

پیرامون دارو دسته

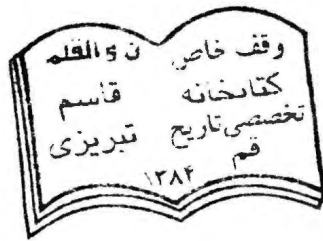
« سازمان انقلابی حزب توده »

گروه انقلابیون (م - ل)

پیکار خلق

قیمت : ۳۵ ریال

سر ۱۲۵



دانش جویان مبارز
مطبوعه کارگرو یا بلسر



نوشته حاضر از طرف رفیق نگارنده جهت چاپ و پخش
در اخذ از گروه مقرر گرفته است . از آنجائیکه مواضع
مندرجه در این نوشته منطبق با مواضع گروه ما بود و
به روشن شدن ماهیت نظرات انحرافی " سازمان
" انقلابی " حزب توده " در گذشته و شی ارتجاعی و
ضد انقلابی امروزی او کمک می نماید و گروه ما به تکمیل
آن اقدام میکند .

گروه انقلابیون مارکسیست - لنینیست

فهرست مطالب

چگونه باید حقیقت را یافت ؟

"ساحت" و ایجاد حزب

- ۱- رابطه ایجاد و ساختمان حزب با شی عام سیاسی انقلاب
- ۲- ایجاد حزب جزئی از پروسه ساختمان آنست
- ۳- مبارزه در شهر عطلی انقلابی نیست
- ۴- محیط "پرولتاریائی" روستا و جمل تاریخ
- ۵- مبارزه مسلحانه در روستا زمینه ایجاد حزب

"ساحت" و جنبش زحمتکشان شهر و ده

- ۱- "ساحت" و تئوری مراحل
- ۲- حرکت از سطح توده ها یا توجه به سطح توده ها
- ۳- فریب توده ها در زیر پرچم تجربه توده
- ۴- محدودیت مبارزه در چارچوب مسائل مشخص روز
- ۵- تجربه با "ساحت"
- ۶- خیزش به فعالیت علنی و کاهش از فعالیت مخفی
- ۷- محدود کردن مبارزه در چارچوب قوانین حکومت

"ساحت" و جنبش دانشجویی خارج از کشور

- ۱- جلوگیری از قاطع تر شدن مواضع
- ۲- چرخش بر است تحت عنوان مبارزه با "چپ" روی
- ۳- کمیت همه چیز کیفیت هیچ چیز
- ۴- یک مقایسه

"ساحت" و خائنین

"ساحت" و بهر و آزی طی

"ساحت" و سوء استفاده از حیثیت مبارزاتی شهید ا

"ساحت" مدافع حکومت‌های ارتجاعی و وابسته

- ۱- تطبیق بر جمعین عرب توسط "ساحت"
- ۲- تطبیق بر جمعین آفریقا توسط "ساحت"
- ۳- تطبیق بر رژیم فاشیستی و وابسته شاه توسط "ساحت"

آخرین کلام

نوشته حاضر میبایست مدت‌ها پیش از این انتشار می‌یافت. علی‌چند هـ سم ناری نویسنده برای اتمام هر چه سریعتر نوشته از آنجمله میباشند: حجب تعویق در انتشار شد. عدم انتشار سریع و بموقع سبب آن شد که بر اثر شایعات و لجن براکسی‌های گردانندگان و عناصر اصلاح‌ناپذیر "سازمان انقلابی حزب توده"^۱ اذهان بسیاری از طرفداران آن سازمان که فریب آنها را خورده و هنوز هم متوجه نشده‌اند که به کجا کشیده می‌شوند، نسبت به نویسنده متشوش شود و امکان آنهم نبود که با یکا- یک آنها تماس بمنظور توضیح اختلافات برقرار گردد. هر چند که انتشار این نوشته میبایست و بعراتب بهتر و ضروری‌تر می‌بود بموقع انجام گیرد، لیکن بعلمت‌گذشت زمان، عدم انتشار مجاز نیست. و این اساساً از آنجست است که بعلمت‌فعالیت‌چندساله در "ساحت" مؤلف به افشای نظرات انحرافی آن- که در مواردی خود نیز نابرابند- های تشکیلاتی به تبلیغ برخی از آنها پرداخته‌ام - در برابر جنبش میباشم. بخش بزرگی از نوشته حاضر با توضیحاتی بیشتر قریب به بیست‌ماه پیش اتمام یافته و در اختیار سطح بسیار محدودی قرار گرفت. بقیه‌ی نوشته پس از تاخیری طولانی در نگاه‌ریش‌اخیراً آغاز و به اتمام رسید. در نوشته حاضر بخشی از توضیحات آنچه که برسوط به گذشته "ساحت" و موارد اختلاف‌گذاشته میبند بمنظور جلوگیری از فزونی صفحات حذف یا خلاصه گردیده‌است و این تا بدانجا انجام گرفته که به اصل مطلب مسورد بحث‌خنده‌ای وارد نماند. بدانعلت که استعفای از "ساحت" مربوط به بیش از دو سال پیش است: بسیاری از مطالب جزیه حاضر در ارتباط با گذشته هستند که امروزه دیگر بحث بر روی آنها بسته‌شده‌است. ولی از آنجائیکه "اولاً" "ساحت" نه تنها به تصحیح در آن موارد نپرداخته بلکه وجود یک سری از آنها خود سبب پیدایش انحرافات، پس‌خطرناک‌تر و عمیق‌تر تا حد در غلطیدن امروزی‌اش به ثوری‌رویزو- نیستی و ارتجاعی^۲ سه دنیا^۳ شده‌اند و ثانیاً اختلافات با گردانندگان "ساحت" در زمانیکه در درون آن سازمان فعالیت داشتیم بر روی آن موارد نیز تمرکز می‌یافت، ضروری می‌بود که بدانها نیز برخورد گردد.

عضو سابق رهبری خارج از کشور "سازمان انقلابی حزب توده"^۴

خرداد ۱۳۵۷

✻ - از این پس بمنظور اختصار "ساحت" آورده خواهد شد.

چگونه باید حقیقت را یافت ؟

در مدت زمانیکه از استعفای من از "ساحت" میگذرد، بسیاری شایعات و تهمت‌ها -
نی که ابورتونیست‌هایی چند پخش کرده‌اند. کسانی که دیگر سازمانها و گروه‌های
خلفی را به شایعه‌سازی و تهمت‌زنی متهم می‌سازند و بمنظور پوشش این بیماری دیر-
ینه خود گاه بگناه نیز در تقبیح شایعه برآکی قلم می‌زنند، حتی بعنوان نمونه یکبار
هم که شده باشد از واقعیت چگونگی پیدایش مسایلی مورد مشاجره و سیر آنها برای
کسی چیزی بازگو نکردند و آنچه که در بازگو کردنش حنجره دریدند جز شایعه برا-
کبی، تهمت‌زنی و اولجیف هیچ نبود. نمونه‌هایی چند گویای مسئله است: "قصد اغان
کردن جنبش دانشجویی را دارد"، "انحلال طلب شده است"، "اخلالگری میخواهد
بکند"، "بدنبال زندگی شخصی است"، "بدنبال حزب‌سازی در خارج از
کشور است" و انواعهم، خواننده با اولین نگاه متوجه میشود که چقدر اینان در
تیمت‌زنی و شایعه برآکی نیز دچار تناقض‌گویی شده‌اند. زمانیکه کسی از اظهار
روشن و بی‌برده موارد مورد مشاجره بعلمت ترسو و اهامه داشتن از توضیح صریح
نظریات و اعمال عاجز باشد، گزینش شیوه‌ای دیگر را نیز نمیتوان از او انتظار داشت. این
شخص‌ها تشخیص روحیه مخاطب و سطح آگاهی او، شایعات و تهمت‌های گوناگون را که
حتی در تناقض با یکدیگر باشند انتخاب میکند. بعنوان نمونه در جا، میگوید: "بد-
نبال زندگی شخصی است" و در جای دیگر اظهار میدارد "چپ‌رو شده است"
و هر بجه مکبی هم متوجه است که اینها تا چه حد در تناقض با یکدیگرند. اما
برای اشخاص شایعه برآکن، مهم حفظ خود است و باین علت نیز برگزیدن شیوه‌های
منسوخ و مطرود را برای خود مجاز میداند. بایستی به استادی این عناصر ابور-
تونیسیت اصلاح ناپذیر در "ساحت" در انتخاب این شیوه "آفرین" گفت که در
فراگیری از اندیشه‌های بدر- ابورتونیسیم و رفرمیسم تاریخی حزب توده - سخت‌کوشا
و موفق بوده‌اند.

اما برای کسانی که از چگونگی ریشه و عقب و سیر اختلافات اطلاع نیافته‌اند، این سؤال
به پیش می‌آید که چگونه میتوان حقیقت را یافت؟ و چگونه میتوان از درستی و نسا
درستی گفته‌های طرفین ارزیابی کرد؟ لنین کبیر در این مورد بما می‌آموزد: "هر
شخص باقلی می‌نهدم و قش بر سر موضوعی شدیدا مبارزه میشود، برای کشف حقیقت

نیاید به اظهارات مناظره‌کنندگان اکتفا کرد، بلکه باید تحصن مدیریت و سازمان رسمی نمود و شخصاً معین کرد که آیا شهادتی از طرف شهود وجود داشته و آیا این شهادت‌ها موثق است یا خیر؟ شکی نیست که اجرای این عمل همیشه آسان نیست. اعتقاد یافتن به آنچه در دسترس قرار دارد، به آنچه شنیدن آن برای خود شخص میسر است و به آنچه آشکارتر درباره آن فریاد می‌زنند و غیره و غیره، به مراتب آسانتر است. منتهی باید دانست که کمانیوا که به این موضوع اکتفا می‌نمایند، حیلک مخز و میان تهی مینامند و هیچکس بطور جدی روی آنها حساب نمی‌کند. در هیچ مسئله‌ای بدون مقدار معینی کار مستقل، کشف حقیقت ممکن نیست و هر کس از اینکار بترسد خود خویشتن را از امکان کشف حقیقت محروم میکند. (لنین - مسایل مورد مشاجره).

و اما این مدارک و اسناد کدامند؟ اسناد و مدارک بر دو نوعند. یکم آن بخشنامه‌ها، رهنمودها، مصوبات و نوشته‌هاست که در درون "ساحت" در مورد مسائل گوناگون و در زمانهای مختلف راهنمای عمل قرار گرفته‌اند و دوم آن نوشتجاتی است که در خارج از سطح "ساحت" بصورت علنی از جانب او بخش‌گردیده‌اند مانند "ستاره سرخ"، "توده" و غیره. تنها با بررسی هر دو بخش از اسناد و مدارک خواهد بود که میتوانیم به صق و ریشه انحرافات "ساحت" که یکی از خطرناک‌ترین انحرافات موجود است، بدون گذاشتن راه فرار برای آن، بخوبی پی ببریم.

مسئله گردانندگان "ساحت" بظنظور سرپوشی بر انحرافات خود نمره بر خواهند شد کسید که "اسرار جنبش را حفظ کنیم"، بهمانسان که تا بحال چند بار در اتنواقمی که بای مآخذ نشان از جانب نیروهای خلقی بمیدان آمده است بدین حیلک متوسل شده‌اند. حفظ اسرار جنبش امری است که میبایستی از جانب هر مبارزی مراعات اکید شود. ولی تحت نام اسرار جنبش نمی‌توان هر آنچه را که "ساحت" میخواهد گنجانید. خط مشی سیاسی یک سازمان یا گروه بهیچوجه جز اسرار نیست که بایستی در مورد آن رعایت پنهانکاری شود. اسرار جنبش آن اطلاعات و اخباری هستند که جنبه امنیتی داشته و مخفی کاری کامل در مورد آنها ضرورست. مشی سیاسی، مواضع سیاسی و برنامه‌های سیاسی را که در جنبش ما بر روی آنها مشاجره و مبارزه نیز وجود دارد نمیتوان اسرار دانست، حال چه این نظریات و مواضع در اسناد و مسدازک داخلی آمده باشند و چه در نشریه برونی.

با حرکت از این نقطه نظر است که کوشش میشود در این نوشته بهنگام استناد به اسناد و مدارک* "ساحت" فقط بر روی مسایل سیاسی مورد مضاجره - که در جنبش ما نیز بنهان نیستند - تکیه شود و بمنظور رعایت کامل بنهانکاری از ذکر مسایل و مواردی که جنبه امنیتی دارند خودداری خواهد شد، هر چند که این موارد و مسایل نیز بنوع خود نشاندهنده عبق و ریشه انحرافات "ساحت" باشند که البته هم هستند.

"ساحت" و ایجاد حزب کمونیست

"ساحت" بهنگام تشکیل، تز "کانونهای شورشی" را بعنوان یگانه راه ایجاد حزب کمونیست در ایران برای جنبش ما به "ارمنان" آورد. این تز کبیه برداری شده از کوبا برای چندین سال از جانب "ساحت" تبلیغ میگردد. بدنبال فشار درونی و شرایط برونی، "ساحت" پس از جلسه کادرها اعلام داشت که از تسز فوق بریده است و کستریسم دیرینه خود را بیاد "انتقاد" گرفت. اما منی و بسرنام بعدی اش نشان داد که آن "انتقاد" تا چه حد سطحی بوده و چگونه جوهر نظریات کستریستی و این بار در التقاط با اکونومیسم و نظریات نارودنیکی در آن گنجانیده شده اند. این نظریه جدید "ساحت" بحق در جنبش ما عنوان "ایجاد حزب در روستا" بخود گرفت. با اینکه "ساحت" اکنون مدتی است این نظریه را بدون توضیح و بدون انتقاد از خود - از دیدگاه کاملاً راست روانه‌ای به کاره گذاشته و امروزه در پی علم کردن هر چه زودتر دستگاهی رویزیونیستی با عنوان "حزب" در روغین "حزب" است که با بیروی از تئوری رویزیونیستی و ارتجاعی "سه دنیا" بتواند بنگاه معاملاتی خوبی با طبقات حاکم باشد - و از این رو بحث برای چگونگی ایجاد حزب کمونیست، با او کاملاً بسته شده است. ولیکن از آنجهت که در گذشته مسئله "ایجاد حزب در روستا" یکی از موارد اختلاف با "ساحت" بوده است، بر خورود بدان ضروری بنظر میرسد.

* - در تهیه و تنظیم هیچیک از اسناد مربوطه قبل از اواسط سال ۱۹۷۲ شرکت نداشته‌ام. در موارد سالهای بعد شرکت و یا عدم شرکت و چگونگی موضعگیری در آن زمان در هنگام استناد توضیح داده خواهد شد. جملات و یا علاماتی که در نقل قولها با [] مشخص میگردد از من است و برانتهزها مربوط به نقل قول است.

"ساحت" تا جندی بیس مدعی بود که ایجاد حزب کونیست در جوامعی بمانند ایران حاصل بیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری نیست بلکه حاصل روان شدن مارکسیست-لنینیستها به روستاها و درگیر کردن دهقانان در جنگ توده ای بود و در نتیجه حزب کونیست در صحنه روستا ایجاد میگردد. برای اثبات این تئز نیز بزم خود از دلایل فلسفی و سیاسی استفاده کرده و سپس به ارائه رهنمود عملی میبرد. اختیاب از عیان شدن ماهیت ضد مارکسیستی نظریه "ایجاد حزب در روستا"، "ساحت" با حالتی تضرع آمیز و بدون آنکه در تحلیلها، تئوری بافیها و "رهنمود" های "عملی اثر در زمینه تغییر داده باشد، تلاش مینمود در برخورد های فردی با مخالفین این تئز مدعی شود که گویا در پی ایجاد حزب در روستا نیست. ششمین و زاریهای "ساحت" را بنیاستی اساس ارزیابی قرار داد و احتیاجی نیست که او امروزه بر روی ورقه ای بنویسد؛ ما معتقد به ایجاد حزب در روستا بودیم، بلکه تئوری باقیها، فلسفه باقیها و "رهنمود های" عملی را بایستی بررسی کرد تا دریافت که چه نتایجی از آنها حاصل میگردد. این نکته هم گفته شود که بعنوان مثال هیچ وقت روبروی بنیستها شخصاً بروشنی نمیگویند که نمایندگان بورژوازی هستند تا به آن گفته استناد شود، بلکه مارکسیست-لنینیستها در بررسی از نظریات، برنامه ها و اعمال آنهاست که این نقض ارتجاعی آنها را شناخته و افشایشان میکنند. پس به اصل مطلب بپردازیم.

۱- رابطه ایجاد و ساختمان حزب با منی علم سیاسی انقلاب:

"ساحت" مدعی است که "حزب پرولتری در رابطه مستقیم با رسالت مرحله ای پرولتاریا در هر جامعه بوجود می آید و رشد میکند" (جزوه پیروز باد راه محاصره شهرها از طریق دهات - تکیه از من) و برای این نظر خود نقل قول زیر را از رفیق ماشو تسه دون میاورد: "در هیجده سال گذشته سیر ساختمان و بلشویکی شدن حزب با خط منی سیاسی آن یعنی باحل درست یا تا درست مسئله جبهه واحد و مسئله مبارزه مسلحانه وابستگی کامل داشته است" (مقدمه بر مجله کونیست سال ۱۹۳۹ - تکیه از من). خواننده در اولین برخورد متوجه میشود که چه تفاوت اساسی بین ادعای "ساحت" و نقل و قول رفیق ماشو تسه دون وجود دارد. رفیق ماشو تسه دون میگوید "سیر ساختمان و بلشویکی شدن حزب" در هیجده سال گذشته یعنی پس از بوجود آمدن حزب (سال ایجاد حزب ۱۹۲۱ - سال نوشتن مقاله ۱۹۳۹)

در حالیکه ساخت میگوید بوجود آمدن حزب یعنی مرحله قبل از ساختمان. تفاوت ایندو از زمین تا به آسمان است و هر بجه مکتبی نیز متوجه میشود که رفیق ما تسمه دون کلامی در مورد بوجود آمدن حزب نگفته است و اساساً مرحله قبل از ایجاد را بحساب نیاورده است. چه در غیر اینصورت رفیق ما تسمه دون می توانست بجای ۱۸ سال از ۲۱ سال (یعنی از سال ۱۹۱۸ که گروهها و سازمانهای ماکسیمستی - لنینستی بوجود آمده و در جهت ایجاد حزب کمونیست فعالیت را آغاز کردند) نام برد. اما چرا " ساخت " با زیرکی تلاش دارد مسئله بوجود آمدن "را وارد بسخت کند؟ زیرا او تلاش دارد که بهتر نحو شده تر " ایجاد حزب در روستا " را " اثبات " کند. بر گردیم به نقل قول از " ساخت " تا مسئله را روشن تر کنیم. اینان میگویند که " حزب پرولتری در رابطه مستقیم با رسالت مرحله ای پرولتاریا در هر جامعه بوجود میاید ". رسالت مرحله ای پرولتاریا چیست؟ رسالت مرحله ای پرولتاریا یعنی انجام انقلاب مرحله ای که در کشورهای وابسته به امپریالیسم عبارتست از برنامه حداقل حزب کمونیست یعنی انجام انقلاب دمکراتیک نوین. در صورت وجود حزب کمونیست و تامین هژمونی آن، علاوه بر پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نیز بمنظور انجام این انقلاب حاضر مبارزه میشوند، با این تفاوت که هیچ کدام از این طبقات جز پرولتاریا، بعنوان طبقه، ایدئولوژی پرولتری و برنامه حداقل حزب کمونیست را دنبال نکرده بلکه با جهانی بینی خود و بذپوش، برنامه حداقل، در انقلاب شرکت میکنند. حال اگر قرار باشد که حزب کمونیست در " رابطه مستقیم با رسالت مرحله ای پرولتاریا " یعنی انقلاب دمکراتیک نوین بوجود آید، نتیجه این می شود که برنامه حداقل یگانه برنامه برای عضویت در گروه یا سازمان و همچنین حزب کمونیست است. و این چیزی نیست جز تقلیل وظیفه حزب، تقلیل برنامه حزب، آماده ساختن زمینه برای تغییر ماهیت آن به بورژوازی و بی اعتبار ساختن ماکسیمسم - لنینیسم. هر گاه گروه، سازمان یا حزبی فقط یا حتی عمدتاً بذپوش، برنامه حداقل را معیار کمونیستی بودن و معیار عضو گیری قرار دهد، این هر نامی که بر خود نهد جز کمونیستی مجاز است. چنین سازمانی حتی اگر بایه گزاران یا یکایک اعضایش نیت سو نداشته باشند و بر مبنای نا آگاهی یا نادانی شان ببندارند که میتوانند بر خود نام کمونیست نهند، به هیچوجه دارای ماهیت کمونیستی نیست. حزب

کونیست و هم چنین قبل از ایجاد حزب هر سازمان و گروه کونیستی می باید پروتسی تمام در برنامه خود وظیفه رسیدن به سوسیالیسم و کونیسم را قرار دهد و کسانی را که حاضر به مبارزه برای رهنمون شدن جامعه به سوسیالیسم و کونیسم پس از انجام انقلاب مرحله ای هستند در صورت حائز بودن سایر شرایط به عضویت پذیرد و نه اینکه هر آنکس را که فقط یا اساساً "رسالت مرحله ای پرولتاریا" را می پذیرد و حاضر به مبارزه برای آن است. پس جفا خواهد بود اگر به گردانندگان "ساحت" بگوئیم: آقایان آنچه که شما خواهانش هستید حزب کونیست نیست بلکه جبهه مؤتلفه ای است با جهان بینی های گوناگون و در تحت رهبری بورژوازی.

این نظریه را از جانب دیگری بنگرم. گفته شد رسالت مرحله ای پرولتاریا در کشورهای وابسته با مبریا لیم یعنی انجام انقلاب دموکراتیک نوین و این در واقع بمعنای بسیج و تشکله دهقانان، قیام دهقانی، ایجاد پایگاه روستائی، تشکیله ارتش توده ای، تشکیله جبهه واحد و بالاخره محاصره شهرها از طریق دهات و سرنگونی طبقات ارتجائی حاکم و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق است. حال "ساحت" میگوید که حزب "در ارتباط مستقیم" با انجام این وظایف بوجود می آید یعنی اینکه در زمان عدم وجود حزب کلیه گروهها و سازمانهای ملکیستی، لنینیستی، انجام وظایف فوق را بعهده دارند و می بایستی بدان عمل کنند. پس هر سازمان و گروه مارکسیستی - لنینیستی (که خود نیز الزاماً بایستی در ارتباط مستقیم با رسالت مرحله ای پرولتاریا بوجود آمده باشد) بایستی روانه روستاها گردد، دهقانان را بسیج و متشکل کند، پایگاه روستائی بوجود آورد، دهقانان را درگیر جنگ توده ای کند، ارتش توده ای را سازمان داده و رهبری کند و حتی تا در دست گرفتن قدرت سیاسی نیز به پیش رود. و معلوم نیست که اگر بایستی همه این وظایف را سازمانها و گروههای جدا از هم انجام دهند پس حزب برای چیست. بنابراین این بی مورد نخواهد بود که به گردانندگان "ساحت" این تئورسیسینهای "پس همتای انقلاب ایران گفته شود که شما را اینجا حزب کونیست و وظیفه مرکزی مارکسیست لنینیستهاست" را اگر هزاران بار هم بدهند باز دروغ گفته اند.

پرای اینکه خواننده نیندارد که مدافعین این تز در نوشتن نقل قولی که از آنها آورده شد، دچار لغزش کوچک دست شده و قلم بی اختیار از روی انگشتان

بی‌توانشان به در رفته و در واقع امر منظورشان آن نیست که توضیح داده شد، ضروری است به نقل قول دیگری مراجعه شود. اینان میگویند: "این که درجه مقطعی از این بروسه (یعنی بروسه در پیش گرفتن سمت روستا از طرف تشکلهای م-ل، ن-سوز در روستا، آگاه بسیج و متشکل کردن دهقانان، تدارک قیام دهقانی و مبارزه مسلحانه و بالاخره درگیر شدن جنگ توده‌ای در روستا) حزب تشکیل و اعلام مینماید . . . مسئله‌ای نیست که بتوان در حال حاضر تعیین کرد" (توده ۲۲ ص ۵۷-تکیه‌ها از من) . آیا از این روشنتر میتوان نظریات نارودنیکی - کاستریستی را بجای مارکسیسم - لنینیسم جا زد؟ آقایان میگویند که سازمانها و گروههای م-ل میتوانند و باید تا "تدارک" قیام دهقانی، مبارزه مسلحانه و بالاخره درگیر شدن جنگ توده - ای در روستا "پیش بروند" مسئله‌ای نیست " که حزب باشد یا نباشد زیرا که این "مسئله‌ای نیست که بتوان در حال حاضر تعیین کرد". "جلی الخالق، این آقایان چقدر دور اندیشانند. مارکسیسم-لنینیسم بما میاموزد که بدون حزبه نمیتوان تدارک قیام دهقانی دید، نه مبارزه مسلحانه در روستا را بدرستی به پیش برد، نه میتوان ارتش توده‌ای بوجود آورد و نه میتوان جنگ توده‌ای را آغاز کرد و لذا مسئله ای بس حیاتی است که تعیین کنم حزب کونیست قبل از چه مقطعی، در ارتباط با چه مبارزه‌ای و در کجا بوجود میاید. حال اگر کسی برای انجام وظایف بر شمرده در نقل قول "ساحت" که تماماً در روستا انجام میگیرد، وجود حزب را ضروری نداند و معتقد باشد که در جریان آنها یا پس از آنهاست که حزب بوجود خواهد آمد، آیا سرسختانه تزقلابی " ایجاد حزب در روستا " را تبلیغ نکرده‌است؟، مسلماً چرا. خواننده بروشنی می‌بیند که گردانندگان "ساحت" چنین تبلیغی میکنند. به این ترتیب گردانندگان "ساحت" از یکسو معیار برای کونیست شدن و عضویت در سازمانهای کونیستی، را بقبول برنامہ حداقل تقلیل میدهند که چیزی جز تقلیل وظیفه و برنامہ حزب و آماده ساختن زمینه برای تغییر آن به حزبی بورژوازی نیست و از سوی دیگر ایجاد حزب را نه در ارتباط با جنبش کارگری که دارای نطفه‌های سوسیالیستی است بلکه در ارتباط با مبارزات دهقانان که مبارزه‌ای برای تثبیت مالکیت است و در صحنه روستا مبینند که باز بعلت تقلیل وظیفه و برنامہ یعنی حذف کامل برنامہ حداقل فقط برنامہ حداقل را معیار امتتن چیزی جز آماده نمودن زمینه برای تغییر ماهیت حزب کونیست نیست. ما نمیتوانیم و حق هم نداریم که از نیت خوب یا بد آنزمان

طراحان چنین تری حرکت کم و دستگاہهای نیت سنج را تعیین کننده بدانند بلکه سیاست و برنامه پیشنهادی را میباید مورد تخصص قرار دهیم و در نتایج آن تعمق کنیم. اینکه آیا کسی در آن زمان میخواسته یا نمیخواسته با طرح چنین تری زمینه را برای تغییر ماهیت حزب کو نیستی که هنوز بوجود نیامده و بایستی بوجود آید، از همان ابتدا آماده گرداند مسئلهای اساسی نیست بلکه مسئلهای اساسی بحث آنست که چنین تری خارج از نیت طراحان آنروزی آن- حال چه آگاهانه یا نا آگاهانه باشد- بایجاد حزبی با ماهیت کونیستی نمی انجامد و حزب احتمالاً بوجود آمده هرچیز تواند باشد جز حزب کونیست .

اما اینان که دریافته اند چنین نظری را هیچ کونیست واقعی پذیرا نخواهد شد بمنظور "اثبات تری قلبی" ایجاد حزب در روستا" به استدلال دیگری متوسل میشوند که مسخره تر از اولی است. این استدلال چیست ؟

۲- ایجاد حزب جزئی از پروسه ساختمان آنست.

از این طریق "ساحت" تلاش دارد اثبات کند که ایجاد و ساختمان حزب یکی است و از یک قانونمندی تبعیت میکند و در نتیجه بهمانسان که حزب ساختمان می یابد و باشو- یکی میشود، بهمانسان نیز ایجاد خواهد شد، یعنی اینکه چون گویا ایجاد و ساختمان یک پروسه اند و ساختمان حزب در جو امی بعانند ایوان در ارتباط با براتیک انقلاب دمکراتیک نوین میاشده لذا ایجاد حزب نیز بستگی تام به براتیک انقلاب دمکراتیک نوین دارد . برای رسیدن باین منظور نیز دست بدامان فلسفه میشود که باز بعلت بی اعتقادیش به ماتریالیسم دیاکتیک، ناکام باقی میماند . اینان مینویسند : "چرا کل پروسه حزب سازی از مرحله شکل گیری و رشد هسته های ملکیستی- لنینیستی گرفته تا ایجاد حزب و سیر رشد بعدی آن تا پایان پروسه تطور یک بدیده واحد است ؟ . . . تضاد اساسی در درون بدیده حزب که ماهیت و سیر رشد این بدیده را تعیین میکند . تضاد میان ایدئولوژی پرولتری با ایدئولوژی غیر پرولتری است که خود از مبارزه واقعی طبقات ناشی میشود. تضاد اساسی درونی سازمانهای مارکسیست لنینیستی قبل از اینکسوفک بیا ایجاد حزب شد میباشد ، تضادی که از اول پدید آید ، ماهیت وسیع- رشد آن سازمانها را معین میسازد چیست؟ همان تضاد بین ایدئولوژی پرولتری با ایدئولوژی غیر پرولتری . زیرا آنها هم در شرایط مبارزه طبقاتی پرولتاریا وسیله ای برای پیشبرد آن هستند ، منتهی با ویژگی حالت جنینی خود . بنابراین تضاد اساسی

که ماهیت تشکلهای پرولتری و سیر رشد آنها را قبل از ایجاد حزب تعیین میکند همان تضاد اساسی است که ماهیت حزب و رشد آنرا تعیین میسازد" (جزوه - پیروز باد راه . ۴) از این فلسفه بانی چه مستفاد میشود؟ چون تضاد اساسی درونی حزب و سازمان و گروه یکی است پس با یک بدیده واحد روبرو هستیم یعنی "ایجاد حزب خود جزئی از بروسه ساختمان آن میباشد" (همانجا ص ۱۸) و وظیفه برای تمامی آنها یگانه است. بایستی بصراحت گفت که این نظره هم بعنوان يك اصل کلی، هم در حالت مشخص مورد بحث و هم در نتیجه گیریهای عملی از آن بس نادرست و انحرافی است. آیا از اینکه در دو بدیده تضاد اساسی مشترك است میتوان نتیجه گرفت که آنها دو بدیده با وظایف گوناگون نبوده بلکه يك بدیده واحد و لذا با وظایف یگانه ای هستند؟ خیر بهیچوجه . ما با بسیاری از بدیده ها بر خورود داریم که با وجود مشترك بودن تضاد اساسی در آنها، بعلت ویژگیهای خاص خود دارای وظایف مرحله ای متفاوتند و تشکیل يك بدیده واحد با وظایف یگانه را نمیدهند بعنوان نمونه در فرهنگ جامعه سوسیالیستی تضاد اساسی، تضاد میان ایدئولوژی پرولتری و ایدئولوژی غیر پرولتری است. پس آیا میتوان نتیجه گرفت که فرهنگ جامعه سوسیالیستی و حزب يك بدیده واحد هستند؟ مسلمانان . در سند یگانه ای کارگری که کونیستها در آن فعالیت میکنند تضاد اساسی درونی بین ایدئولوژی پرولتری و غیر پرولتری است. پس آیا میتوان نتیجه گرفت که سند یگانه حزب کونیست و فرهنگ جامعه سوسیالیستی يك بدیده واحد هستند و وظایف مشترکی را دارند؟ مسلمانان . مثال ساده تری برزیم "تضاد اساسی در درون سلولهای مغزی انسان تضاد بین مرگ و زندگی است و در درون سلولهای پوستی انسان نیز تضاد اساسی همین میباشد . پس آیا میتوان نتیجه گرفت که مغز پوست بدیده واحدی بوده و دارای وظایف یگانه ای هستند؟ مسلمانان .

پس چرا "ساحت" دست به چنین فلسفه بانی قلابی ای میزند؟ مسئله از قبل روشن است . زیرا او میخواهد بهر صورت و با هر تلافی هم که شده ثابت کند که "ایجاد حزب جزئی از بروسه ساختمان آن میباشد" و لذا سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی میباشد کلیه وظایف حزب را انجام دهند و چون صحنه اصلی مبارزه حزب بزمان انقلاب ارضی در روستاست و با یگانه انقلابی در آن جا برقرار خواهد شد پس

کلیه سازمانها و گروههای م - ل دیر یا زود بایستی بروستا کوچ کرده و انجام وظایف حزب را در آنجا بعهده گرفته و بالاخره در آینده نامعلوم حزب را در صحنه روستا ایجاد کنند .

اگر باز هنوز خواننده ای ممکن است فکر کند تئوری باقیها، فلسفه باقیها و هر آنچه را که از اینها در قبیل نقل شد در اثر گردش بدون کنترل قلم شان بوده است ضروریست که به نقل قول دیگری توجه کنیم: " راه ایجاد حزب بر طبق مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون در شرایط مشخص ایران اینست که هسته ها و سازمانهای م - ل با در نظر داشت ضرورت وحدت هر یک در جهت براتیک انقلاب دمکراتیک نوین که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در این مرحله است بکشند، یعنی سمت کار خویرا روستا قرار دهند، با ایجاد شرایط مناسب نیروی عمده خود را بمناطق روستایی منتقل سازند، به تشکیلی هسته های حزبی در روستا، بالا بردن سطح آگاهی دهقانان، کشید نشان مبارزه، بسیج و متشکل کردن آنها، تدارک قیام دهقانی و مبارزه مسلحانه بپردازند (سندی از هیئت اجرایی "ساحت" - سال ۳۴۷ پیکه ها از من). حال از اینان بایستی سئوال کرد که اگر هسته ها و گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی "موظفند" نیروی عمده خود را به مناطق روستایی منتقل سازند و بسه "تدارک قبلم دهقانی و مبارزه مسلحانه بپردازند" آیا صحنه وحدت آنها در روستا و در رابطه با مبارزات در روستا نبوده است؟ حتی اگر "ساحت" از بیان رکو صریح ظفره برود باز در نتیجه ای که از نظریاتش گرفته میشود تخبیری حاصل نخواهد شد. به ادامه نقل قول توجه کنیم: "در جریان این مبارزه تا زمانیکه پایگاه مطمئن توده ای وجود ندارد نباید مرکزیت تشکیلاتی علی گردد". یعنی چه؟ یعنی اینکه مرکزیت تشکیلاتی که همان حزب کمونیست است تا زمانیکه پایگاه مطمئن توده ای در روستا و در جریان مبارزه ای که خود برای صحنه روستا بر شمرند وجود نیامده است، نمی باید و نمی تواند ایجاد گردد. پس مطابق با تئوری های فلسفه بافی "ساحت" شمار امروزی مارکسیست - لنینیستهای ایران بایستی این چنین باشد: بیش بسوی کوچ کردن به روستا و ایجاد حزب در روستا.

حال حتی اگر بنا درستی بپذیریم که "ایجاد حزب خود جزئی از پروسه ساختمان آن میباشد" باز هم نمی توان نتیجه گرفت که وظایف در تمام حیات پروسه یکسان

است. زیرا مگر نه اینست که در هر پروسه، مراحل متفاوتی وجود دارد و هر مرحله دارای ویژگیهای خاص خود است و در نتیجه وظایف نیز متفاوتند. رفیسیق مائو تسه دون میگوید: "ما نه فقط باید ویژگیهای حرکت اعداد سراسر پروسه تکامل اشیا" و بدیدهها - در روابط متقابل اعداد و در وضع هر یک از این جهت - توجه کنیم بلکه باید ویژگیهای هر مرحله تکامل پروسه را نیز در نظر بگیریم (درباره تضاد). ویژگیهای کونی جنبش ما یعنی در زمان عدم وجود حزب عبارتند از تعدد تشکیلات، عدم وجود مرکزیت مشترک، عدم همگونی ایدئولوژیک، عدم برنامه مشترک، عدم فعالیت مشترک، عدم وجود پایه‌های وسیع توده‌ای و... در حالیکه بهنگام وجود حزب آنچه بر شمرده‌یم به ضد خود تبدیلی میگردد. لذا ما بهیچوجه نسبی-توانیم مرز تمایز بین این دو مرحله را از بین برده و بعنوان نمونه مدعی شویم که چون "مرحله ایجاد حزب هم جزو پروسه کل ساختمان حزب میباشد، کمونیستهای ایران باید در تمام این مرحله بدهقانان تکیه کنند" (جزوه بیروز باد راه... ص ۲۲-تکیه از من) و آنچه که اساساً وظیفه حزب است، بعهدہ سازمانها و گروهها واگذاریم. گفتیم که حتی اگر بنا درستی فلسفه‌بافی "ساحت" را نیز به بدیوم باز نتیجه این خواهد شد که در هر مرحله از کل پروسه بنابر ویژگیهای آنها وظایف متفاوتند. به نقل قول از رفیسیق مائو تسه دون که در همین رابطه است توجه کنیم: اگر پروسه انقلاب، بورژوا - دمکراتیک چین را که با انقلاب ۱۹۱۱ آغاز شد در نظر بگیریم، در اینجا نیز بچند مرحله خاصه بر میخوریم. بخصوص دوره‌ای که بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت، و دوره‌ای که پرولتاریا انقلاب را رهبری میکرد، دو مرحله فوق-العاده مختلف تاریخی را نشان میدهند. بعبارت دیگر رهبری پرولتاریا سیمای انقلاب را بطور اساسی دگرگون ساخت، منجر به صفت بندی جدید طبقات، گسترش برداشته انقلاب دهقانی و بیگیری در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی گردید و امکان گذار انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی فراهم ساخت و غیره... همه آنها در دوره‌ای بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت از جمله لامحالات بودند. با اینکه در خصلت تضاد اساسی مجموعه پروسه، یعنی در خصلت این پروسه بمنازه یک انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی - ضد فئودالی (جهت دیگر این تضاد خصلت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی کشور است) بهیچوجه تغییری حاصل نشده است. معیناً این پروسه در طول مدتی بیش از بیست سال از مراحل متعدد تکامل گذشته است.

و رفیق مائوسه دون پس از ذکر منالهایی دیگر نتیجه‌گیری میکند که "لذا ملاحظه میشود که در مطالعه ویژگیهای هر نوع تضاد - تضاد در هر شکل حرکت ماده تضاد در هر پروسه تکامل هر شکل حرکت، دو جهت هر تضاد در این یا آن پروسه تکامله تضادهای مراحل تکامل گوناگون هر پروسه تکامله، دو جهت هر تضاد در مراحل تکامل جداگانه - و در مطالعه ویژگیهای تمام این تضادها، اصالت تمایلات ذهنی جایز نیست، بلکه باید آنها را بطور مشخص حورد تجزیه و تحلیل قرار داد. ویژگیهای هر تضاد را بدون تحلیل مشخص نمیتوان شناخت، ما باید این جمله لنین را بپوسته بیاد داشته باشیم: تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" (درباره تضاد - تکیه درسه جا از من). اما برای "ساحت" این سخنان رفیق مائوسه دون بی‌ارزشند. او باها - یس را در یک گفش کرده و میخواهد برای ما "ثابت" کند که چون بزم او ایجاد و ساختمان حزب یک پروسه‌انده پس بدون در نظر گرفتن مراحل متعدد تکامل پروسه و ویژگیهای هر مرحله میایستی کلیه مارکسیست - لنینیستها به سوی روستا روان میگردیدند و در صحنه روستا و در جریان مبارزات دهقانی حزب کمونیست را بوجود میاورند. عجبا ما با چه کسانی طرف هستیم. بروشنی تمام منظریات ضد مارکسیستی - لنینیستی خود را بنام "تئوری حزب سازی مارکسیستی - لنینیستی مائوسه دون" (جزیه بیروز یاد راه ... ص ۲۱) جا می‌زنند و در مغز اعضا و طرفداران خود فرو می‌کنند و آنوقت انتظار هم دارند که ما از آنان تعجید کرده و زبان به افشای کجروی ها و انحرافات فراوانشان نکشائیم.

۳- مبارزات در شهر اصلی انقلابی نیست.

این یکی دیگر از استدلالات "ساحت" بمنظور "اثبات" ضرورت "ایجاد حزب در روستا" میباشد. "ساحت" در مخالفت با کسانی که تز "ایجاد حزب در روستا" را قبول ندارند میگوید: "در تحلیل نهائی آنها میگویند که فقط پس از آنکه حزب طراز نوین در شهر بوجود آمد می‌توان سمت روستا را برگزیده‌ته قبل از آن. این تز که نه با اصول علم ماکسیم - لنینیسم - اندیشه مائوسه دون مطابقت دارد و نه بر شرایط جنبش کارگری ایران قابل انطباق است، نه تنها به ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر نمی‌انجامد و نه تنها به رشد مبارزه انقلابی مرد؟ کمک نمی‌کند، بلکه نتیجه - اس ننگهداشتن جنبش کمونیستی در سطح محفل بازی‌سر در کم ماندن همه های

مارکمستی در دایره محدود محفل خود و یا غرق شدن آنها در کار سند یگالیستی شهری و در نتیجه سرکوب و شکست جنبش توسط ارتجاع است" (جزوه بیروز باد راه ۱۱ ص ۱۰۰-۱- تکیه از من). باین ترتیب "ساحت" میگوید نباید کوشید حزب راه حاصل بیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری است - و جنبش کارگری هم تا آنجا که ما اطلاع داریم در شهرها تمرکز دارد و "ساحت" نیز اقلاد را میسر آوردن روستایی را بما نداده است - در این ارتباط بوجود آورد بلکه روانه روستا شد. زیرا اگر در شهر یعنی در درون جنبش کارگری کار کرده شود و سازمانها و گروههای مائکستی-لنینیستی که همگی در شهرها فعالیت عمده خود را دارند بکوشند در این محل به وحدت برسند، جنبش ما دچار "محفل بازی" شده و "در کار سند یگالیستی شهری غرق خواهد شد. عجب ادعائی است. اینکه دیگر شاهکار است و کار شاهان هم میدانم چقدر از راه توجه بمنافع زحمتکشان بدور است. ما بهنگام قرائت این شاهکار سیاسی "ساحت" مجبورم از خود سؤال کنم؛ نکند که حزب بلشویک چون بر اساس بیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری بوجود آمد و چون گروهها و محفل های تشکیل دهنده آن در شهرها کار میکردند حزب لنینی نبود بلکه سند یگا بود. ما مجبورم از خود سؤال کنم؛ نکند که حزب کونیست چین چون بر اساس بیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری بوجود آمد و چون تمام گروهها و سازمانهای تشکیل دهنده آن در شهرها تمرکز فعالیت داشتند، حزب کونیست واقعی نبود بلکه سند یگا بود. ما مجبورم از خود سؤال کنم؛ نکند که رفیق مائوتسه دون رهبر کبیر پرولتاریای جهان، چون در تمام دوران قبل از ایجاد حزب و حتی دوره اول حزب (۲۷-۱۹۲۱) اساساً در شهر و در بین کارگران کار میکرد سند یگالیست نبود. ما مجبورم از خود سؤال کنم؛ نکند که حزب کار آلمانی و حزب زحمتکشان ویتنام که بر اساس بیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری بوجود آمدند و کلیه سازمانها و گروهها متحد شده و بوجود آورنده این احزاب در درون شهرها و بین کارگران تمرکز فعالیت داشتند دچار "محفل بازی" شده، "در کار سند یگالیستی شهری" غرق گردیده و در واقع امر حزب کونیست نبوده، بلکه سند یگا بوده اند. اگر از نظر "ساحت" حرکت کنیم همه آنها این چنین و محکوم بشکست بوده اند که حتماً اثر یاری بخت و اقبال، دستی غیبی از آسمان برون آمده آنها را یاری داده و مانع شکست شان شد.

نه آقایان گرداننده‌گان "ساحت" به پیچیده اینطور نیست. تمامی این احزاب که بر شمرده‌ام از بیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری و در درون شهر بوجود آمدند و هگی نیز انقلاب میهنشان را بر سر انجام پیروزمندش رهنمون شدند و آن ترهات و لاطالات که شما بجای اندیشه ما توتسه دون بخورد اعضا و طرفداران خود میدهید هیچ گونه قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد.

این لاطالات گوشه‌های شما همچنین نشان میدهد که تا چه حد از کار در بین کارگران و سایر اقشار و طبقات درون شهر و فعالیت مارکسیست - لنینیستها در شهر دید محدود و اکونومیستی دارید. کسی که خود اکونومیست نباشد از کار در درون کارگران و در شهر و اهه‌ای ندارد و فریاد بر نخواهد آورد که فعالیت در شهر و در بین کارگران، اکونومیستی است. در بین کارگران و در شهرها هم میتوان کار سندیکالیستی کرد و تبلیغ اکونومیسم نمود (همانگونه که شما برای جنبش کارگری ما و نه تنها این جنبش بلکه همچنین جنبش دهقانی و دانشجویی فرمان کرنش به خود روئی را از خارجه صادر کرده‌اید) و هم کار واقعاً اکونومیستی. به آنها که اساساً بر کار سندیکالیستی میگذارند مارکسیست - لنینیست نمیگویند و کسانی اند از قماش شما. در حالیکه تاریخ کلیه احزاب کونیست واقعی نشان میدهد که کونیستهای تمام عیار در تمام مدت قبل از ایجاد حزب اساساً در بین کارگران و در شهر کار کرده و هیچگاه سندیکالیست نشده‌اند. باید از "ساحت" سؤال کرد: آیا شما می‌پندارید که اگر کسی یا گروه یا سازمانی در روستا کار کند دچار دید سندیکا - لیستی نمیگردد و محفل بازی و غرق شدن در کار سندیکالیستی فقط مختص شهر است. نقل قولی که از شما آورده شده این را بصراحت تمام میگوید و این خود نشانه‌ای است از برداشت سطحی و سفیهانه شما از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ما توتسه دون. دچار دید سندیکالیستی شدن مربوط با این نیست که سازمانها و گروههای م - ل از لحاظ جغرافیائی در کجا کار میکنند بلکه در ارتباط است با اینکه چه سیاستی را دنبال میکنند. میتوان در شهر بود و در میان کارگران کار کرد اما سیاست کوم - نیستی را بیاده نمود بهمانسان که بسیاری از گروهها و سازمانهای کونیستی در روسیه، چین، ویتنام و آلبانی قبل از ایجاد حزب کونیست انجمل دادند و میتوان در روستا بود و سیاست اکونومیستی بیاده کرد.

"تئورسین" های گرداننده "ساحت" در برخورد به نظر "سازمان انقلابیون کوم- نیست" جنبی بر اینکه قبل از ایجاد حزب کونیست، عرصه اصلی مبارزه رادر ابعاد شهرها تشکیل "میدهد (جزوه آنچه در برابر ماست) چنین پاسخ میدهند؟" "تئور شماء یک مرحله مبارزه شهری قبل از نفوذ مبارزه در روستا تئوگونیستی است" و در جمعبندی بمنظور باصطلاح اثبات مینویسند: "مسئله سمت روستا تدارک جنگ است و مسئله کار در شهرها تدارک مبارزه پارلمانی و یادنباله روی از قیامهای شهری و یا در بهترین حالت سوار شدن بر این جنبشها برای مقاصد ابورتونیستی تاکتیکی" (این جزوه که محصول کار چند ماهه کمیونی در تابستان ۱۳۵۴ بود چاپ نگردید - تکیه از "ساحت" است)*.

باز هم میبینیم که آقایان از فعالیت ماکسیست لنینیستها در شهر که قبل از ایجاد حزب در آنجا تمرکز دارد و بعلمت وجود جنبش کارگری و سازمانها و گروههای م- ل نیز میباید تمرکز داشته باشند "مبارزه پارلمانی" و دنبال کردن "مقاصد ابورتونیستی تاکتیکی" را میفهمند. میبینیم که آقایان بازهم شاهکار آفریدند. در اینجلباز هم با همان نظریه معروف "ساحت" که محل کار از لحاظ جغرافیائی تعیین کنند، است سر و کار داریم و سیاست نقشی ندارد. ما امروزه به عیان میبینیم که در میهن ما مبارزه و فعالیت انقلابیون در شهرها تمرکز دارد در حالیکه گروهها و سازمانهای سیاسی گوناگون سیاستهای متفاوتی را بیاده میکنند که نمیتوان همه آنها را به جماعت تسکیم "تدارک مبارزه پارلمانی" و دنبال کردن "مقاصد ابورتونیستی تاکتیکی" گرفت. چه کسی میتواند مدعی شود کارگر قهرمان رفیق شهید تره گله شهید قهرمان بهرام آرام و یا شهیدای قهرمان بیشمار دیگر از سازمانها و گروههای انقلابی و همچنین کونیست شهید و اعظ زاده و رفقایش که در بسیار مساعی اساسی و گرهی با گردانندگان "ساحت" اختلاف نظر داشتند در "تدارک مبارزه پارلمانی" بوده اند. در میهن ما از آنجا تکیه دهقانان نیروی عهده انقلاب و نزد یکترین متحد پرولتاریا هستند اگر حزب کونیست مرکز نقل فعالیت خود را در زمان مناسب به روستاها انتقال ندهد و بجای راه محاصره از طریق دهات بخواهد فعالیت عهده

۵ - در تنظیم این جزوه شرکت نداشتیم. انتقادات به آنرا در حوزه مربوطه طریح نمودم که از جمله در مورد فوق میبود.

خود برای تمام دوره انقلاب در شهرها متمرکز کرده و دهقانان را بسیج و مستنکف نکرده، انقلاب محکم بشکست خواهد بود و حزب کمونیست نیز مملاتی شده و با تغییر ماهیت خواهد داد. اما این هیچگاه بدان معنی نیست که چون اکنون در میهن ما حزب کمونیست وجود ندارد پس گروهها و سازمانهای ماکسیستی - لنینیستی میبایست انجام وظایف حزب را بعهده گیرند تا "ساحت" مهر دنبال کردن "مقاصد اپورتونیستی تاکتیکی" را به آنها نزنند. انتقال مرکز نقل مبارزه به روستا همانسان که تجربیات احزاب کمونیست و انقلابات چین، آلبانی، ویتنام و... نشان میدهند پس از ایجاد حزب کمونیست انجام خواهد یافت نه قبل از آن. زیرا قرار داشتند پرولتاریا، سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی و روشنفکران انقلابی در شهرها الزام آور میسازد که صحنه اصلی مبارزه قبل از ایجاد حزب کمونیست در شهرها باشد. بنابراین اولاً انتقال مرکز نقل مبارزه بروستا پس از ایجاد حزب و نه توسط گروهها و سازمانهای برانگنده انجام خواهد گرفته، ثانیاً نه بر مبنای اراده گران، بلکه با تدارک کافی و تشخیص زمان مناسب بر اساس شرایط حاکم در کشور و ثالثاً نه بداند علت که کار در میان کارگران "کار سندیکالیستی شهری" یا "تدارک مبارزه پار-لمانی" است بلکه بنا بر ضرورت مرحله انقلاب. حزب کمونیست حتی پس از انتقال مرکز نقل مبارزه خود بروستا هیچگاه از کار در میان کارگران و در شهر بداند محملت مسخره که گویا "کار سندیکالیستی شهری" یا "تدارک مبارزه پارلمانی" است سر باز نخواهد زد.

متوسل شدن "ساحت" بجنین اراجیف و لاطالاتی بمنظور "اثبات" ضرورت "ایجاد حزب در روستا" نشاندهنده بی ایمانی او به پرولتاریا و جنبش کارگری و در نتیجه مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون است. در زمانیکه اختلاف با گردانندگان "ساحت" در خارج از کشور بر روی چگونگی ایجاد حزب بالا گرفت - برخلاف تصور اشتباه آمیز اولیه ام بهنگام پیوستن مجدد به "ساحت" که گویا بزودی قابل حل بوده و لذا میتوان با وجود آن اختلاف بزرگ همکاری را ادامه داد. در طی دو نوشته نظر خود را به رهبری "ساحت" ارائه داده و خواهان بحث عمومی شدم. در دومین نوشته بتاريخ اکتبر ۱۹۷۴ چنین جمع بندی نمودم: بنا بر این تا زمان ایجاد حزب کمونیست فعالیت درجه اول و سازماندهی درجه اول سازمانهای م-

در شهرهاست و روستا در درجه دوم قرار دارد. نوشته اول کاملاً بدون پاسخ ماند، بحث عمومی درگیر نشد و در برخورد بنویسه دوم تنها يك نفر از افراد رهبری چنین اظهار نظر کرد. "تجربه نشان میدهد در کشورهایی مثل کشور ما طبقه کارگر در شهرها بعلمت شرایط خفقان معمولاً از لحاظ سیاسی و تشکل بطور نسبی از مناطق روستائی عقب مانده تر است." و باین ترتیب می بینیم که بنابر "تجربه" این آقایان اولاً شرایط خفقان نقش تعیین کننده دارد (توگوشی در ویتنام و آلبانی بوقع ایجاد حزب خفقان وجود نداشت) و نه موقعیت اقتصادی - اجتماعی طبقه کارگر و ثانیاً باین علت کارگران بعنوان طبقه "از لحاظ سیاسی و تشکل" عقب مانده تر از دهقانان هستند. عجباً ما با چه مردمانی سروکار داریم که میخواهند بنابر ادعای خود، حزب طبقه کارگر یعنی بنابر تحلیل شان حزب "عقب مانده" ها^۱ از لحاظ سیاسی و تشکل "رابوجود آورند. نه آقایان، طبقه کارگر در شهرها و میهن ما بآن صورت که شما توصیف میکنید نیست بلکه برعکس پیشروترین، انقلابی ترین، با انضاط ترین، پیگیرترین و تشکل پذیرترین طبقه است. و شما این را اگر از لحاظ تئوری پذیرا نیستید، اقلاب تاریخ هفتاد ساله جنبش کارگری میهن ما و مبارزات دلاورانه چند سال اخیر کارگران میهن ما نظری کوتاه بجهنمید تا بروشنی به بینید که تا چه حد دچار مهمل گوئی شده اید.

نارود نیکها در روسیه میگفتند که روشنفکران ناپستی به بردن آگاهی به درون طبقه کارگر برد ازند چون کارگران همانطور که "ساحت" هم میگوید "از لحاظ سیاسی و تشکل" عقب مانده اند، بلکه بایستی "جوانان روشنفکر انقلابی بلباس روستائی در آمده، بدهاات یا باصطلاح آنزمان بیان خلق میروند" (تاریخ حزب بلشویک). و "ساحت" هم همین را بارها گفته است. از جمله در "ستاره سرخ" شماره ۲۰ میخول نیم و "در اوضاع کونی در برابر روشنفکران انقلابی وظیفه پیوند با دهقانان قرار دارد" و ادامه میدهد "وظیفه تمام انقلابیون است که آگاهانه فعالیتهای خود را در سمت توسعه و گسترش، بخشیدن به مبارزات دهقانان قرار دهند" و در جزوه بیوز باد راه محاصره... صفحه ۲۲ میخوانیم که: "ما میگوئیم همانطور که کل ساختمان حزب در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین به مسئله دهقانان و مبارزه مسلحانه آنها بستگی دارد و چنانچه گذشت گذشت منتهی نبادرستی فراوان] مرحله ایجاد حزب هم جزوه بروسه کل ساختمان حزب میباند، کونیمتهای ایران باید در تمام این

* باور قسی در صفحه بعد.

مرحله از انقلاب بد هقانان تکیه کنند". چه شباهت زیادی بین این دو نظر وجود دارد! و اما لنین کبیر در رد چنین نظریاتی قبل از ایجاد حزب در روسیه میگوید: "کار ما در درجه اول و بیش از همه متوجه کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و کارگران شهرست. سوسیال دموکراسی روس نباید نیروهای خود را پراکنده نماید. وی بساید تمام فعالیت خود را در بین پرولتاریای صنعتی متمرکز کند که قابلیت بیشتری برای تحلیلی ایده‌های سوسیال دموکراسی دارد و از لحاظ فکری و سیاسی رشد بیشتری کرده است و از لحاظ تعداد و تمرکز خود در مراکز بزرگ سیاسی کشور دارای - اهمیت بیشتری میباشد. از این رو ایجاد یک سازمان با برجای انقلابی در بین کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و کارگران شهری - اولین و حیاتی‌ترین وظیفه سوسیال دموکراسی است. وظیفه ایست که انصراف توجه از آن در حال حاضر نهایت درجه دور از عقل است. ولی ما با اذعان بلزهم تمرکز نیروهای خود در بین کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و ترویج فکر پراکنده نمودن قوا، ابداً نمیخواهیم بگوئیم که سوسیال دموکراسی روس باید بذیه قشرهای پرولتاریای روس طبقه کارگر را نادیده بگیرد. ابداً اینطور نیست. . . ." (وظایف سوسیال دموکراتهای روس).

بهر حال، ضروری بود از لنین کبیر نقل قول نسبتاً طولانی فوق آورده شود تا خواننده با مقایسه گفته‌های لنین با تزه‌های "ساحت" متوجه شود که "ساحت" تا چه حد

باورقی صفحه ۱۸ - رفیق ماوتسه دون حتی در زمانیکه از ایجاد حزب کمونیست چین بیش از ۱۸ سال میگذشت میگوید: " جوانان روشنفکر و دانشجوی چین باید میان توده‌های کارگران و دهقانان که نود درصد جمعیت کل کشور را تشکیل میدهند بروند و آنان را بسیج و متنسک سازند" (سمت اصلی جنبش جوانان - تکیه از من)؛ لیکن "ساحت" در زمانیکه در ایران هنوز حزب طبقه کارگر بوجود نیامده و ضرورت بردن آگاهی سیاسی بدرون کارگران نه تنها اهمیت فراوان بلکه اهمیت درجه اول را دارد فرمان صادر میکند که " در اوضاع کنونی در برابر روشنفکران انقلابی وظیفه بیوند با دهقانان قرار دارد" ناگفته روشن است که این نظریه نارودنیکی "ساحت" هیچ قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماوتسه دون ندارد و نمیتواند هم داشته باشند.

نظریه‌ای انحرافی تبلیغ کرده و چگونه بپرواه را بیارزین جنبش ما به عنوان راهی - که در زمانی کوتاه تر، با دادن قربانی کمتر و برهیز از بیج و خمها و شکستهای زیاد (جزیه بیروز باد راه . . . صفحه ۲۱) به ایجاد حزب منتهی خواهد شد، توصیه میکرده تو گوئی برای ایجاد حزب و انقلاب راههای فراوان موجود است که بهتر از همه راه میانبر است ! !

۴ - محیط "بولتاری روستا و جعل تاریخ" - "ساحت" تلاش دارد بهرنحوی که باشد به جنبش ما بقبولاند که حزب کمونیست باید در صحنه روستا ایجاد گردد و برای رسیدن باین منظور ابائی هم ندارد که بدیجی ترین اصول مارکسیسم را در گره کون جلوه داده و هم چنین به جملیات تاریخی نیز بپردازد. در "توده" ۲۲ صفحه ۴۰ میخوانیم: "آنها نیکه ادعا میکنند که باید ابتدا در شهر در میان طبقه کارگر پایا کار در میان مارکسیست - لنینیستها حزب را بوجود آورد و بعد سمت کار خود را روستا قرار داد، به واقمیات جامعه ایران مرحله انقلاب ایران و رابطه ایجاد و ساختمان حزب با آن توجه ندارند. در نتیجه با اینکه لفظاً استراتژی راه روستا را قبول دارند در عمل با در پیش نگرفتن سمت نفوذ و مبارزه در روستا از همان آغاز فعالیتها استراتژی راه روستا را هم نفی میکنند. آنها در حقیقت انقلابی بودن دهقانان فقیر و بولتاریای د" را نفی میکنند و معتقدند اگر تشکلهای مارکسیستی لنینیستی از همان آغاز در ده نفوذ و مبارزه کنند باصطلاح "بولتریزه" نمی شوند و در محیط "خرد" بورژوازی" ده کمونیست نمی شود ساخت. اینها از همان قماش افسرادی هستند که در چین علیه خط مشی بولتری مائوتسه دون مبارزه کردند". در اینجا "ساحت" تلاش دارد از چند زاویه "ایجاد حزب در روستا" را بزم خود انبات کند. اول اینکه: کسانیکه میگویند حزب در ارتباط با جنبش کارگری و از وحدت مارکسیست - لنینیستها بوجود می آید در اشتباهند زیرا مبارزه در شهر و در بین کارگران غرق شدن" در کار سندیکالیستی شهری" و دنبال کردن "مقاصد اپور - تونیستی تاکتیکی" و . . . میباشد و نتیجه اینکه "حزب بولتری در رابطه مستقیم با رسالت مرحله‌ای بولتاریا در هر جامعه بوجود میاید" و همان تئوری پاندها و فلسفه بافیهائی که نا درستی اش در صفحات قبل شکافته شد.

دم اینکه: هر تشکلی که معتقد باشد حزب کمونیست در ارتباط با جنبش کارگری

و از وحدت مارکسیست - لنینیستها بوجود میآید، چون از فرمان تاریخی " ساخت " سر بیچی کرده است و از زمان فرمان او حاضر به کوچ کردن به روستاها نشده است، پس انقلابی بودن دهقانان تغییر و بیرو لتاریای ده را نفی میکند . اگر این ادعای " ساخت " می توانست قانونیت مارکسیستی - لنینیستی داشته باشد پس کلیه سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی در چین و آلبانی و ویتنام و . . . که قبل از ایجاد حزب اساسا بفعالیت در شهرها می برداختند و به روستا کوچ نکردند بایستی این چنین اعتقادی میداشته اند . تاریخ جنبش کشورهای نام برده نشان میی دهد که این چنین نبوده است . این ادعای " ساخت " تا بدان حد احمقانه و بی پایه است که احتیاج به شکافتن ندارد و همینقدر کافی است گفته شود: ایمان به نقش انقلابی دهقانان در ایران بهیچوجه بمعنای کوچ نمودن فوری به روستاها برای ایجاد حزب کونیست در آنجا نیست . ایمان به نقش انقلابی دهقانان یعنی اعتقاد و برانه داشتن برای جلب و وسیع دهقانان بعنوان متحد یگانه پرولتاریا به انقلاب و این مهم تنها از عهده حزب طراز نوین طبقه کارگر بر میآید و بس .

حجم اینکه غیر پرولتاریائی بودن محیط روستا را با شیوه از در عقب وارد شدن و طعن زنی به کسانیکه به درستی چنین نظری را دارند در تحت سؤال قرار دهد تا بزم خود اثبات کرده باشد که محیط روستائی محیطی پرولتاریائی است و حزب را در این محیط ایجاد می باید کرد و چهارم اینکه با جعلیات تاریخ چنین مدهی شود که گویا رفیق ماژوتسه دون معتقد به ایجاد حزب در روستا بوده است و کسانی با این نظر ماژوتسه دون مخالفت داشتند . کمی باین دو مورد بپردازیم .

چرا " ساخت " محیط روستا را غیر پرولتاریائی ارزیابی نمی کند ؟ زیرا او تلاش دارد حتی اگر از طریق ادعای پرولتاریائی بودن " محیط روستا هم که شده باشد ما را قانع به " ایجاد حزب در روستا " کند . اما چنین ادعائی اگر با صراحت و روشنی تمام بیان شود مسلما شنونده را بخنده و اخواهد داشت . بنابراین " ساخت " شیوه از در عقب وارد شدن را بر میگزیند . او جسارت آنرا ندارد که در اثبات " پرولتاریائی " بودن روستا دلایلی مشخصانه اش را بیان دارد و لذاتلم تلاش را بر این میگذارد که با بزیر سؤال کشیدن خرده بورژوازی بودن محیط روستا و روابط دهقانی ، برای خواننده نشریاتش ، اعضا و طرفدارانش زمینه بذ پیش ادعایش را مهیا

گرداند. و زمانیکه در این کار موفق گردید و مخاطب مورد نظر "ساحت" ناآگاهانه به دام او افتاد، یک سؤال در برابر مخاطب قرار میگیرد و آن اینکه اگر محیط روستا بی و روابط دهقانی، خرد، بورژوازی نیست پس چه می باشد. "بهرحال" "ساحت" بنظورش رسیده است و جواب را از دهان مخاطب ناآگاه و بی خبر از همه جابه یون میگیرد که محیط روستا، پرولتاریائی است و زمینه مناسب و لازم برای پیوند سوسیال - لیسم با جنبش دهقانی و در نتیجه ایجاد حزب، و شیوه از در عقب وارد شدن نتیجه مطلوب را میدهد. چرا بین محیط کارگری و محیط دهقانی تفاوت وجود دارد؟ زیرا پرولتاریا با پیشروترین شکل تولید و اقتصاد در ارتباط است و شدیدترین استثمار را که زائیده سرمایه داری است متحمل میشود. زیرا پرولتاریا فاسد هرگونه مالکیت بر وسایلی تولید می باشد، تنها از طریق فروش نیروی کار خود زندگی میکند و چیزی جز زنجیرهایش ندارد تا در انقلاب از دست بدهد. زیرا پرولتاریا بنا بر شرایط کارش متمرکز است و انضباط و همبستگی در او به شدیدترین شکل خود وجود دارد. زیرا پرولتاریا با هیچ رشته ای به ارگانهای حکومتی، مقامات عالی و حتی عمال دولتی وابسته نیست. زیرا پرولتاریا بعنوان طبقه از جهت کمیت هر ساله در حال رشد و از جهت فکری و سیاسی در حال تکامل است و بالاخره ناشی از آنچه بر سر آمده شد، پرولتاریا خواهان مالکیت عمومی بر وسایلی تولید و بر انداختن هر گونه استثمار انسان از انسان است. از این جهات است که میگوئیم پرولتاریا انقلاب - بی ترین، آگاه ترین، پیشروترین، با انضباط ترین و بیکسیرترین و تشکل پذیرترین طبقه است و "قابلیت بیشتری برای تحلیلی ایده های سوسیال دموکراسی دارد" (لنین).

اما مسئله در مورد دهقانان بصورت دیگری است. دهقانان بعنوان طبقه خواهان بر انداختن تملک خصوصی بر وسایلی تولید نیستند و اساس مبارزاتشان بنظور دست یابی بر وسایلی تولیدی و تملک بر زمین است و شیوه تولیدی آنان شیوه ای پیشرو نیست. دهقانان با وجود گزشتان بعلمت پراکندگی و عدم ارتباط نزدیک و همیشگی با پیشروترین شکل اقتصاد و تولید، دارای انضباط پذیر و تشکل پذیر بمانند پرولتاریا نیستند. در حالیکه پرولتاریا خواهان استقرار سوسیالیسم و کمونیسم است. دهقانان بعنوان طبقه، خواهان آن نیستند و تنها در صورت کار مداوم سیاسی پرولتاریا از طریق حزب کمونیست است که دهقانان فقیر و میانه حال سوسیالیسم را خواهند پذیرفت.

بنابراین کاملاً بدیهی است که محیط دهقانی با محیط کارگری تفاوت دارد و تمسّی تواند محیطی با روابط پرولتاریائی باشد. این محیط خود بر عکس منشا افکار خورده بورژوازی نیز هست. دو نقل قول زیر در این مورد از رفیق مائو تمه دون و رفیق ترون شین انتخاب شده‌اند تا "ساحت" باز نتواند مدعی شود که گویا در جوامع نیمه مستعمره نیمه فئودال، محیط روستا و وابستگی و روابط طبقاتی دهقانان با آنچه که لنین گفته است تفاوت دارد و دیگران را متهم به "بازگشت به لنینیسم" کند.

رفیق مائو تمه دون میگوید: "در سازمان حزبی سپاه چهارم ارتش سرخ نظرات غیر پرولتاریائی گوناگون وجود دارند که در راه اجرای مشی صحیح حزب میانسج بزرگی ایجاد میکنند... بدیهی است که سرچشمه بیدایش اینگونه نظرات ناسازگار در سازمان حزبی سپاه چهارم از آنجاست که ترکیب اساسی این سازمان حزبی بطور عمده از دهقانان و سایر عناصر دارای منشا خورده بورژوازی تشکیل می‌گردد" (در راه اصلاح نظرات نادرست در حزب - تکیه از من).

رفیق ترون شین میگوید: "برای تحکیم خصلت طبقاتی حزب، حزبی که تعداد زیادی از اعضای آن دارای منشا طبقاتی دهقانی یا خورده بورژوازی بودند، ما در امر آموزش تئوری مارکسیسم - لنینیسم به کادرها و اعضای حزب بالا بردن آگاهی طبقاتی شان، القای فضایل و سجایای انقلابی طبقه کارگر به آنها و پیشبرد مبارزهای بدون وقفه علیه ایدئولوژی غیر پرولتاری، سخت کوشیدیم" (چگونه حزب مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط وینتام بکارست - تکیه از من).

حفل تاریخی که "ساحت" انجام میدهد چیست و برای چه؟ "ساحت" حتی ابائی از اینهم ندارد که در تاریخ حزب کمونیست چین و مبارزات تاریخی رفیق مائو تمه دون جعل کند و نظریات او را تحریف نماید. و اینهمه بالاخره برای اینکه به مبارزین ایرانی بی اطلاع از تاریخ و مبارزات حزب کمونیست چین بقبولاند که در آنجا نیز مبارزه بر روی ضرورت "ایجاد حزب در روستا" بوده و رفیق مائو تمه دون نیز بر این نظر با فشاری میگذرد است. و بالاخره گویا حزب کمونیست چین در روستا ایجاد گردید، نتیجه عملی هم آنکه در ایران نیز حزب کمونیست بایستی در روستا ایجاد گردد. چنین جعلیات و تحریفاتی واقعا وقاحت می‌خواهد. برخلاف جعلیات تاریخی "ساحت"، رفیق مائو تمه دون هیچگاه معتقد به "ایجاد حزب در روستا" نبوده

و در هیچ يك از آثار خود و در هیچ دوره‌ای از زندگی مبارزاتی اش، در مورد تأیید این تز قلابی نظر نداده است. علاوه بر این در هیچ دوره‌ای از تاریخ جنبش کونیستی چین مبارزاتی بر سر ضرورت "ایجاد حزب در روستا" وجود نداشته که موافق و مخالف داشته باشد. برتیک رفیق ماو تمه دون در راه ایجاد حزب کونیست چین، خود بهترین و روشنترین گواه است بر رد جعلیات "ساحت".

در مطالعه تاریخ جنبش کونیستی چین قبل از ایجاد حزب کونیست، به محافل و گروه‌های مارکسیستی-لنینیستی که از سال ۱۹۱۸ آغاز بکار کرده بودند بر میخوریم. رفیق ماو تمه دون در این دوره در اشاعه مارکسیسم-لنینیسم، تشکیک و وحدت مارکسیست لنینیستها و ایجاد حزب کونیست نقش بس‌ارزنده‌ای داشت. در این دوره، هم رفیق ماو تمه دون و هم یک‌یک گروهها و محفلهای مارکسیستی-لنینیستی در درون شهرها تمرکز فعالیت داشتند و در بین کارگران و روشنفکران کار میکردند. در تمام این دوره به هیچ محفل و گروهی، بر نمیخوریم که ادعای انتقال مرکز نقل مبارزه به روستا را بمنظور ایجاد حزب در آنجا داشته باشد و هیچگاه رفیق ماو تمه دون چنین نظری نداشته که مورد مخالفت قرار گیرد. در ژوئیه ۱۹۲۱ حزب کونیست چین ایجاد شد که اساساً در شهر و در بین کارگران و روشنفکران پایه داشت. حتی پس از ایجاد حزب کونیست هم انتقال مرکز نقل مبارزه به روستا صورت نگرفت بلکه پس از ۶ سال یعنی از سال ۱۹۲۷ آغاز گردید که رفیق ماو تمه دون چند سال اولیه این مرحله از زندگی حزب را مثبت و بر مبنای مشی صحیح ارزیابی میکند. تنها اواخر مرحله اول زندگی حزب کونیست چین یعنی از سال ۱۹۲۶ مورد انتقاد رفیق ماو تمه دون قرار میگیرد. در آنزمان دو گرایش انحرافی در حزب کونیست بدید گشته بود. "طرفداران گرایش اول، بنمایندگی جن دوسو تلم توجه خود را به همکاری با گومیندان معطوف ساخته و دهقانان را فراموش کرده بودند، این اپورتونیسم راست بود. طرفداران گرایش دوم، بنمایندگی جان کوتائو توجه خود را فقط به جنبش کارگری معطوف ساخته و دهقانان را از یاد برده بودند، این اپورتونیسم 'چپ' بود" (پاورقی مقاله تحلیل طبقات جامعه چین - منتخب آثار

• - مراجعه شود به مقاله "بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کونیست" - ماو تمه دون - منتخب آثار - جلد دوم

ماژتسه دون - جلد اول) . باین ترتیب می‌بینیم که مبارزه بین خط‌مشی پرولتسری رفیق ماژتسه دون با اپوتونیم راست و "چپ" اولاً در دوره قبل از ایجاد حزب کونیست نبوده بلکه چند سال پس از آن است و ثانیاً بر روی ضرورت " ایجاد حزب در روستا " نبوده بلکه در مورد وحدت کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب کونیست می‌باشد .

پس آیا روزی خواهد رسید که " ساخت " از عملیات تاریخی و تحریفات دست‌بردارد؟ مسلماً نه . بر عکس امروز او بیش از هر زمان دیگری در ارتباط با منسی ارتجاعی جدیدش که تبلوری از تئوری روزپونیتیستی " سه دنیا " هست ، احتیاج به تحریفات و عملیات تاریخی دارد .

ه - مبارزه مسلحانه در روستا ، زمینه ایجاد حزب

" ساختنه تنها ضرورت ایجاد حزب در روستا را به جنبش ما توصیه می‌کرد بلکه حتی مدعی بود که مبارزه مسلحانه در روستا زمینه ایجاد حزب بوده و برای هدایت و رهبری مبارزه مسلحانه دهقانی ، حزب کونیست را احتیاجی نیست . در " ستاره سرخ " شماره یک میخوانیم: " جنبش‌نوده های مردم ، مبارزات قهرآمیز دهقانی و مبارزه مسلحانه در روستا بطور مشخص زمینه ایجاد حزب ولی بویژه زمینه رشد حزب در کشور ما می‌باشد " .

در مباحث قبلی نشان داده شد که چرا مبارزات دهقانی نمیتوانند زمینه ایجاد حزب کونیست باشند بلکه زمینه همانا جنبش کارگری است هر چند هم تعداد کارگران بیش از دهقانان نباشد . اما " ساخت " فلسفه بافی و تئوری بافی خاص خود را دارد و مدعی است که " مبارزه مسلحانه در روستا بطور مشخص زمینه ایجاد حزب " میباشد . چنین نظریه‌ای از اساس و ریشه با مارکسیسم - لننیم - اندیشه ماشو تمه دون در تضاد است . مارکسیسم - لننیم بما می‌آموزد که پرولتاریا بمناسبه انقلابی ترین ، پیشروترین ، بیکوتترین ، تشکل‌پذیرترین و با انضباط ترین طبقه مسئولیت رهبری انقلاب را بر عهده دارد و هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا هدایت و رهبری نگردد دیو ویا زود محکوم به شکست است . پرولتاریا برای اینکه بشواند هویتی خود را در انقلاب اعمال نموده ، آنرا رهشون بیوزی گردیده و رسالت تاریخی خود را انجام دهد احتیاج به حزب خود یعنی حزب کونیست دارد .

چه پرولتاریا رسالت خود را نه توسط افراد مجزا از هم طبقه، نه توسط تک روشنفکر - ان متمایلی به کمونیسم ولی جدا از طبقه و حتی نه بوسیله گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی، بلکه از طریق حزب طراز نوین خود یعنی ستاد رهبری کند، این انجام میدهد. پرولتاریا بدون حزب کمونیست هرگز قادر نخواهد شد که دهقانان، این نیروی عده انقلاب در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال را بخود جلب نموده و بر پایه وحدت با آنان استخوان بندی جبهه واحد و ارتش خلق را بوجود آورد. مارکس و انگلس به تنگام جمعیند و از تجربیات کون باریس خاطر نشان کردند: "طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت متحده طبقات نروتند تنهادهنگامی میتواند بعنوان يك طبقه فعالیت کند که حزب سیاسی خاصی که در مقابل کلیه احزاب کهنه متشکله توسط طبقات نروتند قرار دارد، تشکیل دهد (قطعنامه های کنگره عمومی انجمن کارگران انترناسیونالیستی منعقد در لاهه) و تا زمانیکه طبقه کارگر يك کشور قادر نگردیده حزب راستین خود را ایجاد کند، نزدیکترین و مهم ترین وظیفه ای که در برابر بیوهان مکتب پرولتاریا قرار دارد همانا ایجاد حزب کمونیست است، حزبی که ستاد رهبری، پیشقراول آگاه و عالیترین شکل سازمانی طبقه باشد. زمانیکه فعال ترین، آگاه ترین و مومن ترین افراد طبقه در درون سازمان سیاسی واحد خود متشکل نگردیده و گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی جدا از هم و با برنامه های گوناگون به مبارزه ادامه میدهند، وحدت اندیشه و وحدت سیاست، وحدت عمل، وحدت برنامه و وحدت فرماندهی که لازمه حزب کمونیست است وجود ندارد. در زمانیکه جنبش کارگری میهن ما در رشد خود بخودی خودش بسر میرد گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی چون جویبارهایی کوچک و جدا از هم بدون پیوند لازم و ضروری با جنبش طبقه ادامه حرکت میدهند، حرکتی که در صورت عدم وحدت با یکدیگر نموده لازم و ضروری را بیار نخواهد آورد، نظاره گر بودن و یا بیواه را بجای راه و تحت عنوان راه میان بره نشان دادن اشتباهی است غیر قابل اغماض و گشاهی نا بخشودنی. حزب طبقه کارگر ماحصل پیوند سوسیالیسم است پس جنبش کارگری. جنبش کارگری در روستاها و در زمینه مبارزه مسلحانه دهقانی جویان ندارد بلکه در درون شهرها و کارخانه هاست. لنین کبیر میگوید: "خواستار تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر بودن - این است مهمترین و اصولیترین

وظیفه ما. هر کس که باین وظیفه بی‌توجهی کند، همه وظایف کوچک و متدهای جداگانه مبارزه را در خدمت آن در نیلورد، در راه غلطی گام بر میدارد و جنبش ضررهای جدی می‌رساند" (ببرترین وظایف جنبش ما). حال ما با کسانی طرف هستیم که بجای توجه درجه اول به کار در میان کارگران بمنظور تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر و بجای کوشش در جهت وحدت مارکسیست - لنینیستها و ایجاد حزب کمونیست، فرمان دوری‌گزیدن از طبقه کارگر و ابدی نمودن پراکندگی را صادر کرده‌اند. در "توده" ۲۲ می‌خوانیم: "اینکه درجه مقطعی از این پروسه (یعنی پروسه در پیش گرفتن سمت روستا از طرف تشکیلات مارکسیستی - لنینیستی) نفوذ در روستا، آگاه، بسیج و متنسک کردن دهقانان، تدارک قیلم دهقانی و مبارزه مسلحانه و بالاخره درگیر شدن جنگ توده‌ای در روستا (حزب تشکیلی و اعلام میشود) (مثلا در مرحله‌ی نفوذ در روستا یا در آستانه‌ی قیلم توده‌ای) و نیز اینکه تشکیلی حزب به چه شکل مشخص خواهد بود (مثلا از رشد یک سازمان پیشروتر و یا از وحدت چند سازمان کمو بیش هم سطح)، مسأله‌ای نیست که بتوان در حال حاضر تعیین کرد و لذا این مسئله نیز که بجای پروسه فوق‌الذکر تحت رهبری سازمانهای جداگانه و از کجا به بعد تحت رهبری حزب واحد پیش خواهد رفت، امری غیر قابل تعیین است". از این "تز" "داهیانه" "ساحت" چنین نتیجه میشود، یکم اینکه کلیه سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی بایستی جدا از هم و بدون ارتباط و کمترین نفوذ در درون کارگران روستاها گردند و مبارزه مسلحانه و جنگ توده‌ای را آغاز کنند دوم اینکه معلوم نیست آیا حزب از وحدت مارکسیست - لنینیستها بوجود میاید یا از رشد یک سازمان و سوم اینکه صحنه روستا و مبارزه مسلحانه دهقانی و جنگ توده‌ای "بطور مشخص زمینه ایجاد حزب" هستند. به این ترتیب می‌بینیم که "ساحت" چگونه بیراهه روی را توصیه کرده، پراکندگی را توجیه نموده، روی بر تافتن از مبارزات کارگران را ضروری دانسته و فرمان خشک شدن جویبارهای کوچک جنبش ما را صادر مینماید. از گردانندگان "ساحت" باید پرسید: شما تا کون کدام جنبش پیروزمندی را می‌شناسید که حزب کمونیست، این ستاد رهبریت کتده‌اش در صحنه روستا و در زمینه مبارزه مسلحانه دهقانی و جنگ توده‌ای و آهم نه از وحدت مارکسیست - لنینیستها بلکه از "رشد یک سازمان مارکسیستی -

لنینیستی بطور عده^۱ و بدون در بر گرفتن پیشروترین عناصر طبقه بوجود آمده باشند. چنین جنبشی را تاریخ تا کون بشما نشان نداده است و نشان نخواهد داد. چنین رهنمودی^۲ تنها می تواند از ذهن شما بر خیزد و آنها فقط برای توصیه به دیگران و نه خود در انجام آن کوشیدن.

"ساحت" بمنظور اثبات این نظریه بقرائن انحرافی اش، باز هم به جعل تاریخی می پردازد. در جزوه "بیوزیاد راه... ص ۲۸ میخوانیم": "در آلبانی گروههای کونیستی کورچا و تیوانا برهبری رفیق انور خوجه قبل از ایجاد حزب در مبارزه بارتیزانی توده ها علیه مهاجمین فاشیست فعالانه شرکت کردند و در مبارزه شایستگی خود را نشان داده و در رأس آن قرار گرفتند. با شرکت فعالانه در این مبارزه کونیستهای آلبانی سرانجام حزب خود را بوجود آوردند" (تکیه از من). آنچه که مورد تکیه قرار گرفته یعنی ایجاد حزب کونیست در آلبانی از طریق شرکت گروهها در مبارزه بارتیزانی که "ساحت" بمنظور اثبات نظریه انحرافی اش مبنی بر "مبارزه مسلحانه در روستا بطور مشخص زمینه ایجاد حزب" است به خورد خوانده خود میدهد - تحریفی در تاریخ حزب کار آلبانی و جعلی تاریخی است.

در بهار ۱۹۴۱ء مسلم پزا، یک میهن پرست آلبانی که به تشکیل گروه بارتیزانی سر-داخته بوده، دست به عملیات مسلحانه علیه اشغالگران فاشیست یعنی ارتش تجلوزگر موسولینی زد. در تاریخ حزب کار آلبانی "میخوانیم": "انور خوجه و رفقایش با توجه به اهمیت جنگ بارتیزانی میهن پرستانه بزا تصمیم گرفتند عده ای از کونیستها را بفرستند تا جنبه مشکل بیان کار بدهند و آگاهی سیاسی جنگجویان را بالا ببرند. پس از ملاقاتها تکیه بین انور خوجه و مسلم پزا روی داده، شخص اخیر با شور و شوق بذیافت که کونیستها برای تقویت واحدهای بارتیزانی او بروند" (تکیه از من) بسا توجه به این نقل قول می بینیم که بر خلاف ادعای دروغین و جعلی "ساحت" او لا گروههای کونیستی کورچا و تیوانا^۳ با تمام نیروی خود یا بخش عده آن به مبارزه بارتیزانی آغاز شده از جانب مسلم پزا نبیوستند بلکه فقط عده ای از کونیستها یعنی عده ای از اعضا^۴ این دو بنا بر تشخیص درست و ضروری رفیق انور خوجه، در آن شرکت کردند و ثانیا شرکت در این مبارزه بدان علت که "بطور مشخص زمینه ایجاد حزب" میباشد و میبایستی حزب از طریق "شرکت فعالانه در این مبارزه" ایجاد گردد،

نمود، بلکه بمنظور " جنبه متشکل به آن " دادن و آگاهی سیاسی جنگجویان را بالا بردن، بوده است .

حزب کونیست در آلبانی بر خلاف جعل تاریخی " ساخت " بهیچ وجه از درون " مبارزه مسلحانه در روستا " بیرون نیامد بلکه بدنبال فعالیت گروههای کونیستی در جهت نفوذ در جنبش کارگری مبارزه ایدئولوژیک با یکدیگر یافتن زمینه‌های مشترک علمی و سازمان دادن مشترک مبارزات ضد فاشیستی و وحدت آنها در این جریسان در ۸ نوامبر ۱۹۴۱ ایجاد شد . در تاریخ حزب کار آلبانی میخوانیم: " در دسامبر ۱۹۴۱ و اوایل ۱۹۴۲ تقریباً در کلیه شهرها دسته‌های پارتیزانی شهری تحت رهبری مستقیم کمیته‌های منطقه‌ای حزب بوجود آمد " و " در اوایل ۱۹۴۲ کمیته مرکزی حزب رهنمود داد که همینکه شرایط لازم فراهم آید و بویژه بایه‌های جنبش در روستا استوار گردد، سازمان دادن دسته‌های پارتیزانی در روستا تدارک شود و بدین ترتیب باز می‌بینیم که مبارزه مسلحانه بعنوان شکل عده مبارزاتی روزانه نه قبل از ایجاد حزب بلکه پس از آن در دستور کار قرار گرفت و مهمتر اینکه حزب سر خلاف ادعای دروغین " ساخت " بر اساس " مبارزه مسلحانه در روستا " و جنگ پارتیزانی روستائی ایجاد نکردید .

حال بدون توجه به " ساخت " و نظریات انحرافی اش ضروریست به این سؤال پاسخ داده شود که آیا کونیستها در قبل از ایجاد حزب کونیست بایستی در مبارزه مسلحانه شرکت کنند؟ مبارزه مسلحانه و جنگ توده‌ای یگانه‌راه پیروزی پس از تجاع داخلی و بیرون راندن ارتجاع خارجی است . خلقهای میهن ما بدون توسل بمبارزه مسلحانه هرگز نخواهند توانست به پیروزی نایل آیند . کمسانیک مبارزه مسلحانه را به جنبش ما توصیه نکرده بلکه آگاهانه گزینش راههای مسالمت آمیز را پیشنهاد میکنند خواهان پیروزی انقلاب و ازگون شدن سیستم کونی نیستند . اینان در نهایت حد خود اگر از خائتین به هلق و برولتاریا یعنی دست نشانندگان امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم نباشند، کمسانی اند که بدنبال ترمیمات ظاهری و رفع در شکل حکومت بوده و خواهان ابدی شدن سیستم استثنائی هستند . مارکسیم - لنینیسم بما می - آخورد که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید " و " تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم بما می آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط به زور تفنگ است که

میتوانند بر بورژوازی و طبقه مالکان ارضی مسلح بیوز کردند" (ماژو تسمه دون - مسایل جنگ و استراتژی) . هم چنین مارکسیسم - لنینیسم بنا می‌آورد که بولتاریا بدون حزب کونیست قادر به هدایت مبارزه مسلحانه و جنگ توده‌ای و انقلاب نیست. سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی برآکنده و جدا از هم قادر به انجام این وظیفه مهم و پراهمیت حزب نیستند. این سازمانها و گروهها چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ کمیت در چنان موقعیتی قرار ندارند و تا زمانیکه نتوانند با یکدیگر وحدت نموده و حزب کونیست را ایجاد کنند و پایه قدرتمندی را در پهن بولتاریا بوجود آورند، در آن موقعیت قرار نخواهند گرفت که قادر به انجام مبارزه مسلحانه دهقانی و جنگ توده‌ای گردند. رفیق ماژو تسمه دون میگوید: " برای انقلاب کردن بحزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، یک پر اساس: تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی پایه‌گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده‌های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگ های زنجیرش رهبری کرد" (نیروهای انقلابی سراسر جهان متحد شوید، علیه تجاوز امپریالیستی بیکار کنید) . رفیق انور خوجه میگوید: " آنچه طبقه کارگر را از حالت یک طبقه بالقوه به یک طبقه بالفعل در میآورد حزب است. بدیهی است که طبقه توده و سایر انقلابیون تجربیات زیادی در مبارزه و فعالیتها بدست میآورند و در این مبارزات آبدیده و سخت میشوند ولی اگر حزب سیاسی با برنامه مشخص و روشن، با استراتژی و تاکتیک علمی وجود نداشته باشد، در اینصورت مبارزه یادرنیه راه متوقف می‌شود و یا سیر قهقرائی می‌یابد" (گزارش به ششمین همگروه حزب کارآلبانی) .

جنبش ما اکنون در زمان تدارک جنگ انقلابی بسر میردنه در زمان بسط و توسعه آن . تا آن زمان که این جنگ آغاز نگردیده، زمان، زمان تدارک است که بعنوان نخستین گام وحدت آحاد جنبش کونیستی یعنی ایجاد حزب کونیست در مرکز وظایف کونیستها قرار داده در این زمان، کار سیاسی در درون توده‌ها بخصوص کارگران اهمیت بسیار و ارجحیت اولین را داراست. اما آیا این بدان معنی خواهد بود که پس هر اقدام بقهر نا درست است؟ هرگز چنین نیست. کارگران و دهقانان میهن ما در بسیاری از مبارزات روزمره و خودبخودی بقهر هر چند که در شکل طالبی

یعنی مسلحانه نباشد، متوسل میشوند. آنها بدرستی با دلآوری و رزمندگی و ایستادگی تحمیل آمیز و آموزنده‌ای در برابر قدرت ارتجاع مسلح، با منتهای گره کرده، داس، چکش، بیل و هر آن ابزارهای که در اختیار دارند بمقاومت و مقابله بر می‌خیزند. مبارزه مسلحانه نیز قهر است و شکل عالی آن، کوشش مارکسیست - لنینیستها می‌باشد بر آن باشد که مبارزه مسلحانه بعنوان شکل عده مبارزاتی روزانه، پس از تدارک سیاسی و نظامی کافی که ایحاد حزب کونیست، عاجلترین و مبرمترین وظیفه کنونی می‌باشد، انجام پذیرد. اما اگر مستقل از این، موجی توده‌ای برخاست و آغاز مبارزه مسلحانه کرده مارکسیست - لنینیستها نه تنها می‌بایستی از آن پشتیبانی کنند بلکه موظف بشرکت در آن بمنظور بالا بردن آگاهی سیاسی توده هسامتشکل ساختن آنها و جهت سیاسی صحیح دادن به آن هستند. لنین کبیر در مورد حماسه کون پاریس مینویسد: "میدانم که چند ماه قبل از کون، در پائیز سال ۱۸۷۰، مارکس با اثبات اینکه اقدام به سرنگون ساختن دولت، سفاهت ناشی از نومیدی است، کارگران پاریس را از این کار بر حذر می‌داشت. ولی هنگامیکه در ماه مارس سال ۱۸۷۱ نبرد قطعی را به کارگران تحمیل کردند و آنها هم آنرا پذیرفتند، هنگامیکه قیلم، دیگر عملی انجام شده‌ای گردید، مارکس انقلاب پرولتاریائی را، با آنکه عاقبت خوشی برای آن نمیدید، با وجد و شغف فراوانی استقبال کرد. مارکس در تقییس این جنبش 'نا بهنگام' یا خشکی خاد نورزید، یعنی مانند بلخائف، اسپن مرتسد روسی از مارکسیسم عمل نکرد که دارای شهرت نامیونی است و در نوامبر ۱۹۰۵ مطالبی در تشویق و ترغیب کارگران و دهقانان نوشت ولی پس از دسامبر ۱۹۰۵ لیبرال منشانه فریاد بر آورد که 'نمی‌بایست دست به اسلحه برد' (دولت و انقلاب). خلاصه اینکه جنبش ما در زمان تدارک جنگ انقلابی است. هنوز توده‌های کارگری و دهقانی آگاه، بسیج و متشکل نشده و به ضرورت مبارزه مسلحانه بمنظور بر انداختن مستعم کونی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق برای رسیدن به سوسیالیسم و کونیسم پی نبرده‌اند و لذا در مبارزه‌ای نیز کماهمیت و ضرورت آن آگاهی نیافته باشند، شرکت نخواهند کرد. تا زمانیکه مارکسیست - لنینیستها نتوانند توده‌ها را به ضرورت مبارزه مسلحانه آگاه گردانیده و به‌مراه آنان آغاز به این مبارزه و از طریق حزب کونیست اقدام به رهبری و هدایت صحیح آن کنند، خود نمی‌بایستی

جد از توده به آن میادرت ورز شده، چه تنها ارتباط با توده ضامن پیروزی است و اقدام به عملی جدا از توده، بجای آگاه ساختن او به ضرورت همراهی، که کار سیاسی طولانی و پیگیری را لازم دارد، دوری از، یا کم توجهی به وظیفه اصلی، خواهد بود. اما اگر توده‌ها مستقل از کوششها و جدت‌های مارکسیست - لنینیستها در تدارک دیدن لازم سیاسی و نظامی، دست به اسلحه برده و آغاز مبارزه مملحانه کردند، شرکت در این مبارزه توده‌ای هر چند که حتی آینده موفقیت آمیزی هم بعلمت عدم تدارک کافی نداشته باشد، ضروری و واجب است و عدم شرکت در آن بمعنای روی بر تافتن از مبارزه توده‌ها خواهد بود.

ممکن است برای خواننده‌ای این سؤال پیش آید که آیا "ساحت" هنوز هم آن احکام حکیمانانه‌اش را قبول دارد یا به نادرستی آنها پی برده ولی بنا بر خصایل غیر پرولتری خود عاجز از انتقاد از خود صادقانه و رک و روشن می‌باشد؟ با وجود اینکه هنوز هم در اینجا و آنجا گاهی از موارد به ضرورت "ایجاد حزب در روستا" اشاره میشود، ولی آنچه که امروز تعیین کننده حرکت سیاسی "ساحت" است، این انا - رات نبوده، بلکه منی جدید بغایت انحرافی تری است که در نتیجه پیروی از تئوری روزنیویستی و ارتجاعی "سه دنیا" بر او غالب شده است.

در بافتاری بر انحراف دیوین یعنی همانا "ایجاد حزب در روستا" از جمله در "ستاره سرخ" شماره ۵؛ مرداد ۱۳۵۴ میخوانیم: "انجام این وظیفه مرکزی در صورتی امکان پذیر است که تشکلهای مارکسیستی - لنینیستی روی منی آید تو لویزیک سیاسی صحیح پرولتری بافتاری نموده و طبق قانونمندی مرحله‌ی کنونی انقلاب

* - با اینکه مخالفت خود را با ضمون این جمله بندی که چپسری جز همان مسئله بغایت نادرست ضرورت "ایجاد حزب در روستا" منتهی کسی زیرگانه نمیباشد، در جلسه هیئت تحریریه "ستاره سرخ" اعلام داشتیم، لیکن بعلمت سایر مواضع موجود در مقاله، یا آن در مجموع اطمینان یافتیم. از آن پس بعلمت رشد بیشتر اختلافات و تمرکز آنها در بین هیئت تحریریه، که هر گونه امکانهای برای حل آنها بسته بنظر میآید، از هیئت تحریریه استعفا کردم و در تهیه و تنظیم و تصویب هیچیک از مقالات بعدی شرکت نداشتم.

میهمن، مبارزه طبقاتی را رهبری نمایند". یعنی باز اینکه حزب در رابطه با انجسام وظایف انقلاب دمکراتیک نوین ایجاد میشود، یعنی اینکه باز فریاد پرزیم که هر چه زودتر بار و بندیل‌ها را بستم و روانه روستاها گردیم تا حزب را در آنجا ایجاد کنیم. در ستاره سرخ شماره ۴۸ دپامه ۱۳۵۴ در بزرگداشت از مبارزات دهقانان ایران میخوانیم: "همه اینها نشانه رشد جنبش توده‌ای دهقانی و اهمیت آن است [تا اینجا صحیح]، امری که در مقابل تمام انقلابیون، بویژه کونیست‌ها، در پیش‌گرفتن و بافشاری بروی سمت پیروزمنند نفوذ و مبارزه در روستا را بار دیگر یاد آور می‌شود!! و قبلا هم دیدیم که "ساحت" از "ست پیروزمنند نفوذ و مبارزه در روستا" تعمیر خاصی خودش را داشت و آنرا بضمیمه انتقال فعالیت‌عده هر سازمان و گروه کونیستی به روستا بمنظور ایجاد حزب در آنجا میدید.

لیکن چنین مواردی تظاهراتی مانده‌ی همان انحراف پیشین در مغز این یا آن نویسنده‌ای است که قلم‌اش بدون کنترل، گاهی اوقات بجا می‌رسد. اگر اکنون هم همان انحراف "اید حزب در روستا" منی غالب بر "ساحت" بود، مسلم است که بحث بالا بر روی چگونگی ایجاد حزب میبایست هم چنان ادامه می‌یافت. ولی بعلمت پیروی او از تئوری روزیونیستی و ارتجاعی "سه دنیا" دیگر بحث با او در مورد چگونگی ایجاد حزب کونیست نمی‌تواند باشد. زیرا او را دیگر باوری به کونیسیسم نیست. پس این دفتر مبارزه با "ساحت" دیگر دفتر بسته شده‌ای است. شاید "ساحت" هنوز برای مدتی، شعار دادن در مورد ضرورت ایجاد حزب کونیست را ادامه دهد. این شعار دهی تعیین‌کننده ماهیت و تغییر دهنده موضوع نیست. و این گفته لنین کبیر چه خوب در این مورد صدق میکند: "کاتونسکی از سیاست بورژوا مآبانه و فلیکستر منشانه نمونه‌واری پیروی می‌نماید و خیال میکند (و این خیال بوج را هم به توده‌ها تلقین می‌نماید) که گویا با شعار دادن موضوع تغییر میکند. تمام تاریخ دمکراسی بورژوازی این توکم را فاش میسازد: دمکراتهای بورژوا برای فریب خلق هواره هر گونه 'شعاری' را که خواسته باشید داده‌اند و هواره هم خواهند داد. ولی مطلب در این است که صادقانه بودن آنان تحقیق کرده گفتار با کردار مقابله شود به جارت پر از ایدآلیستی یا شاید آنه قناعت نگردد بلکه واقعیت طبقاتی مورد تحقیق قرار گیرد" (انقلاب بولتری و کاتونسکی مرتد - جملات درون برآنتز و تاکیدها از لنین است).

سیاحت و جنبش زحمتگشان شهر و ده

انحراف خطرناک دیگری که "سیاحت" را گریبان گرفت و با وجود التقاط با انحراف قبلی در این یا آن موارد بالاخره بصورت انحراف غالب در آن سازمان در آمده اکتونومیسم است. پس از بی بردن به وجود این انحراف در ضمن اینکه اختلاف قبلی با "سیاحت" حل نشده بود و مبارزه درونی بر روی آن همچنان ادامه داشت، اختلاف در این مورد نیز برد و اختلاف گذشته (چگونگی ایجاد حزب و شی جنبش دانشجویی) افزوده گشت. این اختلاف گاه شدید و گاه خفیف بعلت حادث شدن مسائل دیگر (تازمانیکه بریدن کامل تشکیلاتی از آن جماعت انجام گرفت همچنان وجود داشت و برطرف نشد. و آنچه در این بخش می آید برخورد مختصری است به این انحراف.

۱- "سیاحت" و تئوری مراحل

"سیاحت" میگوید "مبارزه انقلابی برای آنکه بر اثر رشد طبیعی پروسه خود توجه شود که گمراه خود بمبارزه انقلابی بر میگردد یعنی بزبان ساده رشد طبیعی پروسه مبارزه نویسنده به سطح قهرآمیز برسد، باید مراحل ابتدائی تری را بگذراند. علی القاعده مبارزه توده ها و طبقه کارگر از مبارزه برای خواسته های اقتصادی آغاز میشود سپر این مبارزه سطح مبارزه سیاسی غیر قهرآمیز ارتقا مییابد و آنگاه پس از طی یک دوره مبارزه باین شکل هنگام میکوشد مبارزه باین شکل دیگر ممکن نیست و برای اکثریت توده ها محرزنده ماست کما این شکل مبارزه کافی نیست و برای مقابله با قهر ارتجائی ناچار باید بقهر متوسل شده مبارزه بصورت قیام مسلحانه یا جنگ پارتیزانی، شکل قهرآمیز بخود بگیرد" (توده ۲۴ صفحه ۵۰) این تئوری "سیاحت" تئوری نوظهوری نیست. تئوری کهنشده ای است که از دهها سال پیش توسط اکتونومیستهای مارکسیست نفا تبلیغ و بدان عمل میگردد. اساس این نظریه عبارتست از سر فرو آوردن در مقابل جریان خود بخودی. بر طبق این نظریه مبارزه با انقلاب شامل مراحل است: یک مرحله اقتصادی، دو مرحله سیاسی و سوم مرحله قهرآمیز. و برای رسیدن مبارزه انقلابی به سطح قهرآمیز محلی القاعده "بایستی" رشد طبیعی پروسه طی گردد. و این رشد طبیعی پروسه در هر یک از مراحل اول و دوم زمانی بسر خواهد آمد که "رشد مبارزه باین شکل دیگر ممکن نیست". نتیجتاً بنگهدر هر مرحله از این رشد طبیعی پروسه بایستی مطابق با حرکت آن گام برداشت و از هر اقدامی که میتواند سبب قطع این رشد طبیعی گردد خودداری نمود. با تبعیت از این تئوری و وظایف کمونیستها در قبال جنبش کارگران و دهقانان، بنا بر نظر "سیاحت" مبارت میشود از اینکه برای مسیح توده ها، باید به خواسته های مردم اقتصادی آنها توجه جدی نمود. یعنی باید از مبارزه

اقتصادی شروع کرد و با کار بر حوصله و آرام و پرتلاش، در جریان تجربه‌اندوزی توسط خود تودمه‌ها، مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی بدل نمود^{۱۱} (همانجا - تکیه از من^{۱۲}). تمام جوهر اکتونومیسیم در این جملات و برنا می‌شعشعانه "ساحت" نهفته است. آنچه در این گفتار داهیانه^{۱۳}؛ فعلا مورد بحث است، همان تئوری یک‌وره مبارزه اقتصادی و سپس منتج از آن ارتقا^{۱۴} "۳ین مبارزه بسطخ مبارزه سیاسی غیر قهرآمیز" و الاآخر میباید.

شرایط تولیدی سرمایه‌داری، طبقه کارگر را بصورت غریزی مبارزه اقتصادی میکنند و این مبارزه بصورت خود بخودی آغاز میگردد. این مبارزه‌ای است برای بسپبود شرایط کار و زندگی، فروش نیروی کار با شرایط بهتر و اصلاحاتی چند که در صورت طی کردن، رشد طبیعی پروسه خود "یا" پروسه طبیعی رشد " (توده صفحه ۶۷) تحت سیادت ایدئولوژی بورژوازی درخواهد آمد. این مبارزه نخواهد توانست در "پروسه طبیعی رشد" خود، که "ساحت" جنبش کمونیستی صهن ما را به تبعیت از آن دعوت میکند - بسطخی برسد که قادر باشد تمام نظام موجود را تحت سؤال قرار داده و در پی برانداختن سیستم حاکم برآید. " این بدانعلت است که طبقه کارگر در مبارزه اقتصادی خود به آگاهی سیاسی طبقاتی دستنخواهد یافت زیرا چارچوب تنگ این مبارزات که در مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان محدود میشود، در نهایت درجه خود فقط میتواند اینرا نشان دهد که حکم دست پشتمیان کیست، بدون آنکه توانسته باشد مناسبات تمام طبقات و قشرها را با یکدیگر یکسو و مناسبات اینها را با دولت و حکومت از سوی دیگر نشان دهد و آنانرا آگاه بصورت مبارزه متشنگ کمونیستی و دیکتاتیک وحدت با دهقانان بخاطر برانداختن نظام موجود از طریق جنگ توده‌ای و استقرار جمهوری دیکتاتیک خلق و مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم گرداند. این آگاهی را از بیرون مبارزات اقتصادی میتوان برای کارگران آورد و این وظیفه ضروری و سری است که کافی السابق در برابر مارکسیست-لنینیستهای ایران قرار دارد و سربازدن از آن تحت هر عنوانیکه باشد خطا و نابخشودنی است^{۱۵}.

* - "ضمیمه ستار سرخ" شماره ۱۱ - نوشتن مقالات این ضمیمه برعهده من واگذار شده بود و دیگر کارکنان "ستاره سرخ" در نتیجه بخشهای طولانی با آن -

به‌یترتیب در اینجا با دو نظر رهرو هستیم - بهمانسان که در درون "ساحت" دو نظر در مقابل هم قرار گرفته بود - یکی اینکه "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد" و "مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی بدل نمود". دیگری اینکه "طبقه کارگر در مبارزه اقتصادی خود به آگاهی سیاسی طبقاتی دست نخواهد یافت" و ۳ این آگاهی را از بیرون مبارزات اقتصادی میتوان برای کارگران آورد". از نئین کبیر یاری بگیریم و در پرتو آموزش از او درستی یا نادرستی نظریه "ساحت" را بر - رسی کنیم: "تکامل خود بخودی نهضت کارگری منجر به تبعیت این نهضت از ایده‌ولوژی بورژوازی میشود و جریان آن درست بر طبق برنامه کبیر و انجام می‌یابد زیرا نهضت خود بخودی کارگری همان تردیونیونیسم همان سندیکالیسم صرف است و تردیونیونیسم هم چیزی نیست جز همان اسارت ایده‌ولوژی کارگران از طرف بورژوازی (چه باید کرد؟).

اما "ساحت" را با این آموزش کاری نیست. او نخواهد درک کند پرسه طبیعی رشد "مبارزه اقتصادی نیست که مبارزه سیاسی بضموم کونیستی آن خواهد رسید. اگر "ساحت" از قانونمندی مبارزه اقتصادی و قانونمندی مبارزه سیاسی اطلاع داشت یعنی اگر می‌پذیرفتیم که هیچگونه دسترسی بنوشته‌های رهبران کبیر سوسیالیسم غلطی و آموزش از تجربیات انقلابات پرولتری و جنبش بین‌المللی کونیستی نداشته هنوز آنقدر بصیبت بزرگی نبود و میبایستی او را رجوع به آموزش از رهبران کبیر و تجربیات میدادیم و در اینراه نهایت یاری را با او می‌رساندیم اما مسئله طور دیگری

توافق (البته توافق صلحتی) نمودند. نشانی عیان این توافق صلحتی در آنست که این نوشته بعلت تفاوت داشتن با مواضع اگونومیستی و هم چنین شبه نارود نیکی "ساحت" در جزوه "هفت سال ستاره سرخ" از نشریات همان جماعت نیامده است، در حالیکه مقالات متعدد با مواضع اگونومیستی زینت بخش!! آن جزوه شده‌اند. دلیل دیگر اینکه پیرا از انتشار این ضمیمه، رهبری خارج صیبه زهر را گذرانید که: "رهبری... با توجه به برداشت نادرستی که برخی از جملات تفسیر اخبار ستاره سرخ فوق‌العاده ۱ سال پنجم از خط‌شی سازمان میداده، تصمیم گرفت که این امر در ستاره سرخ ۴۲ و در قسمت ستاره سرخ و خوانندگان تصحیح گردد". امری که البته بعلمی باز هم صلحتی انجام نگرفت.

است. این نوشته‌ها و تجربیات تماما در دسترس "ساحت" قرار دارد و حتی بر روی این مواضع نیز چه در درون و چه در بیرون "ساحت" مبارزه و مجادله بوده است. بنا بر این بی‌مناسبت نیست اگر گفته شود که نجات این جماعت دیگر بسته به لطف! "گرام‌الکاتبین" است. بزعم "ساحت" آن مبارزهای که جریان دارد امکان‌پذیر است و آن مبارزهای که جنبه غالب‌راند دارد امکان‌پذیر نیست. و درست از همین نظر است که بدان نتیجه صخره می‌رسد که به آنچه در زمان کنونی است بپردازیم و به آنچه که می‌بایست بماند خود را مشغول نکنیم، زیرا به‌صرف در نتیجه "رشد طبیعی پروسه" مبارزه موجود و امکان‌پذیر مرحله بعدی مبارزه نیز بخودی‌خود روزی از روزها فراتر خواهد رسید. در توده ۲۲ می‌خوانیم: "اگر در منطقه دهقانان برای خواستهای اقتصادی مبارزه میکنند یا آماده چنین مبارزهای هستند باید مبارزه را از این سطح شروع کرد... و قدم بقدم در جریان این مبارزه صغی و درجه آگاهی و تشنگی دهقانان را بالا برد و مبارزه را بسطح سیاسی رسانید" (تکیه ازمن). هر خواننده تا حدی آشنا بتاریخ جنبش جهانی کمونیستی فورا خواهد گفت که چنین لاطائلات را مارتینف و شرکا* در مورد نهضت کارگری روسیه موصف می‌کردند و لنین کبیر نظریات اکونومیستی آنان را به شلاق انتقاد بی‌پروا گرفت و در ابتدای آن از هیچ نیروی فروگذار نگذارد نکرد. اکنون پیرا گذشت هفتاد سال، در درون جنبش ایران شاهد اشاعه همان تئریات اکونومیستی و این بار از جانب "ساحت" هستیم. "ساحت" حتی نظریات اکونومیستی جنابان مارتینف و کریچفسکی را بزعم خود تکامل بخشیده و بسه جنبش دهقانان نیز تعمیم داده است. در جنبش خود بخودی دهقانی، حتی شکل جنبشی آگاهی سوسیالیستی موجود نیست آنوقت برکسی جز اکونومیستهای معلوم نیست که چگونه جنبش خود بخودی که در آن هیچگونه نشانی از آگاهی سوسیالیستی وجود ندارد میتواند در اثر "پروسه طبیعی رشد" خود بسطح مبارزه سیاسی برسد یعنی اینکه شرکتکنندگان در جریان این مبارزه صغی "آگاهی سیاسی بفرهوم سو-سیالیستی بیابند. لنین کبیر در مورد لاطائلات مارتینف می‌گفت: "در اینکه شعور سیاسی طبقه کارگر را باید توسعه داد، همه موافقت. ولی این سؤال پیش می‌آید که اینکار را چگونه باید کرد و برای انجام آن چه لازم است؟ مبارزه اقتصادی فکر کار-گرانرا تنها مسئله رفتار حکومت نسبت به طبقه کارگر 'سوق سده' و بنا بر این هر-قدر هم که ما بر سر وظیفه جنبه سیاسی دادن بهمان مبارزه اقتصادی، زحمت

بگشیم باز هم هرگز نخواهیم توانست در چهارچوب این وظیفه، شعور سیاسی کارگرانرا (تا حدود شعور سیاسی سوسیال دمکراس) توسعه دهیم، چونکه اصولا خود این چهارچوب تنگ است. ارزشی را که ما فرمول مارتینف میدهیم هرگز به آن علت نیست که این فرمول استعداد مارتینف را در گمراه کردن مجسم مبارزه بلکه به آن علت است که فرمول مذکور اشتباه اصلی همه اکتونیویستها، یعنی اعتقاد آنها را باینکه میتوان آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگرانرا از درون باصطلاح مبارزه اقتصادی آنها یعنی فقط (یا افلا بطور عمده) بر مبنای این مبارزه و فقط (یا افلا بطور عمده) با اتکا باین مبارزه توسعه داد، بطور بارزی بیان مینماید. چنین نظریه‌ای از ریشه خطاست (چه باید کرد) . و در مورد "ساحت" خطا تر آنکه این نظریه مارتینف را علاوه بر پذیرفتن در مورد مبارزه اقتصادی کارگری در مورد مبارزه اقتصادی دهقانی نیز صادق میدانند.

اگر "ساحت" در تمام موارد یکجا نوشته‌هاش نمونه آورده شد و پیرای این نیز آورده خواهد شد مدعی میشد که منظورش از تبدیل "این مبارزه اقتصادی" و ۳ این مبارزه صنفی "سطح سیاسی باحتوی کمونیستی نیست بلکه سطح سیاسی و مبارزه سیاسی در محدوده قوانین حاکم را در نظر دارد. هر چند که خواست اصلی او نیز همین میباشد. بحث با او صیر دیگری میباشد، زیرا تردیونویسیم که "ساحت" بدان مبتلا است هرگونه سیاست و مبارزه سیاسی را نفی نمیکند بلکه حتی بدنیال کسب حقوق سیاسی برای کارگران و دهقانان در محدوده قوانین موجود سیستم استعماری و مبارزه سیاسی کارگران و دهقانان باز هم در محدوده همان قوانین موجود میباشد. لیکن "ساحت" بصورت زیرکانه‌ای تلاش دارد مدعی شود که منظورش از مبارزه سیاسی، مبارزه‌ای با محتوی مارکسیستی-لنینیستی است. ناگفته روشن است که در مورد فردی یا جریانی تنها نمیتوان بر حسب اتیکی که خود بر خویش میچسباند و تابلوشی که کالا میبرد تفاوت کرد، بلکه میباید برنامه و سیاست واقعی او را مورد تفحص قرار داد و بررسی کرد که راههای عطفی پیشنها می‌آشرد که کجا منتهی میگردد.

راهی که "ساحت" به جنبش ما پیشنهاد میکند جز جولان زدن در چهارچوب تنگ اقتصادی و در نهایت حد خود رسیدن به سطح سیاسی تردیونویستی نخواهد بود. زیرا که مبارزه اقتصادی اگر همراه با مبارزه سیاسی و آنهم بظهموم.

مارکسمتی - لنینیستی و در رابطه با مرحله انقلاب میهن نیاشد هیچگاه قادر به شکستن چارچوب تنگ خود نخواهد بود . و زمانیکه بمانند "ساحت" سدهی بیسن مبارزه اقتصادی و سیاسی بوجود آوریم و یک دوره مبارزه اقتصادی را برای رسیدن به مبارزه سیاسی پیش شرط قرار دهیم - حتی اگر با خیرخواهانترین نیت نیز چنین کنیم - مبارزه را در محدوده ای که برای بورژوازی قابل تحمل است محصور کردیم . و چنین مبارزهای آزادی زحمتگمان را بدنیال نخواهد داشت . همین نظریه "ساحت" را مارتینف روسی موعظه میکرد . او مدعی بود که: "یا اینکه سوسیال دموکراسی رهبری مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مستقیماً بر عهده خود بگیرد و بدینوسیله (!) آنرا بدل به مبارزه انقلابی صنماید" و یا "اینکه وضعیت دیگری پیش می آید . سوسیال دموکراسی خود را از رهبری مبارزه کنار کشیده و بدینوسیله . . . پروبال خود را قطع میکند" (آورده شده توسط لنین در چه باید کرد) . در مورد فرض اول مارتینف بعضی تبدیل مبارزه اقتصادی به مبارزه انقلابی طبقاتی لنین چنین پاسخ میدهد: "بگذار مارتینف به ما نشان دهد که در کجا دیده شده است که فقط با یک مبارزه حرفه ای میتوان نهضت تردیو نیونی را به نهضت انقلابی طبقاتی بدل ساخت؟ آیا او درک نمیکند که برای این تبدیله ما باید فعالانه دست بکار رهبری مستقیم تبلیغات همه حانه سیاسی بشوم؟" (همانجا) بنابراین "سکوت نهادن مرتب و مداوم مبارزه سیاسی و طبایف طبقه کارگر روسیه که مثلاً روزنامه را بوجهی میسل دیده ایم فقط میتواند جنایتکارانه و قبیح تلقی گردد" (لنین بمناسبت "پروفسیون د فوی" م) . در مورد اکنون -

صیتهای ایرانی نیز حزا این نمیتواند تلقی گردد .
 حال مقایسه ای بین نظریات اکنونی صیتهای روسیه و "ساحت" بکنیم . مارتینف میگفت که بایستی سوسیال دموکراسی رهبری مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مستقیماً بر عهده گرفته و بدینوسیله آنرا بدل به مبارزه انقلابی طبقاتی نماید . "ساحت" میگوید: "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد و با کار بر حوصله و آرام ولی پرتلاش در جریان تجربه اندوزی توسط خود توده ها مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی بدل نمود" . میبینیم که هر دو یک مسئله را میگویند و آنهم یک دوره مبارزه اقتصادی و سپس تبدیل آنجا - رزه سیاسی . تنها تفاوت ظاهری در آنستکه مارتینف رهبری مبارزه را پیش شرط قرار میدهد و "ساحت" کار بر حوصله و آرام را در جریان تجربه اندوزی توسط خود توده ها . در مورد اول اینکه: می پدیریم که "ساحت" نیز ضرورت رهبری مبارزات

اقتصادی را قبول دارد و آنرا نفی نمی‌کند. و در مورد دوم اینکه: اکتونومیستهای روسی نیز تجربه‌مانند ویی توسط خود تودها و کار پرحوصله در بین آنها را نفی نمی‌کردند آنها حتی بکرات بدان اشاره می‌کردند. بنابراین آنچه که نتیجه می‌شود تشابه کامل این دو نقل قول هم از لحاظ ضمنی و حتی تا حدی بسیار نیز از لحاظ جملبندی است. اکتونومیستهای روسی می‌گفتند: "مبارزه اقتصادی وسیله‌ای است که برای جلب تودها مبارزه فعالانه سیاسی از همه وسیعتر قابل استفاده است" (آورد شده توسط لنین در "چه باید کرد"). و "ساحت" می‌گوید: "برای مسیح تودها باید به خواستهای مبرم اقتصادی آنها توجه جدی نمود، یعنی باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد". بازم می‌بینیم که هر دو یک سیاست را دنبال می‌کنند. بحث "ساحت" در این باره نیست که مواردی به پیش خواهد آمد که در آن موارد می‌باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد بلکه و حکمی عمومی برای همیشه همه موارد و در همه جا می‌دهد. این حکم از اساس نادرست و در واقع همان تئوری مملوالمحال مراحل است. صدها و صد هلموارد از پیگرد های سیاسی و بهد ادگراییهای بیشتر رژیم خائن و وابسته پهلوی و سازمانهای پهلوی اش، تجاوارتنش شاه مزدور به ظفاره تبلیغ و رواج شدید فساد توسط رژیم، و چپاول ثروت‌های ملی، توسط امپریالیستها، عدم وجود هرگونه آزادی بیان و عقیده، دستگیریها و اعدامهای بیشتر انقلابیون، گستاخ عمومی تودهای خلق و... موجودند که در خیلی از موارد و مواقع برای جلب تودها بمبارز موثرتر هستند و دانش وسیعتری می‌گیرند. و آنوقت اگر کسی بی توجه به تمام این موارد حکمی عمومی صادر کند که "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد" و منتظر "پروسه طبیعی رشد" آن مانده آیا اکتونومیست بی‌مایه نیست که تئوری خائفا نه مراحل را تبلیغ میکند؟ مسلما چرا. اگر بررسی تئوری "ساحت" یعنی تئوری مراحل بهمین جا ختم گردد، ممکن است برای خواننده‌های این تصور به پیش آید که امکان کج رفتن قلم نویسندگان نشریه "توده" موجود بوده و شاید این تئوری در همجا تبلیغ نگردیده است. لذا باخظن روشنتر شدن مسئله برای خواننده‌های که هنوز در باره "ساحت" دچار خویشتینی می‌باشند، ضروریست تا حدی نیز به سایر نوشتجاتش رجوع گردد. آنچه که مسلم است امکان برخورد به یکایک موارد بملت فراوان بودن آنها و در نتیجه ظهور شدن بیشتر از انداز این نوشته، موجود نیست و لذا برای طولانی نشدن بچند نمونه اکتفا می‌گردد.

و این خود مشتی از خروار است.

در "ستاره سرخ" شماره ۲۰ میخوانیم: "ما روزه دهقانان ساورق و گردگان گویای جریان رشد یافته در روستای ایران، یعنی بسط مقاومتها و مبارزات خود بخودی دهقانی است. وظیفه مرم انقلابیون میاشد که با شرکت در زندگی و مبارزه روستا - ثیان زحمتکش این جریان را توسعه بخشیده و قدم در سمت تشکل دادن بدان حرکت کنند. سیر انقلاب در ایران اگر این مسیر را انتخاب ننماید و اگر اکثریت دهقانان را در خود شرکت ندهد و تشکل نسازد، فرجای جز شکست ندارد" (تکه از من). در اینکه مقاومتها و مبارزات خود بخودی و دلاورانه میهن ما میبایستی مورد پشتیبانی هر انقلابی صادق باشد و میبایستی با شرکت در زندگی و مبارزه روستا - ثیان در سمت تشکل دادن باین مبارزات فعالیت نمود و بدون بسیج و تشکل دهقانان انقلاب ایران پیروزی نخواهد رسید، هیچ شک و شبهه‌ای نمیتواند و نیباید باشد. اما وظیفه شرکت در این مبارزات خود بخودی و تشکل آنها را که "سیر انقلاب در ایران" نیز بایستی "این مسیر را انتخاب نماید!!" بعنوان وظیفه مرم همین کردن چهره جز همان تئوری مراحل و اتخاذ تاکتیک بر بنای پروسه رشد یا بنا بر فرمولبنی "ما رشد طبیعی پروسه" (توده ۲۰ صفحه ۵۶) یا "پروسه طبیعی رشد" (همانجا صفحه ۵۶) نیست یعنی همانا گام برداشتن در دنبال جنبش خود بخودی و پیروی از قانونش جنبش خود بخودی را بعنوان قانونش انقلاب نشان دادن. در اینجا باین مسئله که درباره فیل "ساحت" یاد هندوستان کرده و در شرایطکونی جنبش ما فرمان کوچ کردن بروستاها را بمنظور توسعه جنبش خود بخودی دهقانان و در پروسه رشد آن حزب را ایجاد کردن، صادر میکند کاری نداریم. در اینجا اکنون میسم "ساحت" به نظریه نارود نیکی اش کاملاً سایه افکنده و از اینجهت بررسی این یکی ضرورت میباید. در "ستاره سرخ" شماره ۲۰ مقاله‌ای دو ستونی در مورد دهقانان نوشته شده و تمام رهنمود "ساحت" به چند سطری که آورده شد خلاصه میگردد. میبینیم که از ضرورت ارتقا آگاهی سیاسی دهقانان ضرورت مبارزه سیاسی، ضرورت سازماندهی سیاسی که میبایستی اهمیت درجه اول را دارا باشند و بعنوان وظیفه مرم، در روستا نیز تلقی گردند نه تنها سخنی بیان آورده نشده بلکه رهنمود مشخصانه "ساحت" باین محدود میگردد که وظیفه مرم انقلابیون توسعه بخشیدن باین جریان یعنی جنبش خود بخودی دهقانان است و بدتر اینکه با انقلابیون ایران نیز هندار میباید

که اگر کوشش نگردد تا "سیر انقلاب در ایران" ۳۴ بین سیر را انتخاب "کنند" چرا می
 جز شکست نخواهد داشت. باز با همان مسئله قدیمی روبرو هستیم یعنی تلاش
 "ساحت" در نشان دادن جهالت خود بعنوان قانونمندی انقلاب. باز باید تکرار کرد
 که "وظیفه مردم انقلابیون توسعه جنبشهای خودخودی نیست بلکه توسعه و رشد جنبش
 سیاسی و شعرف نمودن سمت حرکت جنبش خود بخودی بطرف جنبش سیاسی می باشد
 و از جنبش اقتصادی میبایستی برای رشد جنبش سیاسی استفاده کرد نه اینکه جنبش
 سیاسی را در خدمت جنبش اقتصادی خود بخودی در آورد. تقلیل وظیفه کمونیستها
 به سرحد تبعیت و دنباله روی از چیزی که خود بدون اراده آنان و بطور خود جوش
 بوجود می آید، هیچ چیز نخواهد بود جز نظاره گری صرف حرکت غریزی توده. و وظیفه
 انقلابیون پرولتاریائی بهیچوجه آن نیست که "ساحت" توصیه میکند. توصیه "ساحت"
 یعنی آنکه، انقلابیون منتظر بمانند و هر آنگاه که توده ها خودشان و بطور خود بخودی در
 در اثر تشدید تضادها از جای برخاستند، بجا بآنها رفته و جنبش را توسعه بخشید.
 چنین امری یعنی در رقای جنبش سرسینه زدن و نماندن در رأس آن قرار داشتن. جنبش
 اقتصاد نمیتواند آزاد از زحمتگمانزایا برضآن آورد و نمیتواند "سیر انقلاب" این "سیر را
 انتخاب کند. و مسلم است اگر چنین سیری انتخاب شود اساساً نمیتواند سخنی از انقلاب
 در میان باشد و این "سیر" را نمیتوان بعنوان راه انقلاب جازد که فریاد نگرانی از
 فرجاس سرداد شود. لنین کبیر بیا موزد، تبلیغ در باره میرترین نیازهای جلا
 واسطه دهقانان تنها در آنها نگاه میتواند به هدف خود - توسعه مبارزه طبقاتی در
 روستا - برسد که افشای این یا آن پلیدی اقتصادی را با تقاضاهای شخص سیاسی
 همراه سازد" (حزب کارگری و دهقانان). در اولین سالهای سده کنونی که
 مبارزات دهقانسی در روسیه افزایش یافت و لنین در وین کنگره حزب
 سوسیال دموکرات روسیه طرح زیرین را ارائه داد: " ضروریست که مجموعه برنامه سوسیال
 دموکراسی را به دهقانان (و بخصوص پرولتاریای روستا) توضیح داد و در این رابطه
 اهمیت برنامه ارضی را بعنوان اولین و میرترین خواست در نظم اجتماعی موجود
 خاطر نشان نمود. ضروریست که در جهت تشکیل گروههای متحد سوسیال دموکراسی
 از دهقانان آگاهو کارگران روستائی آگاه که این گروهها در ارتباط نزدیک همیشگی
 با کتیه حزبی قرار داشته باشند کوشش کرد. ضروریست در میان دهقانان علیسه

تبلیغات سوسیال رولوسیونرها که بی‌پرنسیپی و شایعات ارتجاعی عوام‌فریبانه را پخش میکنند، مبارزه نمود. " و در نطق خود در کنگره سوم حزب سوسیال دمسکرات کارگری روسیه راجع به کار در بین دهقانان چنین گفت: "وظیفه مبرم عبارتست از بردن آگاهی سیاسی بدرون‌جنبش دهقانی. دهقانان کمابیش به محرومیت‌های خود آشنا هستند، اما آگاه به ارتباط خواستها و تقاضاهای خود با مجموعه نظام سیاسی نیستند. باین علت میتوانند بسادگی توسط پیمانان سیاسی که مسئله دگرگونی سیاسی را بسطع 'بهبود' اقتصادی تنزل میدهند، چیزیکه در واقع امر بدون دگرگونی سیاسی امکان‌ناپذیر است، فریب داده شوند. از اینجهت تشکیل کمیته‌های انقلابی دهقانی یگانه راه حل صحیح است."

خواننده بروشنی میبیند که چه تفاوتی عظیم مابین آنچه که لنین کبیر رهنمود میدهد و آنچه که "ساحت" به جنبش ما پیشنهاد میکند وجود دارد.

در ستاره سرخ شماره ۲۹-۲۸ میخوانیم: "باید با شرکت در مبارزات تودمائی کتک بتودمها کتک کرد تا متشکل شوند، مبارزات اعتراضی و اقتصادی خود را سازمان دهند، آنها قدم بقدم بجلوسوق داده، درخواست ایجاد اتحادیه‌های مستقل را نطابند و با درگیری در مبارزات سیاسی کل رژیم شاه و حاکمیت طبقات استثمارگر و ستنگر را زیر سؤال قرار دهند." این برنامه عقلی همان تئوری مراحل "ساحت" یعنی "رشد طبیعی پروسه" مبارزه یا "پروسه طبیعی رشد" مبارزه است. یعنی بزعم "ساحت" برای اینکه تودمها در مبارزات وسیعتری درگیر شده و بتوانند کل رژیم شاه و حاکمیت طبقات استثمارگر و ستنگر را بزیر سؤال قرار دهند و بزبان ساده‌تر یعنی دست بجارزه سیاسی آنها تا محدود و بزیر سؤال قرار دادن رژیم بزنند بایستی از گذار مبارزه اقتصادی حتما عبور کرده و در ابتدا بخواست ایجاد اتحادیه‌های مستقل نائل آیند و گرنه "رشد طبیعی پروسه مبارزه" طی نمیکرد. بگذریم از اینکه معلوم نیست چرا بایستی تا سطح بزیر سؤال قرار دادن پیش رفت و سرتنگون ساخت. در اینجا باز هم با همان تئوری خائفانه مراحل روبرو هستیم که قصد دارد این پندارواهی را بپراگند که اولاً وظیفه کنونی توجه عمده بجارزه اقتصادی است و ثانیاً گویا از رشد طبیعی همین مبارزه اقتصادی بالاخره روزی روزگاری بسارزه سیاسی سر بر خواهد کشید و ثالثاً اینکه در مقطع کنونی تا "هنگامیکه رشد مبارزه

باین شکل [یعنی اقتصادی - نویسند] دیگر ممکن نیست " (توده ۲۲ صفحه ۵۵)

مبارزه سیاسی را در خدمت پیشرفت مبارزه اقتصادی قرار دهیم و نه بالعکس .
استالین کبیر در رد لاپائاتی که همین هدف محصور کردن مبارزه را در چار-
چوب اقتصادی بر مبنای تئوری مراحل داشتند اظهار میداشت: " وظیفه ماسته
وظیفه سوسیال د مکرسی ، که جنبش خود بخودی کارگران را از راههای ترد یونیو-
نیستی منحرف نموده و براه سوسیال د مکرسی سوق دهیم . وظیفه ماست که در این
جنبش آگاهی سوسیالیستی را برده و نیروهای پیشرو طبقه کارگر را در یک حزب واحد
متحد گردانیم . وظیفه ماست که همیشه در پیشاپیش جنبش حرکت کرده و بطور خستگی
ناپذیر با تمام کسانی که از تحقق این وظایف جلو میگیرند - چه دشمن و چه دوست -
مبارزه کنیم " (ترسیم مختصری از اختلاف نظری در حزب) . و مبارزه با " ساحت"
نیز از اینجهت کاملاً ضروری است .

۲- حرکت از سطح توده ها ، یا توجه به سطح تونه ها

کسیکه پیرو تئوری مراحل باشد ، دنباله روی از جنبش خود بخودی را توصیه کند و از
اهمیت تئوری بگاهد ، چاره ای ندارد جز آنکه از ما بخواهد: " باید سطح آگاهی
د هفانان وضع موجود مبارزه را در نظر گرفت و از آنجا حرکت کرد " (توده ۲۲)
" برای پیوند با جنبش توده های باید با توده ها زبان مشترک یافتماز سطح آنها حر
کرد " (ستاره سرخ شماره ۱۳) ، "وظیفه کلیه نیروهای انقلابی است که بساختر
حرکت از سطح توده ها خود را مبارزه توده های بیاندازند " (ستاره سرخ ۱۵- ۱۴)
سونه بخاطر بردن آگاهی سیاسی بمیان توده ها !!) . از این نمونه ها در
نوشتهات "ساحت" فراوان است و فعلاً ذکر همین چند مورد کفایت میکند . به
برهانق که "ساحت" در استدلال این نظر می آورد توجه کنیم: " هر حرف یا عملی
که از سطح توده ها دور باشد ، برای توده ها بیگانه است و بهیچوجه نمیتواند
آنها را جلب کند یا مورد تأیید آنها قرار گیرد " (ستاره سرخ شماره ۱۳) .
در زمانیکه مبارزات اقتصادی کارگران میهن ما گسترش بسیاری یافته است و لسی
بدانعلت که مارکسیست - لنینیستها نتوانستند در بین توده کاری نفوذ کرده
و سازماندهی سیاسی ضروری را انجام دهند و برای بر طرف نمودن این کسود

لازمست بخاطر بردن آگاهی سیاسی و تشکل دهی سیاسی، رفتن به بیان توده‌های کارگری را بصورت کاملاً جدی و با برنامه در دستور کار قرار داده "ساحت" فرمان رفتن به بیان توده‌ها را نه بدین خاطر و برای انجام این مهم، بلکه "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها" سر میدهد. او بجای اینکه برنامه‌های ارائه دهد که ارتقا" سطح توده‌های کارگری را تا سطح پیشروان جنبش در برداشته باشد، از پیشروان میخواهد که آنها سطح مبارزاتی خود را "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها" پائین بیاورند، یعنی اینکه مبارزه خود را در چارچوب اقتصادی محصور کنند. استدلال سخنده او هم اینست که باید "وضع موجود مبارزه را در نظر گرفت و از آنجا حرکت کرد" یعنی آن مبارزاتی که جریان دارد مطلوب است و اقدام در جهت برآمدن آن مبارزاتی که سیاحتی جریان داشته باشد باطل است زیرا بزعم او "هر حرف یا عملی که از سطح توده‌ها دور باشد برای توده‌ها بیگانه است". اگر وظیفه کمونیست‌ها در این خلاصه میشد که خود بسطح توده‌های عقب مانده یا میانی که در زمان کوتاهی مبارزه سیاحتی پیگیر جلب نشد مانند تنزل کرده و کوشش بحرکت از این سطح بکنند، هیچگاه جنبش کارگری نمیتوانست با جنبش کمونیستی پیوند یابد. نقش عنصر آگاه در هیچ کجای دنیا عبارت از تنزل بسطح توده‌های غیر سیاسی بخاطر حرکت از سطح آنها نبوده و نمیتواند هم باشد، بلکه همیشه و همه جا نقش عنصر آگاه عبارت است از در صف اول مبارزه قرار گرفتن و کوشش پیگیر در ارتقا" آگاهی سیاسی توده‌ها بسطح پیشروان جنبش نمودن. تلاش "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها" ایمان به توده‌ها و نقش آنها نیست بلکه فریاد درویش توده‌های محظوظ توده فریبی است. کسیکه عنصر آگاه را دعوت به "حرکت از سطح توده‌ها" میکند و باو خاطر نشان نمیسازد که تو برعکس سیاحتی توده‌ها را بسطح خود ارتقا" دهی کمونیست نیست. این کس در نهایت حد خود یک اکونومیست فرومایه است، یک عقب مانده است و میخواهد حرکت جلزغله وار خود را ناشی از این عقب ماندگی این بعنوان قانونمندی حرکت توده‌ها جا بزند. امروزه جنبش کارگری میهن ما بدون آنکه عناصر آگاه باین توصیه اکونومیستی "ساحت" عمل کرده باشند گسترش یافته ولی نتوانسته تنگنای اقتصادی را شکسته و از این محدودده آنطور که بایسته است به بیرون آید و بنابراین "پروسه طبیعی رشد" خود سیاحتی "رشد طبیعی" نیز نتواند باین امر موفق گردد. در زمان کوتاهی وظیفه در برابر این جنبش، کوشش مداوم و پرتیر در شکستن این حصار است و این نیز امکان

پذیر نخواهد بود مگر از طریق بردن آگاهی سیاسی بدرون کارگران، تربیت سیاسی آنها، بسیج و تشکل سیاسی آنها و دامن زدن و رهبری مبارزات سیاسی آنها. ولی "ساحت" را با این صایل کاری نیست. او معتقد است که "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد" و چون مبارزات کنونی کارگران مبین ما اقتصادی است پس وظیفه هر عنصر آگاهی هم در این خلاصه میگردد که از این سطح حرکت کند، یعنی وظایف سیاسی خود را بدست فراموشی بسپرد.

مدافعین نظریه اگونیومستی در درون "ساحت" در تمام موارد شعار خود یعنی "حرکت از سطح توده‌ها" را بجای شعار صحیح "توجه بسطح توده‌ها" تبلیغ نموده و اساس برنامه‌ریزی قرار داد مو بالآخره بر آن سازمان نیز کاملاً غالب گردانیدند. طرح این شعار سپس برنامه‌ریزی بر اساس آن با زیرکی خاصی و گام به گام به پیش برده و غالب شد. بر خلاف تصورات اشتباه آمیز گذشته‌ی نویسنده که نظریه اگونیومستی "ساحت" و شعار اگونیومستی و عوام‌فریبانه "حرکت از سطح توده‌ها"، گویا از زمان انتشار "ستاره سرخ" شماره ۲۹-۲۸ نطفه بندی گردید مانده و اهمیت‌ها و مطالعه مجدد نشریات برون و اسناد درونی "ساحت" در همان زمان که در "ساحت" اختلاف در این زمینه با گردانندگان آن بالامیگرفت - نشان دادند که این نطفه‌بندی بمراتب قدیمی‌تر بوده و مربوط به سالهای پیش از آن میباید. نقل قولی که از "ستاره سرخ" شماره ۱۳ آورده شد گویای این امر است. گردانندگان "ساحت" نیت خود را از طرح این مطلب در نوشته‌های درونی صریحتر ابسواز میدارند. بعنوان نمونه در نوشته‌های مربوط به دسامبر ۱۹۷۱ میخوانیم: "در مجموع تجربه سازمان نشان داده است که تنها با حرکت از سطح توده‌ها میتوانیم موفق به بسیج و تشکل آنها شویم و استعدادها و امکانات خلاق آنها را رشد دهیم". و درست این همان چیزی است که نمیتواند استعدادهای و امکانات خلاق توده‌ها را رشد دهد. وظیفه یک کمونیست این نیست که بسطح توده‌های عقب مانده ویا میانه تنزل کند تا امکان حرکت از آن سطح را بوجود آورد بلکه درست برعکس وظیفه بر اینست که با آگاهی به ضرورت بالا بردن سطح سیاسی توده‌ها آنها را رفته و با توجه بسطح موجود توده‌ها آنها را بیدار کند و آگاهی سیاسی آنها را بالا برد، بتوده‌ها کمک کند که داوطلبانه رفته رفته تشکل شوند" (ماتوسه دون در باره دولت ائتلافی). اختلاف بین ظاهریم "حرکت از سطح توده‌ها" و

"توجه بسطح توده‌ها" تنها در بیان الفاظ نیست بلکه اختلافی اصولی و مبین دو سیاست است. نظر اولی میگوید: بایستی بسطح توده‌های عقب مانده تنزل کرده و چون "هر حرف یا عملی که از سطح توده‌ها دور باشد، برای توده‌ها بیگانه است و بهیچوجه نمیتواند آنها را جلب کند و یا مورد تأیید آنها قرار گیرد" (ستارمرسخ شماره ۱۳) پس بایستی در همان سطح باقی ماند تا روزی روزگاری "قدم بقدم در جریان این مبارزه صنفی" (توده ۲۲) آگاهی سیاسی و تشکل سیاسی حاصل گردد. زیرا در زمان کنونی "گفتن اینکه باید تشکل سیاسی بوجود آورد نادرست و یکجانبه است و این باعث جدا ماندن ما از توده‌ها خواهد شد" (نامه اعتراضی از یک کادر "ساحت" در باره مقاله مندرجه در ضمیمه ستارمرسخ ۴). نظر دومی بر- عکس اعلام میدارد که "توده‌ها بطور کلی در همه جا از سه قسمت تشکیل میشوند:

بخش نسبتاً فعال، بخش میانه رو و بخش عقب مانده. بدینجهت رهبران باید با مهارت عناصر قلیل فعال را مورد رهبری متحد گردانند و با تکیه به آنها سطح آگاهی سیاسی عناصر میانه رو را بالا ببرند و عناصر عقب مانده را بسوی خود جلب نمایند" (ماتوسه تسه دون - در باره بعضی از سائیل مربوط به شیوه‌های رهبری). بی‌بینیم که بین این دو نظر تفاوت صد و هشتاد درجه موجود است.

لنین کبیر "سخنانی از قبیل اینکه باید کارگر متوسط، یا کارگر عادی در آمد نظر قرار گیرونه سرگل، کارگرات" (چه باید کرد) را که نظریه‌ای اکتونومیستی بود زیر شلاق انتقاد گرفته، افشا نموده و خاطرنشان میساخت که "در وقت و توجه عمده باید بدان معطوف گردد که کارگران راتا سطح انقلابیون ارتقا دهیم، نه اینکه آنطور که اگر- نوئیستها مایلند، خودمان حتماً تا سطح توده کارگر و یا آنطور که سوابودا میخوانند تا سطح کارگران میانه حال تنزل نمائیم" (همانجا). لنین مبارزهای قاطع را علیه این نظریه اکتونومیستها که دام با ماسک دروغین تودمخواهی به "سطح توده کار- گر" یا "کارگر متوسط" و انواعهم استناد میکردند، به پیش برده و پیروزمندانه به پایان رسانید.

آیا تفاوتی بین نظریه "ساحت" و اکتونومیستهای روسی در اینمورد موجود است ؟ بهیچوجه. اکتونومیستهای روسی همیشه کارگر عادی یا در نهایت حد کارگر متوسط را در نظر داشتند و "ساحت" هم همان نظریه را تحت عنوان "حرکت از سطح توده ها" و نه حرکت از سطح سرگل توده‌ها طرح میکند. برای روشنتر شدن این

نظریه "ساحت" ضروریست به نونهای از جمعیندی گردانندگان آن در مورد چگونگی پیاده نمودن این نظریه که خود بعنوان "نمونه کار خوب" میدانند اشاره کرد. در سندی از دسامبر ۱۹۷۱ میخوانیم: "در آنجا که رفقا توانستند سطح درخواست تودها را دریابند و وحدتاً جهت تحقق این خواستها مبارزه کنند با صرف نیروی برانطباق کارشان بازده برانطباق بیشتری داشته است و در حین این فعالیت شناخته هم نشد. مانند. مثلاً در... تودها با برنامه سرودی که دیگران پیشنهاد میکردند مخالف بودند و میخواستند سرود دیگری را که کمتر سیاسی بود در... بخوانند. رفقا با دریافتن خواست و تصمیم تودها با آنها متحد شده و مشترکاً برای تحقق این خواست مبارزه کردند و در نتیجه توانستند حدود... نفر را برای خواندن سرود بسیج کرده و برنامه را به دیگران بقبولانند. این یک نمونه خوب کار تودهای و حرکت از سطح تودها و تشکیل آنهاست. همه باید از این نمونه کار خوب بیاموزیم". تصور میروید که این شاهکار آقایان دیگر احتیاجی به توضیح نداشته و شخص کننده آن است که چگونه طرح "حرکت از سطح تودها" تنزل برای دنباله روی از آنهاش را که دنبال فعالیت "کتر سیاسی" هستند به همراه دارد. مقایسه ۳ این نمونه کار خوب آقایان با نقل قول آورده شده در بالا از رفیق مائوتسهدون نشاندهنده آنست که ایشان چقدر از مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسهدون بدور افتادند و در مقایسه با نقل قول از "چماپد کرد" مبین آنست که چگونه میراث اکتویستیهای روسی را حفظ کرده و حتی بسط دادند.

در نشریات جدید "ساحت" تبلیغ این سیاست شگل زیرکانهتری بخود گرفته است. ایشان در حالیکه همچنان فرمان حرکت از سطح تودها را (بعنوان نمونه در جزوه جوابیه به "سازمان انقلابیون کمونیست" و ستار سرخ شماره ۱۷) صادر میکنند بهر آن بهر صورت "قدم بهدم ارتقا سطح مبارزات اقتصادی کارگران نیز بعنوان جانشینی مسئله اشاره ای میکند. اشاره باین امر تنها بعنوان جانشینی مسئله آورده می شود تا اول اینکه بنا بر تصور باطلشان جلوه دهان مخالفین اکتویسم گرفته شود و لغت "ارتقا" سطح "را بهنگام ضروری بر رخ بکنند و دوم اینکه با طرح موزیانه "قدم بهدم بازهم از رشد ضروری تودها جلوگیریند. آیا این جماعت نمی فهمد که با افزودن این با آن لغت بطلب بدر حالیکه محتوی آن کاملاً حفظ شده است در مسئله تفسیری وجود نمی آید؟ مسلماً چرا. چنین طفره رفتن از برخورد اصولی برپه انحرافات

اکنونیستی و تبلیغ آن با ضمیمه نمودن این یا آن لفظ بمنظور باز نهادن راه فراره
 شناسی عدم صداقت انقلابی و نشانه‌ی عواظفریبی کامل است. این جماعت می‌خواهد
 عواظفریبی کند که گویا با افزودن لغات "قدم بقدم ارتقا" سطح "به مضمون سیاسی
 "حرکت از سطح توده‌ها" که بنا بر اقرار خودش "در سطح اقتصادی و صنفی جاری
 است" (ستارمنرخ شماره ۶۶) مسئله حل خواهد شد. در حالیکه بهیچوجه
 اینچنین نیست. زیرا اولاً چارچوب مبارزه اقتصادی و صنفی تنگ است و با حرکت
 از این سطح هیچگاه دشواری سیاسی توده‌ها (تا حدود شعور سیاسی کمونیستی)
 ارتقا نخواهد یافت و ثانیاً ادعای اینکه گویا "هر حرف یا عملی که از سطح توده‌ها
 دور باشد، برای توده‌ها بیگانه است" و لذا بایستی "از سطح آنها حرکت کرد"،
 نه تنها یاری رسانیدن به توده‌ها برای ارتقا به سطح پیشروان نبوده بلکه فراخواندن
 پیشروان به تنزل تا سطح عقب ماند هاست. بمنظور روشن‌تر شدن مسئله ضرورت است
 نقل قولی نسبتاً طولانی از لنین آورده شود تا مشت این ریاکاران سیاسی باز گردد
 که چگونه با بازی با الفاظ قصد اغفال توده‌ها را دارند: "اینکه بما گفته میشوند: ایده
 آزادی سیاسی را باید بتدریج بدرون توده‌ها برد، فقط میتواند بعنوان بی‌تفاوتی
 و کونه نظری بحساب آورده شود- بنابراین ما تا بحال زیاد شتاب نمودیم که این
 ایده‌ها را بدرون توده‌ها ببریم، بایستی بما دهنه زد و ممانعتمان نمود ۱۱
 شاید باز بما ایراد گرفته شود که توده‌های کارگری هنوز ایده‌ی مبارزه سیاسی را
 درک نمیکنند، ایده‌ای که فقط برای کارگران معدود پیشرفته قابل درک است. باین
 اعتراض که اغلب آنرا از سوسیال دموکراتهای 'جوان' روسی مینویسم پاسخ میدهم که:
 اولاً سوسیال دموکراسی همیشه و همه جا نماینده کارگران آگاه بوده و نه ناآگاه چیگر
جز این نیز نمیتواند باشد، و اینکه چیزی خطرناکتر و جنایتکارانه‌تر از کرشمه‌گراییهای
 عواظفریبانه با کمبود پیشرفت کارگران نمیتواند یافت شود. اگر ما خواهیم آن چیزی
 را معیار فعالیتیمان قرار دهیم که برای وسیعترین توده‌ها بصورت فوری، بلاواسطه و
 بعد اغلا قابل درک باشد، بایستی آنتی‌سمینیسیم را موظف کنیم و یا بگوئیم در زمینه
 مراسله‌ی جهت یوحنا، پدر روحانی از تاج شهر دست به تبلیغ بزنیم.
 این وظیفه سوسیال دموکراسی است که آگاهی سیاسی توده‌ها را توسعه دهد و نماینده
 بدنیای توده‌های محروم از حقوق سیاسی یورتمه برود. ثانیاً- اولین تکه عمده استند
 نادرست است که توده‌ها ایده مبارزه سیاسی را نمی‌فهمند. حتی ساده‌ترین کارگران

این ایده راه‌سلفا بدان شرط که مبلغ یا مروج وارد باشد بدانسان با او برخورد کند که این ایده را در دسترس او قرار دهد و قادر باشد آنرا بزبان قابل فهم و با اشکاف بواقعیات آشنا برای او در زندگی روزمره توضیح دهد، درك خواهد کرد . این شرط همچنین برای توضیح شرایط مبارزه اقتصادی نیز لازم است . در این عرصه نیز يك کارگر ساده از انتشار پائین یا میانه هم در موقعیتی نیست که ایده عام مبارزه اقتصادی را خوب کسب کند . این ایده را تعداد کم کارگران متفکر کسب میکنند که توده‌ها بحکم غریزه و خواسته‌های بلاواسطه و نزدیک از آنها پیروی مینمایند . و همینطور در عرصه سیاست : ایده عام مبارزه سیاسی را سلفا فقط يك کارگر متفکر کسب خواهد کرد و توده از او پیروی میکند، زیرا توده بخوبی فقدان آزادی سیاسی خود را حس میکند، زیرا خواسته‌های بلاواسطه روزانه، بطور مداوم او را با گنجه اشکال مکه ظهور انقیاد سیاسی متضاد میسازد . در هیچ جنبش سیاسی یا اجتماعی و در هیچ کشوری هرگز هیچگونه رابطه یگری بین توده‌ی طبقه مربوطه یا خلق با معدود کم نمایندگان متفکر طبقه یا خلق وجود نداشته و نمیتوانسته داشته باشد بجز این یکی که : رهبران يك طبقه معین، همیشه و همجا پیشروترین و آگاه‌ترین نمایندگان آن هستند . در جنبش کارگری روسیه نیز بجز این نمیتواند باشد . و بهمین جهت از نظر برداشتن تعدی خواسته‌ها و احتیاجات این قشر پیشرو کارگران و کوشش برای پائین آوردن سطح فهم آنها بعد انتشار پائینی (بجای بالا بردن) منظم آگاهی سیاسی کارگران بسطح بالاتر) بطور اجتنابناپذیر زبان آوزترین اثر را داشته و زمینه را برای آن مناسب میکند که تمام ایده‌های مکه‌ی غیر سوسیالیستی و غیر انقلابی بحیان کارگران راه یابد " (بمناسبت "پروفیسور دفوی" . و گردانندگان "ساحت" در چنتشان از این نوع ایده‌ها بسیار دارند .

۳- فریب توده در زیر پرچم تجربه توده

"طبقه کارگر ایران به تجربه آموخته است که برای پیروزی نهائی باید حزب پیشقراول خود را که منزله از اپورتونیسیم و رویونونیسیم باشد بوجود آورد" (ستارسرخ شماره ۱۱) . "او در تجربه آموخته است که احتیاج بیک حزب واقعا انقلابی دارد . او هم چنین آموخته است که نمیتواند انقلاب را به تنهائی به پیروزی برساند" (ستاره سرخ شماره ۱۲) . معلوم نیست اگر طبقه کارگر ایران در تجربه مبارزاتی خود - ^{توجه} داشته باشیم که مبارزه طبقه کارگر میهن ما امروزه اساسا در سطح اقتصاد و یوصفی

جریان دارد. به این مهم پی برد ماست پس چرا باز هم از ضرورت بردن آگاهی سیاسی بدرون کارگران سخن گفته میشود. افسوس و صد افسوس که طبقه کارگر میهن ما در اثر کم توجهی مارکسیستد لنینیستها هنوز بدین آگاهی دست نیافتماست و بدون فعالیت پیگیر و بدون وقفه کمونیستها در بردن آگاهی سیاسی بدرون طبقه خود شخصا در تجربه مبارزه اقتصادی بدان دست نخواهد یافت. لیکن "ساحت" قصد دارد در زیر پرچم دروین "توده خواهی" چنان وانمود سازد که گویا "توده کارگری" در جریان تجربه اندوزی توسط خود" (توده ۲۲) از مبارزه اقتصادی و صنفی به دانش مارکسیستی - لنینیستی آگاهی خواهد یافت و در نتیجه بردن تئوری انقلابی بدرون کارگران ضرورتی حیاتی ندارد. گردانندگان "ساحت" برای توجیه این نظریه اگونیستی شان به فلسفه بافی خند آآوری نیز دست میزنند. آنها مدعی اند: "هنگامیکه یک گروه مسلح در یک منطقه روستائی مستقر میشود، خواه نا خواه با ارتش ارتجاعی درگیری بوجود میاید. قبل از اینکه رشد تضادهای طبقاتی در محل عالیترین شکل مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه را در آن محل اجتنابنا پذیر کرده باشد، این شکل بطور صنفی و توسط عامل خارجی نسبت به مردم محل، به آن تحمیل میشود. نتیجه اینکه پروسه طبیعی رشد تضادها قطع میشود و فرصت امکانات رشد سیاسی توده های محل که بعلمت شرایط محیط نا چارا باید پروسه های تدریجی و طولانی باشد، از بین میروند. توده های دهقانی و کارگری با جنگی روبرو میشوند که خود را در آن شریک و سهیم نمی بینند و قبل از اینکه بسطح آگاهی لازم رسید بمانند که مایل و همم بشرکت در آن باشند، در مقابلشان یک انتخاب سخت و اجباری قرار میگیرد: باید اجبارا بین گروه شورشی و نیروی دولتی یکی را انتخاب کنند. در حالیکه این انتخاب ناشی از رشد سیاسی درونی آنها نیست بلکه در اثر جبر وقایع محیط است". (توده ۲۲ - تکیه از من). ضروری بود که این نقل قول بلند بالا آورده شود تا روشن گردد که "ساحت" چگونه برای "مبارزه" با شی مسلحانه جدا از توده به فلسفه بافی - ونه توضیح فلسفی - متوسل شده و خود با نحراف راست و بهینهایت خطرناکی میافتد. آنچه که "ساحت" هرگز نفهمیده و آنطور هم که پیدا است هرگز نخواهد فهمیده، ماترالیسم دیالکتیک و قانون تضاد - هاست. در بخش "ساحت و حزب" دیدیم که قانون صخره های را بنام قانون تضاد چا میزند. اینجا هم باز دست به فلسفه بافی میزند تا "ثابت" کند که تضادها

رایرسمای طبیعی است و رشد آنها تنها در صورت طی نمودن این پروسه طبیعی بدون دخالت عامل خارجی بایستی باشد. بررسی مسایل اجتماعی با چنین سر داشتی از قانون تضاد ناچارا بدانجا خواهد انجامید که "رشد سیاسی درونی" نیز بایستی پروسه طبیعی خود را طی نماید و بالاخره اینکه بدون دخالت عامل خارجی بایستی مراحل مبارزه اقتصادی، منتج از آن سیاسی و سپس قهرآمیز طی گردد و بزبان ساده یعنی اینکه بایستی از تئوری مراحل پیروی کرد و گرنه "پروسه طبیعی رشد تضادها قطع میشود". و جالبتر اینکه چند سطر بعد از این فلسفه بافی است که رهنمود ضعیفانه‌ای را که از او قبلا آورده شد و در اینجا هم ضرورت تکرار دارد تحویل خواننده میدهد و آن اینکه: "هنگامیکه میگوئیم پروسه طبیعی رشد مبارزه بسطح قهرآمیز از مراحل مبارزه اقتصادی و سیاسی غیر قهرآمیز میگذرد درست باین علت است که توده‌ها، ابتدا برای خواسته‌های مشخص و قابل لصد و تا اندازه‌ای محدود، حاضر بمبارزه‌اند. وقتی قوی در راه این مبارزه بگذارند، بتدریج خودشان در عمل درمی‌یابند که برای رسیدن به آن خواسته‌ها باید ابتدا خواسته‌های ریشه‌ای‌تری را مطرح کنند و برای این منظور لازمست که بیشتر و عمیقتر مبارزه کند" و "السخ، بی‌پنیم که هسته اساسی انتقاد "ساحت" را بهیروان شی چریکی، این مسئله تشکیل میدهد که چرا این مبارزین از جنبش خود - بخودی دنبال‌مروی نمیکنند و نمیگذارند که توده‌ها "بتدریج خودشان در عمل" در یابند که بایستی "خواسته‌های ریشه‌ای‌تری را مطرح کنند". و اساسا انتقالی صنی بر ضرورت کار سیاسی، بردن آگاهی سیاسی بدرون توده‌ها و درگیر نمودن آنها در مبارزه سیاسی ندارند. تمام تلاش "ساحت" در اینجا بهر حال توجه این است که بزبان بی‌زیبانی بخواننده خود بفهماند که تجربه مستقیم توده‌ها همه چیز و تئوری انقلابی هیچ چیز، مبارزه‌ای که هست همه چیز و مبارزه‌ای که بایستی باشد هیچ چیز. گردانندگان "ساحت" از شنیدن اینرا میفهمند که بایستی بدانند مرده‌های خود را بدست امواج آب سپرد و تنها حرکت در جریان آب را و آنهم بدینسان، پذیرا شد. بزم اینان نقش کونیستها در جریان مبارزاتی توده‌ها بایستی چیزی باشد بدانند نقش آن مرده‌های در جریان حرکت آب، بزم "ساحت" انقلابیون بایستی خود را تنها تابع "پروسه طبیعی رشد تضادها" و "رشد سیاسی درونی" نموده و نقش خود را بعنوان عامل خارجی "به صفر تقلیل

دهند. استالین کبیر در کتاب "در باره ماتریالیسم دیاکتیک و ماتریالیسم تاریخی" پیرامون این نقل قول از مارکس که: "نظری همیشه در توده‌ها نفوذ کند خود یک نیروی مادی میشود" میگوید: "بنابراین حزب پرولتاریا برای اینکه بتواند در شرایط مادی زندگی جامعه تاثیر کرده، تکامل و بهبودی جامعه را تسریع نماید، باید نظریاً اجتماعی خود را به آن ایده اجتماعی متکی سازد که صحیحاً مبنای حوایج تکامل حتماً مادی جامعه باشد تا بتواند توده‌های عظیم مردم را به جنبش آورد، مبعززشان کند و آنها را در سپاه عظیم پرولتاریائی که آماده درهم شکستن نیروهای ارتجاعی و باز کردن راه برای قوای پیشرو جامعه میباشند متشکل سازد. یکی از علل مغلوبیت اکو-نومیستها و مشوکیها این بوده که آنها از رل تشویق کننده، سازمان دهنده و تبدیل کننده تئوری پیشرو و ایده مترقی غافل بوده و مجدوب ماتریالیسم افواهی عامیانه شده و بودند و بهمین جهت ژلشان تقریباً به صفر رسیده و جزنشان به بطالت و رکسود محکوم گشت".

"ساحت" نیز بمانند اکونومیستها ی روسی در توجیه فلسفی "نظریات اکونومیستی اش این را از خواننده میخواهد که توده‌ها زمانی قادر به انتخاب هستند که این انتخاب ناشی از رشد سیاسی درونی باشد" عامل خارجی "نایستی نقش بازی کند یا به بیان "ساحت" تحمیل شود چونکه "پروسه طبیعی رشد تضادها قطع میشود". نتیجه اینکه شعور سیاسی طبقاتی را نایستی بدرون پرولتاریا بردونش عناصر آگاه فقط در آن خلاصه میگردد که "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها خود را به مبارزه توده‌ای بیاندازند". چنین توصیه‌هایی هیچ چیز نیست جز پائین آوردن نقش عنصر آگاه، جز صدور فرمان به دنبالروی از جنبش خود بخودی و جز تلاش در محدود نگاهداشتن مبارزات توده‌ای. لنین در مجادله با اکونومیستهای روسی میگفت: "هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش عنصر آگاه یعنی نقش سوسیال دموکراسی، در عین حال مضایف اعم از اینکه کوچک کننده بخواهد یا نخواهد - تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است". و

"ساحت" درست انجام همین عملی را که لنین تقبیح میکرد برعهده گرفته است. بمنظور جلوگیری از توجیهگرپهای "ساحت" در مورد شی اکونومیستی اش که همیشه تلاش داشته و باز هم تلاش خواهد کرد با پرچم دروفین "توده‌خواهی" چهاق تکثیر ضد توده‌ها بودن را علیه هر ضد اکونومیسم بردارد، با وجود توضیح واضحات باید

گفته شود که: کارگران و دهقانان و این پابرهنگان شهر و ده هستند که انقلاب را به پیش می‌برند و بدون شرکت آنها در انقلاب، پیروزی بهیچوجه حاصل نتواند شد. اگر کمونیستها نتوانند وسیعترین توده‌های خلق را آگاه، بسیج و متشکل کنند هیچگاه نیز نخواهند توانست انقلاب را بسر انجام پیروزند. رهمن گوندند. برای نیل باین منظور می‌باید بدون توده‌ها رفت، در مبارزات آنها شرکت کرد، در کار تولیدی با آنها همراه بود، با آنها زندگی کرد، نیازمندیهای آنها را یافته و آنها را در حل آنها یاری رسانید و بیشتر از همه بایستی بخانه شاگردی مواضع از توده‌ها آموخت و تلاش پرثمر در ارتقاء آگاهی سیاسی آنها نمود.

اپورتونیستهای راست از توده‌ها بسیار دم می‌زنند و تلاشهای بسیار نیز برای ارتباط باتوده‌ها بخرج می‌دهند. اما اینان بمنظور خدمت به توده‌ها و امر انقلاب نیست که خواهان ارتباط توده‌های هستند. بلکه نیت اینان در به انحراف کشیدن توده‌ها است، در عقب‌نگهداشتن مبارزات توده‌های است، در پائین نگه‌داشتن سطح توده‌هاست و بالاخره سو استفاده از جنبش توده‌ها برای مصلحتی با طبقات حاکم است. اپورتونیستهای راست و از آنجمله اکونومیستها بجای ترغیب توده‌ها به پیشروی و تلاش خستگی‌ناپذیر در ارتقاء آگاهی سیاسی و مبارزات توده‌ها، آنها را به لنگان لنگان رفتن دعوت میکنند. اینان عواضه‌پیمانه میکشند که عقب ماندگی خود را بعنوان قانونی ضدی حرکت توده‌ها جا بزنند و از اینجهت برای مبارزه توده‌ها قانونی صخره یک مرحله مبارزه اقتصادی، یک مرحله مبارزه سیاسی منتج از رشد طبیعی مبارزه اقتصادی و یک مرحله مبارزه قهرآمیز سرهم بندی میکنند تا توده‌ها را برای همیشه در همان مرحله اول از تئوری مراحلشان نگهدارند. اینان بخوبی میدانند که کارگران و دهقانان در مبارزه اقتصادی خود "بتدریج خودشان" و "در جریان تجربه‌اندک‌تر توسط خود" (توده ۲۲) بدون آنکه آگاهی سیاسی ب مفهوم کمونیستی بدون آنها برده شود، بصورت مبارزه سیاسی قاطع و پیگیر دست نخواهند یافت. آری اینان به این مسئله آشنائی دارند و لذا آنچه که سبب میگردد به ارائه تزه‌های اکونومیستی به-پردازند، ضعف معرفتی‌شان نیست بلکه موضعگیری سیاسی‌شان است.

رفیق مائو تمه دون میگوید: "سربازان ارتش سرخ در برتو تربیت سیاسی، هنگی آگاهی طبقاتی یافته‌اند و ضرورت تقسیم اراضی، استقرار قدرت سیاسی و تسلیح کارگران و دهقانان را درک کرده‌اند و میدانند که بخاطر خود و بخاطر کارگران و دهقانان

می‌رزد. از اینروست که آنها می‌توانند بدون کوچکترین شکایتی هرگونه سختی و دشواری مبارزات تلخ را تحمل کنند" (مبارزات در کوهستان جین گان). می‌بینیم که این آگاهی طبقاتی در پرتو تربیت سیاسی بدست آمده‌است و "پروسه طبیعی رشد" مروجریان تجربه‌اندوژی توسط خود توده‌ها" و... عامل ارتقا آگاهی سیاسی و مبارزه بوده‌اند. کمونیستهای ایرانی نیز برخلاف اراجیف "ساخت" موظفند که تربیت سیاسی توده را یعنی بردن آگاهی سیاسی بدون توده‌ها و ارتقا آگاهی سیاسی آنها را بعنوان مسئله‌ای کلیدی در دست بگیرند. بگذار "ساخت" فرساده بزند که بدن ترتیب "عامل خارجی تحمیل می‌شود" "پروسه طبیعی رشد تضادها قطع می‌شود" و بدین ترتیب توده‌ها محبور به انتخابی میشوند که "ناشی از رشد سیاسی درونی آنها نیست" و کمونیستهای ایرانی را سرزنش کند که به توده‌ها ایمان ندارند لیکن بدون توجه به نیشه‌های "ساخت" بایستی آموزش زیرین از لنین را همیشه در نظر داشت که: "شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان میتوان برای کارگر آورد" (چه باید کرد). این آموزش سه‌جوجه بمعنای پائین آوردن نقش توده‌ها نیست بلکه بیان این واقعیت است که کارگران و دهقانان در مبارزه اقتصادی خود به‌علت تنگی چارچوب این مبارزه بآگاهی کمونیستی و ضرورت انقلاب و استقرار سوسیالیسم کمونیسم می‌نخواهند برد. این آگاهی را تنها میتوان از بیرون این مبارزه برای آنها آورد و درست در همین جا و با موضع‌گیری صحیح یا نا صحیح در این مورد است که معلوم میگردد آیا ما میخواهیم توده‌ها را آگاه کرده و با بسیج و تشکل سیاسی آنها ایده انقلابی را به ماتریت تبدیل کنیم یا اینکه میخواهیم دنباله‌روی از جریان خود بخود بپردازیم و زحمتگان را در بوع بندگی بورژوازی نگهداریم.

۴ - محدودیت مبارزه در چارچوب مسایل مشخص‌روز

محدود ساختن مبارزه در چارچوب مسایل مشخص‌روزه مبارزات اقتصادی و صنفی که نتایج محسوس نیز در بردارنده تبلور دیگر اکتویسم "ساخت" و یا طرح "حرکت از سطح توده‌ها" از زاویه دیگری است. در "ستار صرخ" شماره ۱۸ می‌خوانیم: "اگر درست است که توده‌های مردم در ارتباط با احتیاجات و مسایل مشخص سیاسی و اقتصادی روز خود شروع بمبارزه کنند بشرط ضروری است که روشنفکران انقلابی این احتیاجات و مسایل را شناسند و بر پایه آن بوظیفه انقلابی خود عمل کنند" (تکیه‌از من).

در اینکه روشنفکران انقلابی بایستی این احتیاجات و سایل را بشناسند هیچ شکی نیست ولی اگر بخواهند این احتیاجات و سایل شخص‌روز را پایه انجام وظیفه خود بدانند، این هر چیزی میتواند باشد جز وظیفه انقلابی. شاید برای کسیکه هنوز بمق اگنومیسیم "ساحت" پی نبرده است تعجب آور باشد که چرا در زمانی که او از احتیاجات و سایل شخص‌سیاسی سخن میگوید فوراً بدنبال آن تاکید میکند که حتماً بایستی مربوطه "روز" باشند و انقلابیون اجازه ندارند در زمینه سیاسی نیز یا را از این حد فراتر نهند. همین تکیه بر روی قرار دادن سایل و احتیاجات شخص‌روز - حتی اگر سیاسی هم باشند - بعنوان پایه انجام وظیفه انقلابی، نشاندهندسی عمق اگنومیسیم "ساحت" است. لنین میگوید: "تزوید یونیومیسیم، چنانکه بعضی‌ها گمان میکنند، بهیچوجه ناسخ و نافی هرگونه سیاست نیست، تردید - نیز نه‌ها همیشه تا درجه معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه سیاسی (لیکن نه مبارزه سوسیال‌دمکراتیک) نموده‌اند" (چه باید کرد). "ساحت" هم بصایل و احتیاجات سیاسی که بایستی پایه فعالیت انقلابیون قرار گیرد اشاره میکند لیکن در این میان دچار یک اشتباه بسیار بسیار کوچک!! میشود و آن اینکه فوراً خاطرنشان میسازد بایستی در محدوده خواست‌روز باشد و بزعم "ساحت" روشنتر یعنی اینکه در چار - چوب قوانین حکومتی باشد تا اصول حق داشتن، سودجستن و اندازه نگه داشتن مراعات گردد (در صفحات بعد در این مورد اشاره خواهد شد). اما درست برعکس‌تصورات "ساحت" طبقه کارگر اساساً احتیاج به آن دانش سیاسی دارد که در ارتباط با تجربه شخصی و در مناسبات اقتصادی بدان آگاهی نی‌یابد. بنابراین وظیفه یک انقلابی کمونیست این نیست که سایل شخص‌سیاسی و اقتصادی روز طبقه کارگر را پایه کار خود قرار دهد بلکه برعکس وظیفه او اینست که در ضمن توضیح و پیشبرد ترکیب‌جدائی‌ناپذیر مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی، تربیت سیاسی توده‌ها از طریق برن آگاهی سیاسی مفهوم کمونیستی آن بدرون آنها و افشاگریهای سیاسی بمنظور انجام وظیفه انقلابی در قبال کارگران یعنی بسیج و تشنگ سیاسی آنها را پایه کار خود قرار دهد. اگر میباید بریم که چنین فعالیتی باید پایه فعالیت در بین توده‌ها باشد بنابراین روشن است که مبایستی احتیاجات و سایل شخص‌روز توده‌ها را شناخت و در این زمینه نیز به افشاگریهای همه‌جانبه سیاسی دست زد و توده‌ها را بعلل محرومیتها و سیروزنهای اجتماعی - سیاسی و اقتصادی‌شان و ضرورت

مبارزه‌های از میان برداشتن آنها یعنی تغییر سیستم موجود آگاه نمود. ولی اگر
 بماند "ساحت" بخوایم تنها مبارزه در محدوده مسایل و احتیاجات شخص‌روزر را
 پایه وظیفه انقلابی قرار دهیم روشن است که یا مفهوم لغت انقلابی را نمیدانیم یا
 اینکه برای فریب و سوءاستفاده آنها بکار برد مایم. اگر چنین محدود ساختن مبارزه
 بتواند پایه وظیفه‌ای باشد مسلماً پایه هر وظیفه‌ای تواند بود جز وظیفه انقلابی. اما
 "ساحت" که بر اکتونویسم ریشه‌داری لمیده است چیزی جز تکرار ابلهانه‌تر هات مارتنی
 در جل‌بند بها و الفاظی دیگر برای گفتن ندارد. او معتقد است که "مردم‌ها ابتدا
 بوی خواسته‌های شخص و قابل‌لص و تا اندازه‌ای محدود حاضر به مبارزه‌اند" (توده
 ۲۲) و این خواسته‌های شخص و قابل‌لص و تا اندازه‌ای محدود "احتیاجات و مسایل
 شخص‌سیاسی و اقتصادی روز" آنها هستند که بایستی انقلابیون "بر پایه آن بوظیفه
 انقلابی خود عمل کنند" و روشن‌تر اینکه باید "وضع موهوم مبارزه را در نظر گرفت و
 از آنجا حرکت کرد" (ستار سرخ شماره ۱۳). مارتینوف روسی این پدر معنوی اکتونویسم
 نومیست‌های امروزی ایرانی نیز چیزی جز اینها نمی‌گفت. او مدعی بود که: "بسی‌گونه
 خواسته‌ها با ننگ توخالی نخواهد بود زیرا که وعده نتایج معین محسوس را میدهد
 و ممکن است از طرف توده کارگر جدا پشیمانی شود" (نقل توسط لنین در "چمه
 باید کرد"). بی‌بینیم که اگر مارتینوف معتقد بود این خواسته‌ها بعلت نتایج محسوس
 شان ممکن است مورد پشیمانی توده کارگر قرار گیرد "ساحت" حتی نظریات او را
 تکامل هم داده و حکم صادر میکند که توده‌ها برای این خواسته‌ها "حاضر مبارزه‌اند"
 و انقلابیون نیز بعلت "قابل‌لص و تا اندازه‌ای محدود" بودن این خواسته‌ها با
 یستی "از آنجا حرکت" کنند و قس علی‌هذا. در سندی* از نیمه دوم سال ۱۹۷۳
 چنین میخوانیم: "در تبلیغ مبارزات خلقها باید باین مسئله توجه کنیم که مردم مسالین
 درازی است در چهار زمینه (مبارزه برای معیشت، دموکراسی، استقلال، ترقی
 و پیشرفت) مبارزه میکنند. در اوضاع کنونی مبارزه در راه معیشت و دموکراسی بخاطر
 تأمین منافع زحمتکشان برای ما اهمیت بیشتری داشته و در تبلیغات بایستی مورد
 تأکید قرار گیرد". برای "ساحت" مبارزه در راه معیشت و دموکراسی (منظور "ساحت"

* در تنظیم این سند شرکت داشتیم. مخالفت من با سیاست فوق و برخی نکات
 دیگر در آن سند نتوانست مانع تصویب آنها گردد. اینموارد با اکثریت آرا تصویب رسید.

اجرای قانون اساسی و آزاد بیهای بورژوازی است زیرا که ارتبا طلا بنفك د مكراسی با استقلال کشور یعنی سرنگونی رژیم و بیرون راندن امپریالیستها قطع گسوده است (اهمیت بیشتر دارد و بایستی مورد تاکید قرار گیرد) در حالیکه مبارزه برای استقلال کشور و سرنگونی رژیم مغفور و خائن پهلوی در درجه اهمیت بعدی میباشد . برای اینان تبلیغ در مورد معیشت و د مكراسی اهمیت بیشتر دارد ولی تلاش خستگی ناپذیر و پیگیر برای بردن آگاهی سیاسی بدرون توده ها یعنی افشاریهای هم- جانبه سیاسی در سطح انتشاراتی و بطور شفاهی، یا ترویج ایده خصومت نسبت به رژیم طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم و تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنننیسم اندیشه مائوتسه دون و توضیح ضرورت سازماندهی سیاسی ، انقلاب صلحانه و . . . اهمیت کتر میابند . باین نظر چه میتوان گفت ؟ مگر این همان تئوری تاریخی نیست که میخواست توده ها را با وده نتایج محسوس به سازش با بورژوازی بگشاند ؟ مسخره- تراينگ " ساحت " معتقد است تا این منافع زحمتگشان " از طریق " مبارزه در راه معیشت و د مكراسی " حاصل میگردد و این اراجیف را نیز تحت نام مارکسیسم لنننیسم اندیشه مائوتسه دون بخورد اعضا و هواداران خود میدهد . این چیزی نیست جز بی حیثیت کردن مارکسیسم - لنننیسم اندیشه مائوتسه دون . هر آنکس بیندارد که گویا " تا این منافع زحمتگشان " از طریق " مبارزه در راه معیشت و د مكراسی " به دست خواهد آمده يك كونیست نیست بلکه يك اكونومیست تمام عیار و رفیعیست لیبرال است . تا حال در کجای دنیا اتفاق افتاده که منافع زحمتگشان از این طریق تأمین شده باشد . مگر دها اتحادیه کارگری در زیر کنترل بورژوازی لیبرال ، تحت این عنسوان زحمتگشان را باین بیراهه نکشید مانند و این تصور واهی رانحیراکنند که گویا منافع- شان از این طریق تأمین خواهد شد ؟ حتما " ساحت " فورا نعره بر خواهد کشید که آنان نیت بد دارند در حالیکه اینان " خوش نیت " هستند . آفایان آنچه که تعیین کننده است نیت انسانها نیست ، بقول معروف د ورتخ هم با نیت خوب بر پا شد هاست . تعیین کننده سیاست و عمل است نه نیت . سیاستی که شط پیشنهاد میکند و طریقی که برگزید هاید معیار تعیین کنند هاست . و این چیزی نیست جز همان غرق ساختن توده ها در يك مبارزه اقتصادی بی انتها در تحت عناوین گوناگون از جمله مراهسل سه گانه ، مبارزه ، حرکت از سطح توده ها ، پایه قرار دادن سایل مشخص روزوا نوعهم . مبارزه با يك شط پیشنهاد میکند ، علیرغم ادعاهای د روضین تان هیچگاه به مبارزه سیاسی

آقایان و عقب نشینی اجباری فرصت طلبانهای بود برای جمع آوری نیرو و حمله بعدی. شان. در مقاله مذکور از جمله چنین میخوانیم: "باین وظیفه یعنی شرکت در مبارزات توده‌ها و بسیج و تشکل سیاسی آنها بخصوص در زمان فعلی که هر روزه مبارزات کارگران، دهقانان و روشنفکران در سطح گوناگون رشد و گسترش یافته و نارضایتی افزایش روزافزون مییابد، می‌باید با حساسیت بر مراتب بیشتر از گذشته برخورد نمود. از اینرو ضروریست که مارکسیست - لنینیستهای ایران بیش از پیش بجان کلیه طبقات و اقشار خلقی بخصوص کارگران و دهقانان رفته و در راه بسیج و تشکل سیاسی آنها فعالانه کار کنند و در شرایط کنونی جنبش اهمیت خاصی را به بسیج و تشکل کارگرها بدهند. اما هیچگاه نباید بدین علت از اهمیت و ضرورت کار در میان سایر طبقات و اقشار بخصوص دهقانان گاسته شود. در شرایط کنونی ایران می‌باید عدتهاً و در درجه اول از طریق شرکت مستقیم در مبارزات کارگران، دهقانان، روشنفکران و سایر اقشار و طبقات خلقی و در تماس نزدیک با آنها به بردن آگاهی سیاسی به درون آنها و بسیج و تشکل سیاسی آنها در دو سطح کمونیستی و دمکراتیک - با توجه به ارجحیت کار کمونیستی و تشکل دهی مخفی کمونیستی در حال حاضر - پرداخت".

در این چند سطر کوشش باین بود که چند نکته اساسی بازگو گردد، نکاتی که در زمان کنونی نیز صحیح میباشند. یکم اینکه: باید در مبارزات کارگران و دهقانان چه در زمان کنونی و چه در مواقع فروکش آنها شرکت نمود و بمنظور بسیج و تشکل آنها در تماس نزدیک با آنها درآمد. دوم اینکه: در زمان کنونی جنبش ما که محروم از حزب کمونیست است باید اهمیت خاص را از فعالیت در بین طبقات و اقشار خلقی، به بسیج و تشکل کارگران داد. سوم اینکه: بایستی به بردن آگاهی سیاسی بدرون توده‌ها - و در زمان کنونی بخصوص کارگران - ارتقاء آگاهی سیاسی آنها، بسیج و تشکل آنها توجه درجه اول و عمده را نمود و مبارزات اقتصادی بایستی در خدمت رشد مبارزه سیاسی گرفته شود. چهارم اینکه: بسیج و تشکل سیاسی توده‌ها می - بایستی در دو سطح کمونیستی و دمکراتیک (ناشی از مرحله انقلاب ایران) انجام گیرد که در زمان حاضر بعلمت نبودن حزب کمونیست، ارجحیت به کار کمونیستی است و میبایستی بسیج و تشکل سیاسی توده‌ها در سطح دمکراتیک به بسیج و تشکل آنها در سطح کمونیستی خدمت کند و نه بالعکس.

گردانندگان "ساحت" با نکته اول، توافق داشته و دارند ولی با نکات دوم، سوم و

چهارم کاملاً مخالف بوده و هستند. متوافق با آنها با نکه اول تنها بد انخاطر است که از ضرورت شرکت در مبارزات گونی زحمتگشان بصورت عام صحبت می شود و بطور مشخص به اهمیتها اشاره نمیگردد. لذا آنها میتوانند بر این گفته عام سیاست مشخص خود یعنی "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد" "هر حرف و عطفی که از سطح تودها دور باشد برای تودها بیگانه است"، باید "بخاطر حرکت از سطح تودها" در مبارزات شرکت جست، برای "مبارزه در راه معیشت و دمکراسی ... اهمیت بیشتری" قائل شد و انواعهم را پیاده کنند. لیکن در آن نوشته چهار نکه بر سر آمده شده در ارتباط لایفک با یکدیگر آورده شده بود و جز این نیز نمی تواند باشد. آنها در ابتدا با نکه دوم مخالفت نمودند چون تبلیغ شان بر این پایه قرار داشت که از اکنون بایستی نیروی عمده را در روستاها و فعالیت عمده را در میان دهقانان متمرکز ساخت زیرا که حزب کمونیست در روستا ایجاد میگردد !!! (رجوع شود به بحث "ساحت" و "حزب". با نکه سوم آنها مخالفت کردند، زیرا اهمیت درجه اول را به کار سیاسی، بسیج و تشنگ سیاسی و مبارزه سیاسی نمی دهند. با نکه چهارم مخالفت نمودند، زیرا اولاً فعالیت، بسیج و تشنگ سیاسی را در درجه اول اهمیت ندانسته بلکه فعالیت در زمینه اقتصادی و توسعه و تشنگ مبارزات اقتصادی را وظیفه جرم انقلابیون میدانند، ثانیاً ارجحیت کار کمونیستی و تشنگ دهی مخفی کمونیستی را در حال حاضر قبول نداشته و مبلغ و پیرو توسعه کار علنی و سندیکالیستی هستند و ثالثاً ضرورت تشکیل اتحادیه های مخفی را که بنا بر شرایط فاشیستی حاکم بر ایران هم ضروریست و هم از محدودی تشنگ اقتصادی در چارچوب قوانین فزاتر رفته و تا سطح مبارزه برای خواسته های سیاسی در محدود انقلاب دمکراتیک نوین نیز خواهند رسید و در نتیجه علاوه بر صنفی بودن، خصیصی سیاسی نیز میگیرند، قبول ندارند.

هنوز چند روزی از بخش این شماره نگذشته بود که سبیل نامه های اعتراضی اگونیستی های کارگشته روان شد و فرصت طلبانی هم که با مقالات این شماره توافق کامل خود را قبلاً اعلام داشته بودند به ضجه درآمدند و بالاخره رهبری بخش خارج صوبه را گردانید که قبلاً بدان اشاره رفت (رجوع شود به صفحه ۳۶). با اینکه در آن صورت قرار گرفته شده بود که در شماره بعدی "ستاره سرخ" توضیحات مورد نظر نشان انجام گیرد ولی این عمل هیچگاه انجام نپذیرفت. جریان امر نیز بدینقرار بود که

نوشتن چنین تصحیح نامه‌ای را پس از اینکه خود برای شماره بعدی آماده نکردند، بر عهده نویسنده بر مبنای پاسخگویی به نوشته یکی از کادرها و در ضمن آن پاسخ - گویی پس گرفتن نکات طرح شده در ضمیمه ستاره سرخ شماره ۱، ۴، نهادند؛ "انتقاد" کادر مذکور چنین بود: "در چند جا که صحبت از تشکک توده میشود تشکک سیاسی می‌آید. در میان توده‌ها و نوع کار باید کرد: کار کمونیستی و کار دگراتیستیک. و کار دگراتیستیک را نمیتوان با کار کمونیستی قاطی کرد چه در اینصورت از توده‌ها جدا خواهیم نمود [تا اینجا درست] ما در میان توده‌ها کار میکنیم، به آگاه، بسیج و تشکک کردن آنها در سطح مختلف میپردازیم. حال ممکن است تیم فوتبال و باشگاه درست کنیم، اتحادیه درست کنیم و یا افراد پیشرو را بسازمان کمونیستی جلب کنیم و روشن است که هدف ما از کار در میان توده‌ها در شرایط کنونی خدمت به وظیفه مرکزی است، بنابراین گفتن این که باید تشکک سیاسی بوجود آورد و ارجحیت را بکار سیاسی و سازماندهی سیاسی داد نادرست و یکجانبه است و این باعث جدا ماندن‌ها از توده‌ها خواهد شد.

در پاسخ باین کادر اگر کمونیست که در ارتباط نزدیک با رهبری خارج نظریات خود و اکثریت آنها را فرموله کرده و بعنوان "انتقاد" ارائه داده بود از جمله چنین آورد شده بود: "در آنچه از نامه تو آورد ما می‌دو و مقوله جدا از یکدیگر مورد بحث قرار گرفته است. اول مسئله چگونگی کار دگراتیستیک و کار کمونیستی که در این مورد با تو هم عقیده ما می‌وی باید تاکید نمود که با وجود ارتباط لاینفک بین این دو کار نباید این دورا با هم قاطی کرد و فقط احیانا بکار دگراتیستیک صرف یا فقط بکار کمونیستی پرداخت. در این مورد لازم باشماره است که از کار دگراتیستیک نیز نباید تصور فقط تبلیغ برای خواسته‌های صنفی را درک کرده چه مفهوم کار دگراتیستیک بسیار وسیعتر از این است و کل مسائل انقلاب دگراتیستیک نوین را شامل میگردد یعنی هم زمینه خواسته‌های فوری صنفی و هم زمینه سبایل سیاسی را تا سرنگونی رژیم و استقرار جمهوری دگراتیستیک خلق. در مورد نکته دیگر یعنی تشکک سیاسی توده‌ها باید یاد آور شویم که تاکید ما در مورد تشکک سیاسی کاملا بجاست و بینهایت نیز ضروری می باشد. . . . زمانیکه در میان توده‌ها کار میکنیم در مقابل ما از لحاظ سازماندهی در میان توده‌ها دو کار قرار دارد یکی تشکک نمودن پیشروترین، انقلابی‌ترین، وفادارترین و پیگیر - ترین آنها در سازمان کمونیستی و دیگری تشکک نمودن وسیعترین توده‌ها در سازمان

یا سازمانهای دیکرانتیک که این نیز میتواند در سطوح مختلفه با خواستههای مختلف و با محدوده کار مختلف باشد. اما آنچه که در مرحله اول اهمیت درجه اول کسب میکند این است که با چه هدفی آغاز سازماندهی کرده و آنرا چگونه دنبال میکنیم . . . بر حسته نمودن اهمیت تشکل سیاسی بهیچوجه بدین معنی نیست و نخواهد بود که از سازماندهی تودهها در سطوح دیگر حال چه تیم فوتبال و باشگاه و چه اتحادیه و غیره باشد چشم پوشی کرده و آنرا از نظر دور بداریم . . . هیچگاه چونگی تشکل و کوشش در جهت تشکل دهی تودهها را بدون مشخص نمودن چه میباید به چه چیزی خدمت کند دنبال نباید کرد و همه را یکسان و در یک سطح قرار نداد و نادرست خواهد بود اگر بگوئیم برای تشکل کردن تودهها ممکن است تیم فوتبال و باشگاه درست کنیم و اتحادیه درست کنیم و یا افراد پیشرو را به سازمان کمونیستی جلب کنیم. این یکسان قرار دادن عدم درت صحیح از وظیفه مرکزی مارکسیست - لنینیستها و از خدمت لازم در جهت انجام موفقیت آمیز آن است. صحیح اینست که بگوئیم مارکسیست - لنینیستها میباید در تشکل نمودن تودهها تمام کوشش و هم خود را بکار برند که هسته مرکزی این تشکل دهی را تشکل دهی کسو نیستی تشکیل میدهد و در زمان حاضر بین از هر تشکل دهی دیگری ضروری است و بانجام وظیفه مرکزی خدمت خواهد کرد. در مورد ارجحیت کار سیاسی ضرورت مطالعه دقیق و عمیق چه باید کرد لنین کبیر را توصیه میکنیم. این امری کاملاً بدیهی است که بدون ارجحیت دادن بکار سیاسی، قادر بایجاد حزب کمونیست و آگاه یا بسیج و تشکل ساختن تودهها بمنظور سرنگونی رژیم کونی و تغییر سیستم موجود نخواهیم شد و کار اقتصادی و صنفی، چنین ضرورتی را برای تودهها باثبات نخواهد رسانید. ما در آینده در طی مقاله‌ای، در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد.

این پاسخ به کادر "ساحت" میبایستی در ستون "ستاره سرخ" خوانندگان تحت پاسخ به خواننده‌های آورده میشود. لیکن بدان علت ظاهری که گویا به پلمیک بسا "خواننده" برخاسته است و بانتقاد از مواضع اتخاذ شده در ضمیمه "ستاره سرخ" شماره ۱۱ نبرد اخته است تصویب نگردید و مجدداً قرار شد که "تصحیح نامه" مواضع آن شماره توسط رهبری خارج انجام گیرد. امری که باز هم انجام نگرفت. علت این‌را اساساً بایستی در ناتوانی موضع گیری صریح علنی در آن اوضاعی که مگر اکنون میسیم بودن از جانب بسیاری از نیروهای خلقی به حق به "ساحت" زده میشد جستجو

کرد، سپس در شماره ۶۱، "ستاره سرخ" بخشی از "انتقاد" کادر مذکور بیسرون کشیده شده و "پاسخی" در مورد آن آمده است که مقایسه آن با نامه و انتقادات کادر مورد بحث گویای آنست که گردانندگان "ساحت" چگونه ضمون اساسی مسئله را سلکوت گذارده و با طرح مسئله‌ای دیگر به شیوه از در عقب وارد شدن سه بیان نظریه اکونومیستی خود با شیوه‌ای کاملاً زیرکانه پرداخته‌اند. آنها در حالیکه سه روشنی از عدم ضرورت ارجحیت کار سیاسی و تشنگی دهی سخنی نگفتند ولی با طرح اینکه "توجه به ناموزنی سطح آگاهی توده‌ها، دست به کار سازمانده‌هی در میان آنها" باید زد باز هم از اهمیت درجه اول بودن کار سیاسی و تشنگی سیاسی کاسته و آنرا هم سطح باتشنگل هائی از قبیل "بانگه یا اتحادیه" مورد نظر کادر مذند و برجسته "ساحت" قرار دادند.

نظریه اکونومیستی "ساحت" نظریه‌ای سیستم یافته است. اگر نظریه "ایجاد حزب در روستا" گذرا بوده و برای مدتی نیز لُز انقاط با نظریه اکونومیستی در آمده بود ولی نظریه دومی بسرعت حتمی غالب یافته و اساس ششسی ارتجاعی و برعناوب خطرناکتر امروز "ساحت" را بوجود آورده است. با اینکه نظریه "ایجاد حزب در روستا" در ظاهر امر نظری "چپ‌نما" منوع ولی هسته اساسی آن کاملاً راست بوده و از همین رو نیز براحتی میدان کاملاً برای غالب شدن نظریه اکونومیستی و با اعمال شسی ارتجاعی امروز "ساحت" خالی کرد. لیکن در آن دوره گذرا نویسنده در ابتدا دچار این اشتباه بود که این دو نظریه نمیتوانند در ادغاها هم و در کنار هم وجود داشته باشند. پس در نتیجه بایستی نظریه "ایجاد حزب در روستا" جنبه غالب را داشته و نظریه اکونومیستی بصورت ناروشنی هائی در میان موضوع طرح گردیده باشد که رشد این نظریه و اختلافات درونی، نادرستی همین برداشت را روشن ساخت. در مباحث درونی آنروزی مدافعین اکونومیسم از پذیرفتن هر انتقادی حتی در مورد موجود بودن ناروشنی هائی سر باز زده و فقط بذکر "ما اکونومیست نیستیم" کفایت میکردند (همانطوریکه امروز هم برای توده فریسیسی ادامه میده‌ند) و از پرداختن بموارد مورد بحث و انتقاد طفره می‌رفتند. پسماز مباحثاتی چند در سطح کارکنان "ستاره سرخ" و رهبری خارج در مورد وجود ننگه نظرات اکونومیستی در نشریات "ساحت" خواهان آن شدیم که "مطالع د دقیق چه باید کرده را در دستور کار قرار دهیم" زیرا "مناسفانه آنچه که در بخشی از توده

شماره ۲۲ آورده شده به وضوح کامل تبلیغ این نظریه نادرست را کرد ماست و مضمونی از نکاتی نیز که در مقاله پیوند* آورده شده این نادرستی را در خود دارد" (از نامه برهبری خارج اکتبر ۱۹۷۴). در این زمان مینداشتم که "ساحت" در برابر اگونومیسیم موضع دارد و درج نظرات اگونومیستی آورده شده در مقالات نه نتیجه یک سیستم فکری بلکه نتیجه اشتباهاتی در این بیان موارد است. با اینکه در موقع تصویب مقاله "پیش بسوی پیوند با جنبشهای تودهای" (شماره ۲۹-۲۸ ستاره سرخ*) بدرج آن بعلمت داشتن نظرات اگونومیستی را، مخالف داده بودم، ولیکن اشتباهها هنوز موجودیت و ادامه حیات آن بعنوان یک جریان فکری سیستم یافته بی نبرده بودم. برخوردها و مباحث متعددی که در درون "ساحت" پیش می آمد، در مارس ۱۹۷۵ مرا باین نتیجه رسانید که: "در درون سازمان ما متأسفانه یک جریان اگونومیستی غالب شده است که هر چند در تعامی موارد نمیتواند بروز کند ولی بالاخره اگر برخورد فوری و اصولی بدان نشود سازمان را بسوی انحرافی عمیق و انحطاط خواهد آشنانید" در نتیجه ضروری است که رهبری هرچه زودتر بحث عمومی بر روی مواضع بیان شده را چه در مورد "سخت روستا" چه در مورد چگونگی پیوند با جنبشهای تودهای، باز کند" (نامه برهبری خارج). هر دو نامه بدو برخورد باقی ماند و کلیه مباحث نیز برای باز کردن بحثی درونی بصورت عمومی بعلمت بهانه "گرت کارهای جاری" به نتیجه نرسید و جریان امر بدانصورت پیش رفت که گاه ایسن نظر و گاه نظری مغایر در "ستار سرخ" درج میشد که ضمیمه "ستار سرخ" شماره ۴۱ و مقالاتی دیگر از آنجملمانند.

۶- خیزش به فعالیت علنی و کاهش از فعالیت مخفی

خیزش به فعالیت علنی و توجیهگرائی در مورد ضرورت کاهش از فعالیت مخفی نتیجه منطقی پیروی از اگونومیسیم است. ایجاد اتحادیههای علنی را امری مهتر از ایجاد هستههای مخفی کمونیستی در بین کارگران تلقی کردن، بخصوص در شرایط حساس کنونی که ضرورت تشکیل کمونیستی بیش از هر زمان دیگر در درون کارگران میهن ما لازم میباشد، چیزی نخواهد بود جز همان تقدیس خود روشی و دعوت به مبارزه در چارچوب قوانین ارتعاشی حاکم. در این مورد در "ستار سرخ" شماره ۲۹-۲۸ چنین

منظور مقاله "پیش بسوی پیوند با جنبشهای تودهای" ستار سرخ ۲۸۵۲ ست

سخوانیم: "باید با شرکت در مبارزات توده‌های کنونی بتوده‌ها کمک کرد تا متشکل شوند، مبارزات اعتراضی و اقتصادی خود را سازمان دهند، آثار جلوسوق داده در-خواست اتحاد به‌های مستقل را نموده و با درگیری در مبارزات وسیع‌تر رزم‌شاه و حاکمیت طبقات استثمارگر و ستگر را زیر سؤال قرار دهند". آیا در شرایط کنونی درخواست ایجاد اتحادیه‌های مستقل را-که علنی هم هستند چون از رزم‌حاکم درخواست میشوند- مشکل‌گشای جنبش کارگری ما دانستن جنایتکاران فئیسیت؟ مسلماً چرا در شرایطی که جنبش کارگری سپه‌ن‌ما قلیل‌ازهرچیزاحتیاج بهتشکل کمونیستی دارد و میبایستی تمامی فعالیتها در خدمت ایجاد حزب کمونیست قرار گیرد ارائه این ترهات "ساحت" چیزی جز پشت‌پازدن به منافع جنبش کمونیستی و کارگری نیست. چقدر ابلهانه خواهد بود اگر کسی بپندارد که با گذار از ایجاد اتحادیه‌های مستقل کارگری است که میتوان "رزم‌شاه" و حاکمیت طبقات استثمارگر و ستگر را بزیر سؤال-کسید. چارچوب چنین تشکیلاتی علنی و اقتصادی بسیار محدودتر از آنست که قادر باشند کارگران را به ضرورت سرنوشتی طبقات ارتجاعی و برقراری سیستمی نو آگاه گرداند. این "شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبتاً کارگران با کارفرمایان میتوان برای کارگر آورد" (لنین). برنامه گردانندگان "ساحت" نشاندهنده آنست که دید آنان نه تنها در مورد وظایف سیاسی بلکه منتج از آن در مورد وظایف تشکیلاتی نیز تنگ است. آیا اینان درک نمیکنند که دامنه و چگونگی مبارزه هر سازمانی را ضمون فعالیت آن سازمان تعیین میکند و ضمون فعالیت اتحادیه‌های علنی با ضمون فعالیت سازمانهای کمونیستی و حزب کمونیست متفاوت است و لذا مبارزه اتحادیه‌های نمیتواند کارگران را به شعور طبقاتی مسلح گرداند؟ چرا آنها بدین امر آگاهند و با وجود آگاهی بدان است که باز هم ایجاد چنان سازمانهای علنی را بعنوان وظیفه اولیهدر قبال جنبش کارگری پیشنهاد میکنند و علت آنهم روشن است. زیرا آنها خواهان پائین نگه داشتن سطح مبارزات کارگران، محدود نمودن خواست آنان در چارچوب قوانین ارتجاع حاکم و آماده ساختن این برای سازش با بهرژوازی هستند. جالب‌تر اینکه گردانندگان "ساحت" برای انجام چنین کاری توصیه میکنند که: "انجام این کار بدون ایجاد سازمان کمونیستی در طبق مبارزات توده‌های امکان پذیر نیست" (هائناجا). این دیگر واقعاً یا اوج بسلاهی سیاسی یا نهایت عواضریسی است. بر طبق این نظریه میبایست در قلب مبارزات

تودمای سازمانهای کونیستی بوجود آورد تا این سازمانها از رژیم حاکم درخواست ایجاد اتحادیههای مستقل را بکنند تا از این طریق یعنی از طریق همین اتحادیههای علنی، حاکمیت رژیم کونی بزیر سؤال کشیده شود. از آنجائیکه کاملاً واضح است که اولاً در شرایط فاشیستی حاکم بر ایران اتحادیههای علنی امکان حتی طرح شعارهای ضد رژیم را ندارند و ثانیاً چنین تشکیلاتی صنفی و علنی بعلمت چارچوب تنگشان قادر به زیر سؤال کشیدن حاکمیت طبقات ارتجاعی حاکم نیستند، روشن می‌گردد که جمله بندی "با درگیری در مبارزات وسیعتر کل رژیم شاه و حاکمیت طبقات استثمارگر و مستغکر را بزیر سؤال قرار دهند" تنها بعنوان چاشنی مسئله برای عوام فریبی آمده است و اساساً چنین امری مورد نظر طراحان این مسئله نمیباشد. این مطلب را در اسناد دیگری روشنتر ابراز میدارند. از جمله در سندی* مربوط به سپتامبر ۱۹۷۵ در مورد شرکت در اتحادیههای زرد چنین میخوانیم: "هدف این نیست (در درجه اول) که این سازمانها تغییر ماهیت دهند و سازمانهای دیگر آنها را تبدیل شوند بلکه هدف آنست که موقعیت قانونی آنها حفظ گردد" (سند در مورد کار مخفی و علنی) بدین ترتیب مسئله روشنتر میگردد و آن اینکه اولاد و فریاد در مورد "درخواست ایجاد اتحادیههای مستقل" فقط جنبه تبلیغاتی بیرونی است و نیت اصلی بمراتب از آن بدتر است یعنی فرمان شرکت عمومی در اتحادیههای زرد میباشد، ثانیاً دست برداشتن از هر کوششی در تغییر ماهیت ارتجاعی آنها را تحت عنوان حفظ موقعیت قانونی آنها توصیه میکند و ثالثاً در هر گونه کوشش در به وجود آوردن اتحادیههای مخفی متفق در شرایط ایران را در نظر دارد.

* با اینکه در تنظیم این سند شرکت نداشتیم، درباره آن برهبری بخش خارج نوشتیم: "راجع به سند کار مخفی و علنی در یک کلام بایستی بگویم که اگر از موارد کمیگوش و حواشی و برخی مطالب درست آن بگذریم و اصل مسئله را مورد بررسی قرار دهیم یعنی صفحات ۷-۸ را، چیزی جز یک سند روپزینویستی نیست. . . . این سند نشان میدهد که انحرافات اگنومستی و نظریه دنبالمعروی از بورژوازی چگونگی میتوانند رشد کنند و از جمله بعد در فرمان شرکت در اتحادیههای زرد و تلاش در حفظ موقعیت و چارچوب این سازمانها، تقویت آنها و دعوت به اطاعت از قوانین ارتجاعی حکومت وابسته شاه و فرسایش آنها بیانجامند" (۲۹ اکتبر ۱۹۷۵).

جزوهای که "ساحت" در پاسخ گوئی به "سازمان انقلابین کمونیست" در شهر سردر ۱۳۵۵ انتشار داده است نظریه ایجاد اتحادیه‌های مخفی کارگری را در ایران که امری ضروری می‌باشد و می‌تواند در بسیج و تشکل دهی کارگران نقش مهم بازی کند مردود دانسته و تلاش دارد این نظریه را که برای اولین بار توسط لنین در روسیه طرح گردید بعنوان "تلفیق سخره آن [یعنی نظریه لنین - نویسنده] بشرایط خاص ایران" به خورد خواننده خود بدهد. از کمیکه تمام دیدش محدود به شرکت در اتحادیه‌های زرد حکومتی و تلاش در حفظ موقعیت آنها میگرداند نظاری دیگر جز این داشتن واقعا بی‌مورد و ابلهانه است. لنین میگوید: "علائق طبقاتی به بورژوازی این تلاش اجتناب ناپذیر او را سبب میگردد که اتحادیه‌ها را در حصار تنگ انجام کارهای جزئی در زمینه نظم موجود محدود کند و آنها را از هر ارتباطی با سوسیالیسم بدور نگهدارد و تئوری بیطرفی، فبای ایدئولوژیکی این تلاش بورژوازی است" (بیطرفی اتحادیه‌ها) . و حال گردانندگان "ساحت" نه تنها ضرورتاً یک اتحادیه‌های مخفی و دیکراتیک و ضد رزبی را رد میکنند بلکه برعکس بدتر از بورژوازی لیبرال، تز "بیطرفی" اتحادیه‌ها را نیز ضروری ندانسته و خواهان باقی ماندن آنها در زیر سیطره ارتجاع حاکم میباشند. طرح این آقایان چقدر شباهت زیاد بطسرح دارو دسته خائن کسبه مرکزی حزب توده، این سگان شکاری ابرقدرت روس دارد که کارگران میهن ما را دعوت به شرکت در اتحادیه‌های زرد و محدود نمودن مبارزه در چارچوب آنها میکنند. عناد اینان با مخالفین تقویت موقعیت اتحادیه‌های ارتجاعی نیز بی تشابه با عناد دارو دسته مزبور نیست. در همان سند مربوط به ستیا میر ۱۹۷۵ میخوانیم "هم اکنون در مجموعه نیروهای چپ یک جریان اپورتونیستی 'چپ' موجود است که در برخورد در مسئله تاکتیک دارای انعطاف پذیری نبوده و باصطلاح 'یک خطی' هستند. این جریان اپورتونیستی 'چپ' معتقد به عقب نشینی ضروری نیست، با استفاده از امکانات قانونی و فرامین و شرایط اجتماعی توسط سازمان مخفی مخالفت میورزد و دائماً تلاش دارد سازمانهای تودهای را باصطلاح 'سرخ' نماید و بدین طریق آنها را از توده‌های وسیع جدا سازد". بایستی گفت که اینان الحق چه خوب شروع به نشخوار پس ماندنهای دارو دسته کمیته مرکزی حزب توده کرده‌اند و آماده پذیرش هر نوع اپورتونیسم کهنه و نو در موارد گوناگون شده‌اند. مقایسه کنیم سیاست آنها را با نظری که منشویکیهای روسی داشتند. بنا بر گفته لنین "پلشویسم از منشویسم

براین مبنی تمیز داده نمیشود که بلشویسم کار در اتحادیه یا شرکتهای تعاونی و انواعهم را نفی میکند بلکه بر این اساس که او یک منشی دیگری را در کار تروجسوی و تبلیغی و هم چنین سازماندهی طبقه کارگر دنبال میکند. امروزه فعالیت در اتحادیهها بدون شک اهمیت بزرگی یافته است. برخلاف سیاست بیطرفی منشویکها، ما بایستی این فعالیت را در جهت نزدیکی اتحادیهها به حزب، در جهت رشد آگاهی و درک سوسیالیستی برای وظایف انقلابی پرولتاریا توسعه دهیم* (پیشگفتار بر جزوه واینف در باره مناسبات حزب و اتحادیهها). در مقاله‌ای دیگر خاطرنشان میکند: "اکنون تمام حزب ما دریافته است که کار در اتحادیهها نه با دید بیطرفانه نگه داشتن آنها بلکه با دید نزدیکی هرچه بیشتر آنها به حزب سوسیال دموکراسی می باید انجام گیرد. همچنین مورد قبول است که جانگیری اتحادیهها تنها از طریق کار سوسیال دموکراتها در اتحادیه میبایستی حاصل گردد. سوسیال دموکراتها بایستی هسته‌های محکم در اتحادیهها بوجود آورند و اگر امکان ایجاد اتحادیههای علنی نیست اتحادیههای مخفی بنا نهند" (بیطرفی اتحادیهها). این نظریه لنین مربوط به دوره سیاه استولینینی در روسیه است و به علت حاکمیت آن شرایط سیاه طرح میشود که بمنظور نزدیکی اتحادیهها با سوسیال دموکراسی، در صورت عدم امکان ایجاد اتحادیههای علنی که چنان سخت گیری‌ای را داشته باشند، بایستی با ایجاد اتحادیههای مخفی اقدام نمود. اما گردانندگان "ساحت" که بهیچ یک از اصول لنینی پایبند اند ازند بجای رایبایی برای تلفیق نظریه لنین بر شرایط ایران، ایده ایجاد اتحادیههای مخفی در ایران را "تلفیق مسخره آن شرایط خاص ایران" قلمداد کرد و خود علاقه وافر به حفظ اتحادیههای تحت کنترل حکومت نشان میدهند. خواننده توجه دارد که توصیه "ساحت" در اینجا در باره ضرورت استفاده از شرایط سازمانهای علنی و قانونی بخاطر بین بردن مبارزه ضد حکومت نیست بلکه حفظ اتحادیههای ارتجاعی را خواهان است. این امری کاملاً بدیهی است که کمونیستها میبایستی از گنجه امکانات برای بین بردن مبارزه استفاده نموده و حتی در صورت وجود سازمانهای قانونی و علنی تودمائی که تحت نظر حکومت کار میکنند، از آنها نیز با حفظ کلیه اصول مخفی کاری برای نزدیکی بانوهای فریب خورده مجتمع در آنها و کوشش در بالا بردن سطح آگاهی این تودمها و افزایش برنامهها و اعمال حکومتی استفاده کنند. امری که در شرایط کنونی ایران بد اعلت کمترین سازمانهای موجود نیست و آنچه هم گفته‌ام نام اتحادیه متوسط رژیم علم شد، همان مورد تفکر کارگران میباشند. قابل اجرا نیست. اما منظور

گردانندگان "ساحت" چیزی دیگری است و تلافی آنها برای متهم ساختن مخالفین تقویت موقعیت اتحادیه‌های زرد به عدم قبول ضرورت استفاده از امکانات علنی و قانونی و سنسور موجود در جامعه، در واقع امر چیزی جز فرار به پیش و منحرف نمودن مسئله مورد بحث نیست. برعکس این جماعت بایستی از این مجامع و سازمانهای قانونی و علنی نه بعنوان یک وسیله برای نزدیکی با توده‌ها و کوشش در آگاه ساختن آنها استفاده نمود بلکه بایستی به حفظ موجودیت و موقعیت آنها بعنوان یک هدف برخورد کرد و از تشکل کارگران در اتحادیه‌های مخفی که در شرایط مبهم ما بعلمت عدم امکان وجود اتحادیه‌های علنی کارگری مدافع خواسته‌های کارگران ضرورت فراوان دارند، اکیدا خودداری نمود. از آنجائیکه برنامه‌های گردانندگان "ساحت" بر اساس چنین سیاسی پایمیزی میشود، در نتیجه آنها کلمه از "فعالیت مستمر و با برنامه مخفی که سیمای حزب را معین میسازد" (لنین) گاسته آنرا از دستور کار خارج نموده و بر انجام کارهاییکدر چارچوب قوانین حکومت میتوانند انجام پذیرند و از جانب حکومت تحمل گردند، می‌افزایند. و درست در همین ارتباط است که در "ستاره سرخ" شماره ۲۹-۲۸ میخوانیم: "سازمان کونیستی باید کار مخفی را حداقل تقلیل دهنده در حالیکه کار علنی را (استفاده از تمام وسایلی که قانون، سنتها و اجتماع امکان میدهد) تا حد ممکن بسط و توسعه دهد". تا حال در هیچ کجای دنیا از نقطه نظر مارکسیستی - لنینیستی چنین برداشتی نمیشد که "استفاده از تمام وسایلی که قانون، سنتها و اجتماع امکان میدهد" یعنی کار مخفی را به حداقل تقلیل دادن. چنین توصیه‌های ضد و هشدار درجه با مارکسیسم - لنینیسم مغایر است. در اینکه بایستی بدور هسته‌های مخفی کونیستی، حالهای ارتشکل‌های علنی بوجود آورد و آنها را توسعه نیز داد و هسته‌های کونیستی بایستی از کلیه امکانات علنی و قانونی و سنتها استفاده کننده‌شکی موجود نیست. ولی نتیجه‌گیری اینکه پس "سازمان کونیستی باید کار مخفی را حداقل تقلیل دهد" تنها میتواند از چننه کسانی بیرون آید که بضرورت کار مخفی کونیستی ایمانی ندارند و در آرزوی انجام تنها آن فعالیت‌هایی هستند که در چارچوب قوانین حکومتی انجام پذیر است. چنین سیاست و برنامه‌های تنها میتواند سیاست و برنامه منظر الوکاله‌ها باشد و هیچگونه قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد. در همان جزوهای که "ساحت" در پاسخگویی به "سازمان انقلابین کونیست" انتشار داده است چنین میخوانیم: "هنگامیکه شرایط فاشیستی موجود است سازمان کونیستی چگونه عمل میکند؟ ... در چنین شرایطی باز هم کونیستها اکثریت فعالیت‌های انقلاب را

بطور علنی سازمان میدهند". صدر این فرمان یعنی اینکه تشکل‌دهی اتحادیه‌های
 توده‌ها بایستی باز هم علنی باشد و چون امکان موجودیت اتحادیه‌های تفرقی علنی
 در شرایط فاشیستی نیست پس توده‌ها بزم "ساحت" بایستی تشویق به شش‌گت در
 اتحادیه‌های زیر نظر حکومت و آنهم برای استنفاده از حکومت گردند. صدر و این فر-
 مان یعنی اینکه بایستی جبهه‌واحد بصورت علنی تشکیل گردد و چون جبهه واحد
 بمعنای واقعی و با ماهیت خلقی آن نمیتواند در شرایط فاشیستی، از جانب حکومت
 تحمل گردد پس بایستی یا آنرا از دستور کار خارج کرد و یا اینکه به تبعیت از دارو
 دسته خائن ویلارد برتقال به تشکیل "جبهه واحد" یا مرتجمین در حکومت - که
 بزم مدافعی تئوری روینونیستی و ارتجاعی "سه دنیا" وظیفه حیاتی امروزی استند
 اقدام نمود. و بالاخره صدر و این فرمان یعنی اینکه حزب کمونیست را بایستی علنی
 سازمان داد و چون حکومت فاشیستی نمیتواند آنرا تحمل کند، پس بایستی یا از دستور
 کار خارج گردد یا با "آهوتس" از دارو دسته ویلاره اقدامات این دارو دسته را بر شرایط
 فاشیستی ایران انطباق داد و الی آخر. لنین در مقاله "حزب مخفی و کار علنی" می‌آورد
 "حزب سوسیال دموکراسی موظف است امروزه از آنجائیکه سازمان‌اش در مجموع مجبور
 شده بشکل مخفی باشد، کوشش کند بخشهایی از فعالیت‌های حزب را در حالیکه
 برای آنها سازمان‌های مناسب را بوجود می‌آورد بطور علنی انجام دهد". این نظریه
 با نظر "ساحت" تنها یک تفاوت دارد و آن اینکه نقل قول آورده شده از مقاله لنین
 توصیه میکند که ضروری است "بخشهایی از فعالیت‌ها را بطور علنی سازماندهی کرد
 در حالیکه "ساحت" معتقد است که "اکثریت فعالیت‌ها را میبایست بطور علنی سازند
 و انجام داد. یعنی اینکه "ساحت" از آن نظریه حتی چند گام نیز جلوتر رفته
 است. اما خوب است بدانیم که این نظریه مربوط به لنین نیست بلکه نظریه انحلال
 طلبان روسی بود که توسط لنین به زیر نلاق انتقاد و افشا کشیده شد. لنین در
 مقاله نامبرده پر از ذکر نقل قول فوق از انحلال طلبان نتیجه‌گیری میکند: "مسأ
 نشان دادیم که این از اولین تا آخرین گام یک عکس‌برگردان نعل به نعل از حزب
 کادتها است. ولنت سوسیال دموکراسی در اینجا بی‌مورد جا گرفته است. . . این
 از اساس اشتباه است، این تفکر سیاست‌کارگری لیبرال است". پس بی‌مورد نخواهد
 بود اگر گفته شود که لغت "سازمان کمونیستی" در نقل قول آورده شده از "ساحت"
 نیز بی‌مورد جاگرفته است و سیاست و برنامه مشخصانه او حتی "جلوتر" از سیاست

و برنامه کادتهای ایرانی است. لنین سپس نیت انحلال طلبان روسی را بدینصورت
 افشاء میکند: «آنها در باره علنی کردن حزب سکوت میکنند. لیکن آنها علنی کردن
 کاملاً بگام حزب را تبلیغ میکنند». و گردانندگان "ساحت" نیز همچنین، رهنمودی که
 لنین در همین مقاله راجع به فعالیت کمونیستها میدهد صد و هشتاد درجه با سیاست
 و برنامه انحلال طلبان روسی و گردانندگان "ساحت" تفاوت دارد. او میگوید: "حزب
 سوسیال دموکرات هم در مجموع و هم در هر هسته و آنچه که اساسی ترین است، در
 مجموعه محتوی کارش که انقلاب را تبلیغ میکند و تدارک بیبند، مخفی است". و لسی
 گردانندگان "ساحت" را با این رهنمود کاری نیست. آنها بهر حال معتقدند که
 با سیاست "اکثریت فعالیتهای انقلاب را علنی سازمان" داد و بزبان ساده تر یعنی
 میباید از دستور کار خارج کرد و توده ها را با آن سائلی سرگرم نمود که در چارچوب
 جنبش علنی و قوانین حکومتی امکان دارد و از جانب حکومت نیز تحمل میگردد.

۷ - محدود کردن مبارزه در چارچوب قوانین حکومت

نتیجه منطقی اکتونومیسیم ریشه دار "ساحت" از دستور کار خارج کردن فعالیتهای
 انقلابی و پرسه زدن در محدودهای است که حکومت اجازه میدهد. گردانندگان
 "ساحت" با تحریف کامل از نظریه رفیق مائوسمدون چنین ادعا میکنند که: "تاکنیک
 مبارزه با ارتجاع بر اساس اصول حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن و در
 دایرهای که قوانین و سنتهای اجتماعی مجاز میسرود قرار دارد" (توده ۲۲). این
 اظهارات مربوط بزمانی است که اکتونومیسیم بروز کرده در "ساحت" در جوار نظریه
 نارود نیکی اش و نظریه "ایجاد حزب در روستا آغاز به حیات کرده است. در اینکس
 بیان این مسئله حتی بدینصورت سرسستفاش و در جوار نظریات غیر مارکسیستی دیگر،
 کاملاً انحرافی میباشد، شکی نیست. در اینجا "ساحت" منظورش را از اصول سگانه
 حق داشتن و سود جستن و اندازه نگه داشتن روشن ساخته و برای خواننده میتواند
 جای دهنها نوع تفسیر را بگذارد. لیکن محدود کردن مبارزه با ارتجاع در چارچوب
 قوانین و انحرافی بس عمیق و نابخشودنی است. گردانندگان "ساحت" تلاش فراوان
 دارند که با اقتباس جملات "حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن" از رفیق
 مائوسمدون اولاً طرح این مسئله توسط رفیق مائوسمدون را از مقطع زمانی و مکانی
 آن خارج کرده، ثانیاً از ارتباط بیان شده در انقلاب چین جدا نموده و به تاکنیک
 مبارزه با ارتجاع در تمام جوامع و در تمام مراحل مبارزه تعمیم داده و ثالثاً و مهمتر

اینکه تفسیری قلابی و ضد انقلابی از خود ساخته‌ای را بر آن بگذارند. رفیق مائو -
 نسه دون بر این سه اصل در زمانی و آنهمه‌رای انقلاب چین تکیه میکند که جبهه متحد
 ضد ژاپنی در چین تشکیل شده و حتی همسر فوقانی آن بسیاری از نمایندگان طبقات
 حاکم را دربر میگیرد* (در باره مگراسی نوین). یکی از مطالباتی که حزب کمونیست چین
 در برابر گومیندان بمنظور تشکیل جبهه ضد ژاپنی در شرایط خاص آژمان جهانی
 و چین قرار میداد عبارت بود از: "تحقق بخشیدن به سه اصل خلق" (ده طلبه
 از گومیندان) و این سه اصل نیز عبارت بودند از اتحاد با شوروی، همکاری با حزب
 کمونیست و پشتیبانی از کارگران و دهقانان. اما در صفوف گومیندان بخشی از
 مرتجعین که مجبور به شرکت در جبهه واحد شده بودند از هر فرصتی برای حمله به
 کمونیستها و در هم شکستن جبهه واحد استفاده میکردند. حزب کمونیست چین
 در اینباره سیاست زیرین را اتخاذ میکند: "در مورد سرسختان ضد کمونیست سایه
 سیاست انقلابی دوگانه بکار برد: متحد شدن با آنها تا آنها که حاضر بقاوت در
 برابر ژاپن انده منفرد ساختن آنها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج
 میورزند" (در باره سیاست). و روشنتر اینکه: "در دوران جبهه متحد ضد ژاپنی
 در مبارزه با سرسختان باید اصول زیرین را مراعات کرد. اول اصل دفاع از خود - تا
 زمانیکه دیگران با حمله نکنند ما بد دیگران حمله نمیکنیم چنانکه دیگران با حمله نکنند
 ما مسلماً به آنها پاسخ خواهیم داد. این بدان معنی است که هیچجوجه نباید بدون
 دلیل در حمله پیشقدم شده اما در عین حال هیچ ضربه‌ای را نباید بدون جواب
 گذاشت. اینست خصلت دفاعی مبارزه ما. هر بار که سرسختان حملات نظامی
 دست زنند باید آنها را با قاطعیت از بیخ بن نابود سازیم. دوم اصل پیروزی. بیا
نباید نبرد کرده یا اگر نبرد کردیم باید پیروز شویم. در هیچ حالی نباید تسلیحده
 بدون تدارک و بدون اطمینان به پیروزی به نبرد رفت. ما باید بتوانیم از تضادهای
 میان سرسختان استفاده کنیم. ما باید در درجه اول مرتجعترین آنها را بگویم نه
 همه آنها را با هم. اینست خصلت محدودیت نبردهای ما با دشمن. سوم اصل
مبارزه. در دوره معین و تکیه تعرض سرسختان در هم شکسته شده است و هنوز
 به تعرض جدیدی قادر نتوانسته‌اند، ما باید موقع متوقف شویم و به آن نبرد شخص
 خانمه دهیم. . . . این سه اصل را میتوان به عبارت دیگر در سه کلمه بیان کرد: 'حسب
 داشتن، 'مرد جشنن' و 'اندازه نگه داشتن'. (سایلی تاکتیک کمونی در جبهه متحد

ضد ژاپنی - تکیه از من) . ضروری بود که نقل قول بالا با وجود طولانی بودن آن آورده
 میشد تا روشن گردد که اتخاذ آن سیاست توسط حزب کمونیست چین مربوط به دوره‌ای
 است که بهیچوجه با اوضاع کنونی ایران در تشابه نیست. مگر اینکه گردانندگان
 "ساحت" آنجیزی را که خود پذیرفته‌اند برای دیگران ثابت کنند که اوضاع کنونی ایران
 مشابه زمان تشکیل جبهه واحد ضد ژاپنی با گویندگان در چین می‌باشد. آیا در
 ایران جبهه واحدی بین سازمانهای خلقی با ارتجاع حاکم یا بخشی از آن موجود
 است؟ بهیچوجه. در آنزمان در چین بعلمت شرایط خاص جهانی و شرایط خاص چین
 وحدتی موقتی بین حزب کمونیست و گویندگان در تحت رهبری چیانگ کائینگ علیه
 تجار و زگران ژاپنی بوجود آمده بود. آیا در ایران چنین جبهه واحدی بین کمونیستها
 و محدرضا شاه خائن، این سگ زنجیری امپریالیسم امریکا موجود ویا در شرف تشکیل
 است و یا اساسا نمیتواند مورد نظر باشد؟ بهیچوجه. آیا اوضاع جهانی کنونی و
 اوضاع ایران در تشابه کامل با اوضاع جهانی آنروز و اوضاع چین آنروز است؟ بهیچوجه
 آیا در ایران حزب کمونیست با ارتش تودهای و مناطق آزاد شده وجود دارد؟ باز هم
 نه. می بینیم که پاسخ به تمامی اینها و دهها سؤال دیگر در زمینه قیاس اوضاع
 امروزی ایران و آنروزی چین منفی است. بنابراین روشن است که تجویز سیاست جبهه
 واحد ضد ژاپنی در ایران بهیچوجه مجاز نیست و تبعیت از آن در اوضاع ایران
 مفهومی جز آماده نمودن زمینه برای سازش با ارتجاع حاکم را ندارد. بدتر اینکه
 گردانندگان "ساحت" ضمن اساسی سه اصل حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن
 را نیز کاملا تغییر داده و فرمانبرداری بدون چون و چرا از قوانین و فرامین محدرضا
 شاهي را از آن درک میکنند. مائوسد و ن بروشنی تمام خاطرنشان میسازد: هر بار
 که سرسختان به حملات نظامی دست زنند باید آنها را با قاطعیت از بیخ و بن نابود
 سازیم" یعنی اینکه حزب کمونیست چین خود را نقشه فرمانبردار قوانین و فرامین
 گویندگان نمیگرد، بلکه در زمان حمله ارتجاعیون گویندگان و تلاش در برهم زدن جبهه
 واحد ضد ژاپنی، با سیاست ضت در مقابل ضت به آنها پاسخ میدهد. مائوسد و ن
 در این باره باز هم میگوید: "اینک که سرسختان ضد کمونیست گویندگان عودت به
 اجرای سیاست جلوگیری از فعالیت حزب کمونیست، تهدید حزب کمونیست و مبارزه با
 حزب کمونیست مشغولند و باین طریق برای تسلیم در برابر ژاپن زمینه میچینند، ما باید
 بر مبارزه تکیه کنیم و نه بر توصیه عمل کردن غیر از این خطای فاحشی است. از اینجست

خواه در زمینه‌های دیگر، خواه در زمینه سیاسی و خواه در زمینه نظامی، موضع ما اصولاً باید عبارت باشد از مقاومت قاطع و مبارزه قاطع در برابر کلیه قوانین و فرمان‌های تبلیغاتی و اعتراض‌های سرسختان ضد کمونیست. گویند آن که هدف آنها جلوگیری از فعالیت حزب کمونیست و تهدید حزب کمونیست و مبارزه با حزب کمونیست است. این مبارزه ما باید از این اصول الهام گیرد: حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن یعنی اصول دفاع از خود، پیروزی و مشارکت، بعبارت دیگر در زمان حاضر هر یک از صاف‌ها شخص باید خصلت دفاعی، محدود و موقتی داشته باشد. ما باید در برابر کلیه قوانین و فرمان‌ها، تبلیغات و اعتراض‌های ارتجاعی سرسختان ضد کمونیست با اتخاذ تاکتیک منت در مقابل منت بمبارزه برخیزیم (نیروهای ضد زاپنی را جسورانه گسترش دهید - تکیه از من) . می بینیم که رفیق مائوتسه درون بروشنی تمام خلق را حتی در زمان موجودیت جبهه واحد ضد زاپنی بهنگامیکه مرتجعین گویند آن سیاست "جلو-گیری از فعالیت حزب کمونیست، تهدید حزب کمونیست و مبارزه با حزب کمونیست" را لاجبانه به پیش میبرند و هدف بر هم زدن جبهه واحد ضد زاپنی را دارند "به مقاومت و مبارزه قاطع در برابر کلیه قوانین و فرمان‌ها، تبلیغات و اعتراض‌های سرسختان ضد کمونیست گویند آن" فرامیخوانند . اما در زمانیکه در درون ایران نه حزب کمونیست موجود است نه وحدت کارگران و دهقانان بوجود آمده نه مناطق آزاد شده وجود دارد، نه ارتش توده‌ای بوجود آمده است، نه وحدتی مشابه با جبهه ضد زاپنی وجود دارد و نمیتواند هم بوجود آید، در زمانیکه حکومت دست نشانده و فاشیستی محمد رضاهای هر حرکت مبارزاتی و آزادخواهی خلق را با گلوله و زندان پاسخ میدهد، کمونیست‌های میهن را هر روزه اعدام کرد میا در زیر شکنجه و زندان بشهات میرساند و یا بسپاه‌های قرون وسطایی می افکند، آری درست در چنین هنگامی گردانندگان "ساحت" کمونیست‌ها را بر انقلابیون میهن ما را به اطاعت از قوانین و فرامین حکومتی فرا میخوانند و بمنظور "موجه" جلوه دادن این حکم و فرمان ارتجاعی می‌نمایند نه تنها بیرونی از اصول حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن را که در شرایط کمونی جامعه ما قابل انطباق نیست تبلیغ میکنند، بلکه ضمن آنها را نیز بصورت زیر دگرگون جلوه میدهند: "حق داشتن یعنی اینکه خواستها و تمایلات توده‌ها را در چارچوب دایره قوانین موجود و فرامین و سنتها بعمل درآوردن . اندازه نگه داشتن یعنی اینکه مبارزه سیاسی و اقتصادی را از جهت دایره قوانین

موجوده فرامین و سنتهای اجتماعی بالا نبردن. سود جستن یعنی اینکه در هر یک از فعالتهایمان در تشکیلاتی تودهای، مبارزات روزمره اقتصادی و سیاسی، تنهاسا مهیار سنجش موفقیت و جمع آوری نیرو میباشد" (سند در مورد کار مخفی و علنی سپتامبر ۱۹۷۵). آیا تاکنیک مبارزه خلق میهن ما از جمله کمونیستهای ایران با رژیم فاشیستی و سرسپرده محمد رضاشاهی میبایست یا میتواند چنین باشد؟ بهیچوجه. این تنها تاکنیک کسانی است که از مبارزه ضد رژیم روی برتافتهاست ولی هنوز جسارت اعلام علنی و روشن آنرا ندارند. این تنها تاکنیک کسانی است که در حفظ مناسبات موجود استثنای و حفظ حاکمیت رژیم کونی منافع می بینند و بالاخره تاکنیک کسانی است که در انتظار رسیدن بوکالت و وزارت صبرشان بسر آمده است و تلاش دارند تودهای هر چه بیشتری را وجهالمعامله توافقاتی باحکوت کونی قرار دهند. این جماعت رذالت را تا بدانجا می رسانند که حق داشتن خلق برای مبارزه علیه حکومت سیاست شت در مقابل شت را بحق داشتن ارتجاع حاکم در مجبور نمودن خلق به اطاعت از قوانین و فرامینش و بااصلاح قول او در "تحقق" خواستها و تمایلات تودها " در این چارچوب تغییر میدهد. این جماعت بی - شرمی را تا بدانجا می رسانند که از خلق میخواهند پارا از دایره قوانین موجود و فرامین حکومتی فراتر نگذارند و بر حقانیت این حکومت صحه گذارد. این جماعت پشت پا زدن بمنافع خلق را تا بدانجا می رسانند که از انقلابیون میهن ما میخواهند فقط بسایر روزمره و اصلاحات در چارچوب قوانین و فرامین حکومتی بمانند باشند و آگاه، بسج و متشکل نمودن خلق را برای امر مقدس انقلاب و سرنگون ساختن سیستم اجتماعی و پوسیده کونی و ایجاد جمهوری تودهای ایران آینده بدست فراموشی ابدی بسپارند. برای اینکه بنهایت ارتجائی بودن این اراجیف گردانندگان "ساحت" روشنتر گردد خواننده را بقایسه تفاسیر این جماعت از حق دانستن، سود جستن و اندازه نگه داشتن با نقل قولهای آورده شده از مائوسدون رجوع میدهیم و تفاوت بیشتر در مورد راهی را که این جماعت در پیش گرفته زیراگانه توصیه کرده و تلاش دارند تودهای را نیز به آنجا بکشانند به آینده واگذار میکنیم.

"ساحت" و جنبش دانشجویی خارج از کشور

راستروی "ساحت" در جنبش دانشجویی خارج از کشور تا بدان حد رسوا شده است

که تصور می‌رود احتیاجی چندان به توضیح نداشته باشد. لیکن از آنجائیکه چگونگی برخورد باین جنبش یکی از اختلافات نویسنده با گردانندگان "ساحت" در تمام دوره فعالیت مجدد در آن سازمان بوده، ضروری است که بچند گوشه‌ای از آن اشاره کرد.

۱- جلوگیری از قاطع تر شدن مواضع

از زمانیکه جنبش دانشجویی خارج از کشور مورد حمله شد پدیده‌تر رژیم دست نشانده محمدرضاشاهی قرار گرفت و ارتجاع حاکم بر ایران برنامه‌ی تنها جم‌گستردهای را بر کفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی ریخت، گردانندگان "ساحت" به تکیه بر افتاده و بجای تکیه بر قاطعیت مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه به برنامه‌ریزی بر عقب نشینی پرداخته و نه تنها در پی جلوگیری از قاطعتر شدن مواضع کفدراسیون برآمدند بلکه حتی بسیاری از تشنه‌هایی نیز در جهت پائین آوردن سطح آن انجام دادند. یکی از این اقدامات جلوگیری از دقیقتر و قاطعتر شدن مواضع کفدراسیون جهانی در مشور آن بود. هنوز چند مدتی از اتمام کنگره دوازدهم کفدراسیون - کنگره‌ای که در آن تخفیف در مشی کفدراسیون بوجود آمد - نگذشته بود که گردانندگان "ساحت" اعلام داشتند: "کنگره قرار گذاشت با تنظیم مشور، محتسوی مبارزات کنونی جنبش را در شکل و جملات مناسبی که با واقعیت کنونی تطابق دارد در آورد، این خود مبارزهای بود با "مجب" رویهای گذشته در این زمینه" (سنده دانشجویی مارس ۱۹۷۱) و باز در همانجا "جریان کنگره دوازدهم بیشتر از پیش صحت رهنمود کار دانشجویی سازمان را نشان می‌دهد".

"واقعیت کنونی" چه بود که رهنمود گردانندگان "ساحت" تطابق با آنرا میخواست و "مجب" رویهای گذشته در این زمینه "چه بودند که صادر کنندگان همان "رهنمود" پرچمدار مبارزه با آن میشوند. "واقعیت کنونی"، اعلام غیر قانونی بودن کفدراسیون و حمله‌ی گسترده رژیم سرسپرده و فاشیستی شاه به کفدراسیون بود که هر فرد و گروهی سیاسی در چگونگی برخورد به آن آزمایش پس میداد. کسانی از این آزمایش چنان شرسار و رنگ باخته بیرون آمدند که برنامه‌های آشکار و پنهانی آنها برای همیشه بعنوان نمونه‌های منفی ثبت خواهد ماند. گردانندگان "ساحت" از اینجمله بودند. در آن زمان که ضرورت هر چه قاطعتر مبارزه کردن طلبیده میشد و هر چه برآتر نمودن مواضع کفدراسیون ضروری میبود، گردانندگان "ساحت" از پرچمداران پائین آوردن سطح مبارزات و مواضع جنبش دانشجویی شدند و حتی با پیشروی تمام

این عقب ماندگی و واژه خود را نیز تحت عنوان کاتب مبارزه با "چپ رویپسای گذشته" مثبت ارزیابی کردند. بهرم اینان "چپ رویهای گذشته" کوشش دانشجویی مبارز در قاطعتر نمودن مواضع کفدراسیون و محوری قرار دادن سرنگونی رژیم نسا ه در تبلیغات و فعالیتهای کفدراسیون و تشدید مبارزه ضد رژیم کفدراسیون بود که به مذاق گردانندگان "ساحت" خوش نمی آمد.

پس از تخفیف در مواضع کفدراسیون در سطح منشور آن، مبارزه برای قاطع نمودن آن قطع نشد. لیکن گردانندگان "ساحت" همیشه نقش ترمز کننده را در پیشبرد ایسن مبارزه ایفا میکردند. و بهنگام تشکیل کنگره سیزدهم کفدراسیون اعلام داشتند که: در صورت طرح منشور کفدراسیون، سیاست ما دفاع از مفاد فعلی آنست" (رهنمود دانشجویی نوامبر ۱۹۷۱). یعنی دفاع از همان مفادی که در آنها اشارهای به ضرورت مبارزه در جهت سرنگونی رژیم سرسپرده محمد رضائاهی نباشد. همزمان با این "رهنمود" درونی در "ستاره سرخ" مدعی شدند که "بر خورد واقعیتها" به جنبش دانشجویی خارج از کشور یعنی "تغییر وجهت بسط مبارزه صنفی کفدراسیون (شماره ۱۱). واقعا خیلی وقاحت میخوهد که کسی در یکی از ضروریترین زمان بسط و تشدید مبارزه سیاسی علیه رژیم محمد رضائاهی، خواهان تخفیف آن و "تغییر وجهت بسط مبارزه صنفی گرد"د. برای اینکه خواننده تصور نکند که این جملات داهیانها را اثر چرخش غیر ارادی قلم گردانندگان "ساحت" بر روی کاغذ آمد ماند ضروری است که بجمعیندی ایسن آقایان از جنگی پیشبرد "تغییر وجهت بسط مبارزه صنفی" توجه کنیم. در ماه مه ۱۹۷۱ در سنده کار تودهای چنین مینویسند: توسعه فعالیتهای هنری، ورزشی و تعاونی و کوشش در جلوگیری از برنامهای ماجراجویانه موفقیتهای رفقای ما در سال گذشته بود. "عجب موفقیتهایی بی نمونه ای!! کمبایستی در تاریخ برای همیشه ثبت گردند!!". درست در زمانیکه تودهای دانشجویی در بسیاری از واحدهای کفدراسیون بمنظور درهم شکستن تهاجم گسترده فائزمانی رژیم سرسپرده محمد رضائاهی مصما نمرتیا خاسته در مبارزهای سیاسی و توطئههای رژیم فاشیستی شاه را عقیم نموده و موفقیتهای سیاسی بدست میا رونده این جمعا بدنیال موفقیت در زمینههای "هنری، ورزشی و تعاونی" میدویدند و تلاش ناموفقشان را در جلوگیری از پیشبرد مبارزه قاطع سیاسی بعنوان "جلوگیری از برنامهای ماجراجویانه" به خورد طرفداران خود میدادند.

آری در همان حالیکه تودهای وسیعی از دانشجویان خارج از کشور خواهان قاطعتر

شدن مواضع کفشد راسیون میگردیدند، گردانندگان "ساحت" بجای اینکه بتوانند در راس جنبش قرار گرفته و با حرکت در پیشاپیش توده‌ها، آنها را رهبری صحیح نمایند باز هم به دیدن در پی آنها و با سر و دست از آنها انتقاد کردن ادامه دادند و باز هم در سندی دیگر بتاريخ نوامبر ۱۹۷۲ مدعی میشوند که بایستی "آنها را بلزوم حفظ محتوی منشور فعلی . . . قانع نمائیم" * می‌بینیم باز هم گردانندگان "ساحت" نقش ترمزکننده را در قاطعتر نمودن مواضع جنبش دانشجویی خارجبرعهده دارند . مبارزه علیه نظرات راست روانه در مورد جنبش دانشجویی در دوران "ساحت" نیز بالا میگردولی به نتیجه‌ای نرسید . در نوامبر ۱۹۷۳ رهنمود دانشجویی باز هم توصیه مشابه سالهای قبل را میکند و آن اینکه: "در رابطه با مسئله منشور و سرنگونی شرایط خاصی حکمفرماست . ما مخالف آوردن فرمول سرنگونی در منشور هستیم" * مبارزه توده دانشجویی برای قاطعتر نمودن مواضع کفشد راسیون در منشور آن شدیدی به پیش میروید * * * همزمان با رشد مبارزه نیروهای خلق علیه نظرات راست روانه "ساحت" در مورد جنبش دانشجویی، در درون این سازمان نیز مبارزه علیه راست رویهای گذشته و بمنظور تصحیح اشتباهات و کج رویها شدت می‌یابد و بالاخر مراسم روان درون "ساحت" در اوت ۱۹۷۴ مجبور شدند بیژن بزند که دارای نظرات راست

- * — در تنظیم این سند شرکت نداشتم . اختلاف بر روی موضع اتخاذ شده در این نقل قول از همان اوان فعالیت مجدد در "ساحت" با گردانندگان آن وجود داشت .
- * — در تنظیم این سند شرکت داشتم . لیکن مخالفت نویسنده با نظریه راست روانه فوق نتوانست مانع تصویب آن گردد .
- * * * — با وجودیکه در سطح جنبش دانشجویی برخی عناصر جامطلب تروتسکیست و ماهیتا راست رویا ماسکی دروغین بر چهره منظور فریب بخشی از توده‌های خواهان تغییرات در منشور کفشد راسیون و سوء استفاده از آنها برای رسیدن به اهداف پلیدشان درآینده — از جمله نقاشی چهره سوسیال امپریالیسم روس و دارو دسته خیانتکار کمیته مرکزی حزب توده — خود را بدروغ برای مدت زمان کوتاهی مدافع تغییرات در منشور کفشد راسیون نشان میدهند و قادر میگردند این بخش از توده‌ها را فریب داده و رهبریت آنها را برای چند صباحی در دست گیرند، لیکن مبارزه توده دانشجویی علیه رزم سوء استفاده‌های این عناصر، مبارزای بحق و برای پیشروی

روانه از جمله در زمینه پائین آوردن سطح سیاسی جنبش دموکراتیک در بخش خارج بود مانند * اما این با اصطلاح انتقاد از خود همانند انتقاد از خود کمیته مرکزی حزب توده در پانزدهم چهارم آن حزب بود که هیچگونه عداقتی در آن وجود نداشت. تکوین بعدی نظریات گردانندگان "ساحت" از انحرافات آنروزی به منسی بغایت ارتجاعی امروزی‌شان و نگاهی به چگونگی پیشرفت مبارزه درونی بر روی مواضع جنبش دانشجویی مبین این گفته است.

در اواسط سال ۱۹۷۲ زمانیکه همکاری مجدد با "ساحت" آغاز گردید، یکی از موارد اختلاف بر روی مواضع گردانندگان آن در مورد جنبش دانشجویی خارج از کشور بود. اشتباه تصور میکردم که این اختلاف در مباحث درونی حل خواهد شد. سیر بعدی اتفاقات درونی و رشد انحرافات آنها نشان داد که اختلاف برانطباق بیشتر از آن چیزی است که در ابتدا تصور میشد. با اینکه قرار گردیده بود بحث بر روی مواضع در مورد جنبش دانشجویی به بحثی عموم سازمانی تبدیل گردد، به انواع حیل از انجام آن جلوگیری میکردند. تا اینکه بالاخره پس از دو سال در زمانیکه بر اثر فشارهای زیاد درونی و بیرونی مجبور شد ندهد بیزند که دچار "برخی نظرات راست‌روانه از جمله در زمینه پائین آوردن سطح سیاسی جنبش دموکراتیک در بخش خارج" (اوت ۱۹۷۴)

بود مانند حاضر به تبدیل این اختلافات به بحثی در سطحی محدود شدند. هدف از این بحث پس از صوبه فوق، یافتن جنبه‌های دیگر راست‌روی و توافق بنظر تصحیح در آنها بود، که هم بحث درونی محدود و هم هدف از آنرا، بدست فراموشی!! سپردند. همزمان با صوبه بالا که در یکی از بالاترین ارگانهای سازمانی مجبور به تسنن دادن بدان شده بودند، قرار گردید مقاله‌ای در سطح نشریاتی آورده شود و وظیفه نوشتن آن بر عهده نویسنده گذارده شد. نتیجه مقاله‌ای است که در شماره ۹ ستاره سرخ (اکتبر ۱۹۷۴) تحت عنوان "در باره جنبش روشنفکران" درج گردید. در بخشی از مقاله تهیه شده به کفدراسیون و ضرورت دقت نمودن منشور آن در مواردی از جمله برخورد قاطع به حاکمیت طبقات ارتجاعی و امپریالیسم و محوری قرار دادن سرنگونی رژیم وابسته و فاشیستی کونی در فعالیتها و تبلیغات کفدراسیونی، اشاره شده

* — این صوبه با اکثریت آراء و نه به اتفاق آراء گذرانده شد. پیشنهاد این صوبه از جانب نویسنده در آن نشست داده شده بود که با تغییراتی بصورت فوق‌نظرسید

بود که در جلسای در غیاب نویسنده، تصمیم به حذف این بخش تحت عنوان کجسود جا و موکول نمودن به شماره بعد میگيرند. و پسرز آنهم ديگر مقالای آورده نشد. بهانه اينبار آنها، موکول نمودن درج مقاله در باره کفدراسيون به خاتمه بحث دروي بود. اما در همان حالیکه بحث دروني محدود و معناويين گوناگون از جمله جمع آوري اسناد گذشته سازمانی به تأخير انداخته ميشود، تبليغ نظريات راست روانه بالا میگرفت. بهنوعاً نمونه در حالیکه در اکتبر ۱۹۷۵ - پسر از یکسال و دو ماه - هنوز بحث محدود دروي قرار گذاشته شده، براه انداخته نشده و ماه بماه به تعويق انداخته ميشود، نظریسه راست موجود با در دست داشتن قدرت درون سازمانی، بخشنامه بدنبال بخشنامه صادر میگردد که از جمله: "ما بر روی مشير کنگره ۱۶ کلیه انتقادات خود را کماکان داریم و در آینده حق مبارزه جهت تغيير آنها برای خود حفظ میکنیم" ** خواننده توجه دارد که نظر این آقایان مبارزه در جهت تکميل مشير شانزدهم کنگره کفدراسيون بدانصورت که در افواه شایع کرده بودند نیست بلکه "مبارزه شان در جهت تغيير آن" است. بهر صورت این بحث محدود دروني تا زمانیکه در "ساحت" فعالیت داشتیم براه نیفتاد و هنوز "جستجوی" اسناد سازمانی در دستور کار بود. در آن هنگام تنها بخش کمی از آنها در اختیار شرکت کنندگان در بحث قرار گرفته بود و بیشتر آنها که چه بسا میتوانند انحرافات عمیقتر را داشته باشند، در اختیار گذاشته نشده بودند. در اینکه بعداً بر سر این بحث محدود دروني چه آمد اطلاعی ندارم و اهمیتی نیز در بررسی از منی دانشجویی امروزی "ساحت" ندارم. آنچه که روشن است اینک نه تنها صوبه اوت ۱۹۷۴ دقیقاً نشد، بلکه منی دانشجویی امروزی "ساحت" حکایت از زیر پا نهادن کامل آن صوبه و برتاب عمیقتر شدن انحرافات گردانندگان آن میکند.

* - این مقاله از آنجائیکه خلاف مواضع گردانندگان "ساحت" بود، بعداً مشمول سانسور آنها شد و در جزوه "هفت سان ستاره سرخ" آورده نشده است در حالیکه مقالات با نظريات کاملاً راست رونه در مورد جنبش دانشجویی، از جمله مقاله مورد بحث "ستاره سرخ" شماره ۱۶ زینت بخش آن جزوه شده اند.

** - در تنظیم این سند شرکت نداشتیم. با نظر فوق نیز که اختلافی قیعی بطولف وزیر پا نهادن صوبه اوت ۱۹۷۴ بود، مسلم است که نمیتوانستیم توافق داشته باشیم.

۲- چرخش سراسر تحت عنوان مبارزه با "چپ" روی

چرخش به راست روی که گردانندگان "ساحت" از اوایل سالهای ۱۹۷۱ بدان آغاز کردند تنها به جلوگیری از قاطعتر شدن مواضع کفدراسیون در سطح مشورآن خلاصه نشد. این راست روی تبلورات روشن و مشخص خود را در سطح فعالیت‌های عملی نیز پیدا نمود. علم زنده مبارزه با "چپ روی" مستمکی بود در دست گردانندگان "ساحت" برای اینکه بتوانند طرفداران خود را به راست روی وادارند. درست در زمانیکه پس از اعلام غیر قانونی بودن کفدراسیون توسط رژیم فاشیستی شاه، ضرورت مبارزه عملی هرچه قاطعتر و وسیعتر توده‌های دانشجویی خارج از کشور علیه رژیم محمد رضا شاهی محسوس و لازم بود، گردانندگان "ساحت" چنین رهنمود میدهند:

"از اوضاع چنین بر می‌آید که در سال آینده فشار رژیم و دولتهای خارجی به کفدراسیون تشدید خواهد یافت. ارائه سیاست ماجراجویانه و فعالیت جدا از توده‌های شرایط مقاومت را برای کفدراسیون ناصاعد خواهد نمود. برای اینکه بتوان در مقابل حملات احتمالی رژیم مقاومت کرده برای اینکه بتوان کفدراسیون را استحکام بخشیده بدون شک باید هنوز دست به عقب نشینی فعال زد" (نوامبر ۱۹۷۱).

آری این چنین بود سیاست گردانندگان "ساحت" درست در زمانیکه صفوف کفدراسیون هرچه وسیعتر میشد و روند مبارزات خلق در درون کشور تأثیرات مثبت خود را بر خارج از کشور نیز نهاده و جوانان بیشتری به کفدراسیون روی می‌آوردند و توطئه‌های رژیم محمد رضاشاهی یکی پس از دیگری نقش بر آب شده و دچار شکست میگردد. درست در زمانیکه می‌بایستی قاطعانه به پیشبرد و سایر توطئه‌های رژیم شاه مهربالیستها را نیز عقیم نهاد، درست در زمانیکه زمان پیشروی و حمله هرچه کوبنده‌تر بر رژیم بود، آری در چنین زمان گردانندگان "ساحت" فرمان ادامه محقق نندیشی با اصطلاح فعال خود را صادر میکنند و میخواهند که طرفدارانشان از مبارزه عملی ضد رژیمی یعنی بقول آنها "سیاست ماجراجویانه" دست بردارند. باز در همین مورد در سند دیگری از همان سال میخوانیم: "این سبک کار یعنی آکسیون بخاطر آکسیون و یا آکسیون بخاطر مبارزه سیاسی حاد و رودر روی رژیم در شرایطی که ما مبارزه میکنیم، سبک درستی نیست". اگر قرار باشد یا قرار میبود که آکسیون بخاطر آکسیون گذارده شده مسلم است که نتیجه‌ای در بر ندارد اما مسئله اساسی گردانندگان "ساحت" این نبوده و نیست بلکه مسئله اساسی آنان "آکسیون بخاطر مبارزه سیاسی

حاد و رودر رو با رژیم^۲ است. و درست این همان چیزی است که فرمان فرار از آنرا تحت عنوان فریبنده محقق نشینی فعال^۳ یا "مبارزه با چپ روی" صادر میکنند. در همان زمانیکه این آقایان با پیشروی تمام این فرمان فرار از مبارزه رودر رو با رژیم شاه رادر خارج از کشور صادر میکردند، کارگران رزمنده میهن ما حماسه‌های کاروانسراسنگی و روشنفکران انقلابی حماسه سیاهگل را در مبارزه رودر رو با رژیم فاشیستی محمد رضا شاهی می‌آفریدند و دانشجویان رزمنده درون کشور، صحن دانشگاهها را به سنگر مبارزه رودر رو با رژیم منفور پهلوی تبدیل کرده بودند. در خارج از کشور نیز دانشجویان مبارز بر شدت مبارزه ضد رژیمی و ضد امپریالیستی می‌افزودند و خارج از اراده گردانندگان "ساحت" بسیاری از طرفداران صادق و مبارز آن سازمان دستور عقب نشینی را مراعات نکرده و بمبارزه ضد رژیم ادامه میدادند. آری، در چنان زمانیکه هر انسان مبارزی به درستی به مبارزه قاطع رودر رو با رژیم فاشیستی و سرسپرده محمد رضا شاهی برانگیخته میشد و رژیم شاه چه در داخل و چه در خارج از کشور رمانده ترانزیشن میگردد، دستور تحریم مبارزه سیاسی حاد و رودر رو با رژیم از جانب گردانندگان "ساحت" صادر میشود. بر این اقدام بیشترمانه چه نامی میتوان نهاد؟ مسلماً خواننده نام مناسبی را برای آن تعیین کرده است.

بهمان اندازه که مقاومت گردانندگان "ساحت" در برابر قاطعتر نمودن مواضع کفدرال سیون در منشور آن افزایش می‌یابد، بهمان اندازه هم شدت فرمان کتاره گیری بسه طرفدارانشان از مبارزه قاطع ضد رژیم فزونی می‌یابد. در "سند دانشجویی" نوامبر ۱۹۷۲ مینویسند: "در دفاع از کفدرال سیون که با توجه به تشدید فشار رژیم و ارتجاع خارجی در سال آینده، بخش مهمی از فعالیتهای دفاعی را تشکیل خواهد داد باید با تشدید مبارزه و وارد شدن در آکسیونهای ماجراجویانه و حساب نشده مخالفت کنیم. سیاست ما در این مورد متحد کردن وسیعترین نیروهای داخل و خارج از کفدرال سیون برای مبارزه وسیع و یکپارچه علیه تفییقات موجود است" (تکیه از من). بدین ترتیب اولاً دفاع از مبارزات خلق در درون کشور و مبارزه علیه رژیم در تمام زمینها بخصوص در مورد جنایات و خیانتهایش نسبت به خلق مبارز درون کشور مسئله درجه دوم یا چندم تبدیل میشود، ثانیاً دفاع از کفدرال سیون کد سطح عام گوشه بعنوان "بخش مهمی از فعالیتهای دفاعی" ادعا میگردد، در زمان طرح سیاست مشخص یکباره از دستور کار برداشته شده و به مبارزه علیه تفییقات تخفیف پیدا

میگند و ثالثاً با تشدید مبارزه که ضرورت فراوان داشت و هم چنان دارد مخالفت بعضی می‌آید. می‌بینیم که چاقی تکثیر "چپ روی" را اینبار "بصورت" آکسیونهای ماجرا-جویانه" برداشته‌اند تا در زیر علم ژنده حمله به آکسیونهای ماجراجویانه و حساب نشده " مخالفت خود را با تشدید مبارزه" جا بیاندازند، که این چنین هم کردند. در اینکه نیاستی به آکسیونهای حساب نشده و ماجراجویانه پناه برد شکی نیست. ولی تحت عنوان حمله به چیزی موهومی تلاش در مخالفت با تشدید مبارزه " نمودن واقعا و قاحت غیر قابل تصویری می‌خواهد. به‌منظور جلوگیری از طولانی شدن طلب تنها بذکر یک نمونه دیگر اکتفا میشود. یکی از کارهای برجسته "ساحت" در مورد فعالیتهای فد رژیمی گفت‌و راسیون در سالهای پیش چنین نظر میدهند: "جنشش تودهای خارج از کشور در سالهای اخیر در اثر چپ رویهای زیاد تا حدودی تحلیل رفته است. این چپ رویها بشکل گذاشتن آکسیونهای متادبی و تکراری در عرض مدت کوتاه بدون آمادگی قبلی و تند کردن آتش فعالیتهای جلوگیری از تحصیل دانشجویان و توجه نکردن بسایر صنفی آنها بروز کرده است" (اواخر ۱۹۷۳). باز هم چاقی تکثیر "چپ روی" مستسکی است برای جلوگیری از رشد مبارزات فد رژیمی و ضد امپریالیستی که فد راسیون. بزم گردانندگان "ساحت" بایستی از تشدید کردن آتش فعالیتهای جلوگیری و به تخفیف مبارزه حتی تا حدود تعطیل کردن آن پرداخت و در عوض " بسایر صنفی" توجه نمود. و بزم آنان "سایر صنفی" نیزه تنها جدا از مبارزه سیاسی هستند، بلکه در سطح "صرف چای و شیرینی مجانی"، شنیدن "موسیقی ایرانی" و قرائت "نقط شماری" خلاصه میگردند و خیلی هم که بالا گرفته شود "بحث کوچک" بعنوان تگه جنسی انجام خواهد گرفت (جملات درون گیومه از ادا منوشته کادر مذکور است).

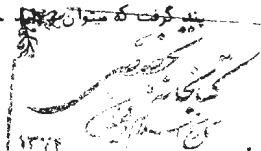
۳- گیت همه چیز کیفیت هیچ چیز

"فالبها اتفاق می‌افتد که تودها از ما جلو می‌افتند و علاقه شدیدی به پیشروی دارند" حال آنکه رفقای ما، چون نمیتوانند آنها را رهبری کنند، بدنبال برخی از عناصر عقب مانده می‌روند و نظرات آنها را منعکس میسازند و بالاتر از همه نظرات آنها را اشتباهها بجای نظرات تودهای وسیع میگیرند" (مائوسه ون در باره دولت ائتلافی، "بدنبال برخی از عناصر عقب مانده" رویدن سالهاست که به سیاست گردانندگان "ساحت" تبدیل شده است. "سازمان دریافت که با توسعه پیوند تودهای ازبائین

و حرکت از خواسته‌های عینی وسیع‌ترین توده‌ها چه در جنبش دانشجویی و چه در بین توده‌های نیمه متشکل و غیرمتشکل باید بتوانند با تکیه بر توده‌های حل‌ساییل و مشکلات خود برآید" (سند کار توده‌های دانشجویی ۱۹۷۱). اگر این جملات را "ساحت‌ها" بصورت عام گوئی فوق می‌آورد و برنامه برای چنین سیاستی را ارائه نهد ادشاید تا حدودی می‌توانست برای افرادی ستولاتی در مورد منظور "ساحت" از "حرکت از سطح خواسته‌های عینی وسیع‌ترین توده‌ها" و غیره بپوچد آورده و در ضمن راه فراری برای تفسیرهای متعدد را بازگذارد. بگذریم از اینکه همان جمله "حرکت از سطح وسیع‌ترین توده‌ها" بنحویه خود گویای سیاست رفرفرمیستی "ساحت" است و باز هم جا- یگزیی اصل صحیح "توجه به سطح توده‌ها" شده است. و اما توجه کنیم به برنامه‌های که بنظور جلب توده‌های دانشجویی در همان سند ارائه می‌دهند: "برنامه بسط و توسعه کلیه اشکال فعالیت که می‌تواند با با وسیع‌ترین این توده‌ها متحد کرده و این توده عظیم را به فعالیت در جهت تحقق خواسته‌های عادلانه خود بکشد. تجزیه سال گذشته نشان داده است که فعالیت‌هایی از قبیل تشکیل صندوق تعاونی، گروه کمک به تازه‌واردین، کلاسهای درسی، گروههای ورزشی، گروههای سرود و تانسر، ترتیب جشنها، گردشهای دسته جمعی و علمی، تشکیل کتابخانه، بسیج توده‌ها برای احقاق حقوق صنفی خود در محله‌های تحصیلی شان، اشکال مناسبی برای تشکیل و به فعالیت کشیدن توده‌هاست". عجبا! تمام اینها "اشکال مناسب" هستند ولسی افتراگرهای همه جانبه سیاسی رژیم سرسیرده محمد زه اشاهی، افشای همه جانبه امپریالیستیهای غربی و سوسیال امپریالیسم روس، افشای خائنین کمیته مرکزی و تسرو- تسکیستها، سازماندهی مبارزات ضد رژیم و شرکت دادن توده‌ها در آنها، پشتیبانی همه جانبه از مبارزات خلق در درون کشور، پشتیبانی بی شائبه از جنبشهای آزادیبخش و دهها و دهها امکانات مشابه دیگر هیچکدام "اشکال مناسب" نیستند و بنا بر نظر گردانندگان "ساحت" نه "خواسته‌های عینی وسیع‌ترین توده‌ها" میباشند و نه "می‌تواند با با وسیع‌ترین این توده‌ها متحد" کند. نه آقایان، خواسته‌های اساسی توده‌های وسیع دانشجویی اینها نیستند که شما بر شمرده‌اید و حاضر هم نیستید که قدمی از آن عقب‌نشینید. دانشجویان مبارز میهن ما و همچنین دانشجویان ایرانی خارج از کشور خواست سرنگونی رژیم محمد رضاشاهی و قطع کامل نفوذ امپریالیستیها را دارند. آنها میخواهند که ایرانی مستقل و آزاد بر روی خرابه‌های

سیستم پیوسیده و ارتجاعی کنونی بنا گردد که در آن نه از استثمار و نه ستم و نه امپریالیستها و سلطنت خیری باشد. آنها میخواهند که جمهوری دموکراتیک ایران آینده با تکیه بنیروی لایزال زحمتگسنان، همین ما را به سوی پیشرفت و تعالی رهنمون گردد. اگر هنوز بخش بزرگی از توده های دانشجویی خارج از کشور را می بینیم که تشکل سیاسی نیافتاده نه بدانعلت است که چون به خواسته های صغی آنها از جمله آنچه که شمارش مرد ما بد توجه نشد است بلکه اساساً از آن روست که در جهت سیاسی کردن آنها کفکاری شده است.

باری بنظر گردانندگان "باحث" کمیت همه چیز است و کیفیت هیچ چیز. سزعم اینان بدین علت بایستی چنان سیاست و برنامه های تنظیم نمود که کمیتی هر چه بیشتر از توده های عقب مانده راه بدون ارتقا، دادن آگاهی آنها و در برگرفت و برای رسیدن بدین هدف باید کیفیت سیاسی را تماماً فدا نمود و آنهم تا آن حد که اگر کفدراسیون تا حد یک گلوب رقص و برنامه های فکاهی عقب بنشینند، اشکالی ندارد. کادر برجسته های "که تا کنون از نظریات "گرامشایس" در چند مورد استفاد مهای نمونه وار!! کرده ایم در این مورد "تجربشخصی" خود را" از شهری که در آن بوده" بصورت زیر در اختیار ما میگذارد. بایستی در نظر داشت که مشابه همین تجربه را هم نظرانش نیز در جاهای دیگر داشته اند. و اما جمع بندی این کادری هتای!! "باحث": "در ابتدای فعالیت عدای جوان کوشش کردند که کارها را بدست گیرند و مبارزه را بهتر از قدیمی ها به پیش برند. کوشش آنها با برگردار کردن جلسات وسیع که در آن جای و شیرینی جانی داده میشد، موسیقی ایرانی گذاشته میشد و هر ۱۴ روز یکبار بریا میگردد، با موفقیت روبرو شد. در این جلسات فقط شمصری خوانده میشد و بحث کوچکی انجام میگرفت، هنگامیکه این جوانان پس از مدتی خسته شدند و تحت تاثیر افکار عمومی آن زمان به سریعتر رشد دادن این جمع در جهت سیاسی کردن آن دست زدند، اگر افراد پراکنده شدند چون از کارهای سیاسی بالاتر از آگاهی خود مینرسیدند". این کادر دانا!! و دوراندیش!! همین چنین نتیجه میگردد که: "من معتقدم اگر از سطح آگاهی توده ها حرکت نشود و قدم بقدم به پیش رویم حتما خواهیم توانست افراد بیشتری را در برگیریم". و برای رسیدن هر چه زودتر به چنین هدفی، این رهنمود داهیانیه!! را میدهد: "از این تجربه باید باید گرفت که میتوان با جنبش دانشجویی را بشکل صحیح خود هدایت کرد و نه



آنکه آنرا با سازمانهای سیاسی اشتباه نمود. بنابراین باید با صبر و حوصله به نو-سازی کفدراسیون از زیر و آهسته و آرام، بی سرو صدا بپردازیم. برای این تجربه، جمع‌بندی و رهنمود کادر مذکور نیابستی تنها از اینجست که نشانهای از بلاهت و جهالت کامل او از مایل سیاسی است اهمیت فائل شده بلکه اساساً از این جهت مورد توجه و اهمیت قرار گیرد که این کادر بر جسته!! سیاست و برنامه گردانندگان "ساحت" را پزبان ساده و فرموله، بیان میکند و از همین رو نیز دیگر تنها یک کادر ساده نیست بلکه ترفیع مقام هم یافته است. تصور می‌رود که مطالب نقل قول فوق آنقدر گویا و روشن باشند که احتیاجی به هیچگونه توضیح ندارد.

۴- یک مقایسه

دو نقل قول دیگر را با هم مقایسه کنیم: نقل قول اول؛ "منی کفدراسیون بعنوان یک سازمان توده‌های، چپ‌روانه و سکاریمیستی و ماجراجویانه است. . . این چپ‌روی، سکاریمیسم و ماجراجویی هم در شکل سازمانی و کار سازمانی و هم در شعارهای سیاسی و عمل سیاسی بروز می‌یابد". نقل قول دوم: "سیاستهای ماجراجویانه‌ای که در کفدراسیون اعمال میشود، باعث انفراد فعالین و لو رفتن آنها میگردد. . . بعلت سیا-ستهای ماجراجویانه و سکاریمیستی و از بالا، نمیتوان از جنبش توده‌ها در خدمت به انقلاب ایران بهترین بهره را گرفت". این دو نقل قول با وجود ضمون و برداشت یکسان از کفدراسیون از یک منبع نبوده بلکه از دو مرجع گوناگون میباشند. اولی از نشریه "بازهم ما و کفدراسیون" متعلق به دارودسته ارتجاعی کیانوری- اسکندری. این سسگان شکاری بر قدرت روس است و دومی از گردانندگان "ساحت" میباشند که بعنوان "رهنمود کار توده‌های" به هواداران خود هدیه کرده‌اند. آیا این تشابه ضمون، تشابه برداشت و همچنین تشابه رهنمود میتواند اتفاقی باشد؟ تصور نمی‌رود. هر چند دارودسته خائن کمیته مرکزی حزب توده بعنوان چوبدست تزارهای نون روس عمل میکند و هرچه لوطی این بگوید انجام میدهد و گردانندگان "ساحت" را بندی تشکیلاتی با بانسند برزنف نیست، ولی این هم نظری آنها میباشستی یک آبخشور فکری مشترک داشته باشد و آنها هم همانا رفوعیمیم، راست اندیشی و راست گرائی است. شاید گردانندگان "ساحت" زبان به اعتراف بکشایند که گویا تفاوتی بین نظر آنها و دارودسته ضد خلقی کمیته مرکزی حزب توده در مورد منی حاکم بر کفدراسیون در سالهای مورد بحث وجود دارد و آن اینکه در نقل قول اولی از منی کفدراسیون دومی از سیاستهای

کفدراسیون صحبت در میان است. هر چند که تفاوتی بین این دو وجود ندارد. چون اگر مجموعه سیاستها ماجراییانه باشد بناچار شیء همی نیز آنچنانستطیکسن بنظرم بستن راه فرار بر این جماعت، به نقل قول دیگری از زبان آنها در باره کفدراسیون توجه کنیم؟ این سازمان بعلمت نقطه 'چپ روانه' غالب در آن دست به فعالیتهای میزند، که نمی تواند توده های وسیع دانشجویی را در برگیرد (همان ماخذ).

اما چند کلام هم در مورد رهنمود مشترك هر دو جریان به جنبش دانشجویی، همان طوری که در صفحات قبل آورده شده برنامه "ساحت" در مورد جنبش دانشجویی عبارت بود از اینکه: "فعالیتهاى از قبیل تشکیل صندوق تعاونی، گروه کلمه تازه واردین، کلاسهای درس، گروههای ورزشی، گروههای سرود و تاتره ترتیب جشنها، گردشهای دسته جمعی و علمی، تشکیل کتابخانه، بسیج توده ها برای احقاق حقوق صنفی خود در محلهای تحصیلاتشان، اشکال مناسبی برای تشکک و فعالیت گیدن توده ها است". دارودسته کمیته مرکزی حزب توده در جزوه "مازم ما و کفدراسیون برنامه مشابه زیرا میدهد: "باید کوشید اشکال تازه و تازه برای تجمعهای اجتماع صنفی و فرهنگی، هنری، ادبی و ورزشی و نظائر آن پیدا کرد. شرط نخستین و اصلی در این زمینه آنست که بتوان بخش بزرگی از توده دانشجویی و سایر ایرانیان خارج از کشور را به این تجمعها جلب کرد". می بینیم که هر دو یک چیز را میگویند. نمونههایی که گردانندگان "ساحت" زد مانند در تمام اشکال "تجمعهای" پیشنهادی دارودسته کیانوری - اسکندری می گنجد. این تشابهات بسیار در ضمن نشان دهند آنست که گردانندگان "ساحت" هر چند که در حرف از رفرمیسم و اپورتونیسم تاریخی حزب توده که با وجود تفاوتش با خیانت طی امروزی دارودسته کمیته مرکزی ضربات سنگینی بر جنبش ما وارد ساخته و آنرا به شکست گشاید، "انتقاد" میکند ولی در عمل چنان بندهای محکم آنها را باین رفرمیسم و اپورتونیسم تاریخی بسته است که باز حد تصور بدر میبندد. و بصدای شعر: پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت - ناخلف باشم اگر من به جوشی نرفوزم، نه نیت بریدن از آن بندها را دارند و نه توانائی اش را. برعکس آنچه که بیشتر توجه را جلب میکند آنستکه این بندها چنان گرهائی گشوده نندنی را بدر گردن آنها بوجود آورد مانند که آنان را بسوی فرجائی تاریک و خطرناک - که تشابهات فراوان با فرجام دارودسته کمیته مرکزی دارد - سوق میدهد.

"ساحت" و خائنین

تا زمانیکه مبارزه طبقاتی وجود دارد، همیشه یافت خواهند شد عناصریکه به امر انقلاب و خلق خیانت کرده و راه ارتداد را در پیش گیرند. لیکن به صرف امکان یافت شدن چنین عناصری نمیتوان و بهیچوجه جایز نیست که از شکافتن علل و ریشه های بروز این یا آن خیانت و ارتداد و آنهم نه فقط در عام کوش بلکه بصورت مشخص ایا روزید. هرگاه در یک تشکل سیاسی خلقی، فردی راه خیانت را در پیش گیرد، ضروری است که در اسرع وقت از نظریات و سیاستها و پیشنهادات این عنصر در زمان پیش از خیانتش ارزیابی دقیق گردد و سبک کاره، چگونگی انجام وظایف سیاسی وزندگی و خصوصیات شخصی اش در همان زمان به زیر ذربین کشیده شود. نتیجه چنین بررسی ای را نیز بایستی در اختیار کلیه اعضا، طرفداران آن تشکل و هم چنین سایر مبارزین قرار داد.

اما گردانندگان "ساحت" را با این اصل اساسی برخورد به خائنین و حتی آموختن از این نمونه های منفی، کاری نیست. آنها در هر بار که خائنی از میان شان برهنگت تنها با شعار دروفین آموختن از نمونه منفی بمیدان آمدند و بالاخره هم هیچگاه روشن نساختند که از آن نمونه منفی، بصورت مشخص چه میباید آموخت تا حتی با کوچکترین ضعفهای سیاسی و شخصی نیز بمنظور جلوگیری از رشد آنها و منتهمی شدن به خیانت، مبارزه قاطع گردد. استالین میگوید: "هرگز از چیز کوچک چشم پوشید، چون از خرد است که کلان برمی خیزد". در مورد گردانندگان "ساحت" بایستی گفت که بررسی ضعفهای خرد سیاسی و شخصی و اادگان پیشگیشان، آنها حتی به بررسی ضعفهای بزرگ این عناصر و در یک کلام به هیچ ضعفی از آنها برخورد نکردند و هر بار نیز کاملاً طلبکار، هم از اعضا و طرفداران خود و هم از سایر مبارزین، باقی ماندند.

پارسانژاد از اعضا رهبری "ساحت" به خلق و آن سازمان خیانت کرده، اما هیچگاه کلامی در یکی از نوشته های "ساحت" در مورد ضعفهای سیاسی و شخصی این عنصر نیامد. این خائن در نزدیکی فتردهای با رهبری و کادرهای آنزمان "ساحت" قرار داشت و در نتیجه، بیان از ضعفهای متفاوت این عنصر بر مراتب بهتر میتوانستند جمع بندی کنند و میبایست هم این کار را میکردند که انجام ندادند. در عوض آنچه که انجام گرفت تنها میتوانست کمدی آموختن از نمونه منفی باشد. اعضا و طرفداران

"ساحت" مجبور گردیدند که در طرد خیانت و وادارگی نظر دهند، تا بزعم گردانندگان "ساحت" از آنها بازخواست شده باشد که چرا خیانت پارسانزاد میبایستی محکوم گردد. و به این ترتیب بود که باصطلاح "جنبش تودهای طرد و انتقاد تسلیم طللی" و "بازره ایدئولوژیک وسیعی برای طرد و انتقاد تسلیم طللی" (ستار صرخ شماره ۳) پدید آمد. و بالاخره گمانیکه در نزدیکی فشرده با پارسانزاد قسار داشتند، روشن نساختند که چه ضعفهای سیاسی، تئوریک و شخصی سبب خیانت آن عنصر گردیدند و بالاخره انحرافات او در زمان عضویتش در رهبری "ساحت" چه بودند. آن باصطلاح "جنبش تودهای طرد . . ." آنروزی تماما بدان خاطر بود که گردانندگان "ساحت" از پاسخگویی به علل و زمینههای خیانت پارسانزاد فرارکنند. هنوز چند سالی نگذشته بود که لاشائی مرتدی یکی دیگر از رهبران "ساحت" به ضجلاب خیانت در غلتید. گردانندگان "ساحت" باز هم از اعضا و هواداران آن سازمان خواستند که در تقبیح خیانت و وادارگی نظر خود را ابراز دارند. لاشائیی خائن در زمان فعالیتش در "ساحت" در فشردهترین ارتباط با برخی از کادرهای آن سازمان قرار گرفته بود و ضروریترین اقدامی که در طرد تسلیم طللی و آمویش از نمونه ضعیفی توانست انجام گیرد، همانا جمعیندی این افراد از کلیه ضعفهای گوناگون این عنصر خائن بود*. باز هم چنین اقدامی نگردید. اگر بهنگام خیانت پارسانزاد نظریات اعضا و هواداران "ساحت" در باره تقبیح خیانت و وادارگسی در سطح "ستار صرخ" بچاپ رسیده، ایستار این عمل هم انجام نشد. تنها دو مقاله عام گوئی در "ستار صرخ" آورده شد، با اینکه در آن موقع اصرار بر آن داشتیم که در این مقالات میبایستی ضعفهای سیاسی، تئوریک، تشکیلاتی، سبک کاری و اخلاقی و غیره لاشائیی

* — در حدود دو سال پیش ورقهای بی نام و نشان پخش گردیده است که ادعای چاپ بخشنامه "ساحت" را در مورد لاشائیی خائن داشت. از آنجائیکه بخشنامه "ساحت" در باره لاشائیی خائن را دریافت نکرده و نخواند، ما هم زیرا در آن هنگام بعلمت اعزام ایران بودن ارتباط حوزه ما، ندانستیم و بعدا نیز که بعلمت اطلاع آن خائن از مشخصات من گردانندگان "ساحت" دستور تشکیلاتی ماندن در خارج را بمن دادند، و مجددا در این دیار ادامه کار سازمانی داده شد، آن بخشنامه در اختیار من قرار نگرفت و در نتیجه راجع به صحت یا کذب آن بخشنامه هیچ اظهار نظری نمیتوانیم.

خائن موشکافی گردیده و در مقالات بنامها برخورد شود، لیکن کسی از گردانندگان "ساحت" در خارج تن بدین اقدام ندارد. نویسنده در تنظیم یکی از مقالات دست داشت و بصراحت تمام باید اذعان کرد که چیزی جز عام گوئی، تحویل خواننده داده نشده است. و بالاخره هیچ ارزیابی‌ای از نظریات و خصوصیات آن عنصر که سبب در غلتیدن‌اش به جنلاب خیانت شده‌اند، در اختیار اعضا و هواداران "ساحت" قرار گرفت و نه در اختیار سایر مبارزین گذارده شد. چند ماهی پس از ارتداد لاشائی خائن، جمعیتی مختصری از رفیق شهید واعظ زاده در مورد برخی ضعفهای آخرین روزهای فعالیت آن عنصر خائن در "ساحت" به رهبری خارج رسیده که مطالعه آن از سطح رهبری خارج و چند کادر دیگر فراتر نرفت و حتی اعضای ساده سازمان و بسیاری از کادرها نیز از آن بی اطلاع باقی ماندند؛ تا چه رسد به مبارزین دیگر. از آنجائیکه رفیق شهید واعظ زاده فقط مدت بسیار کوتاهی در آنزمان در تماس با لاشائی بود، مسلم است جمعیتی مذکور نیز نمیتوانست همه جانبه باشد و رفیق خود بدین مسئله اشاره کرده و از رهبری آنزمانی خارج خواست نمود که جمعیتی همه جانبه از جانب اینان انجام گیرد. امریکه البته هیچگاه انجام نگرفت. بدانعلت که این جمع بندی را در اختیار ندارم و از جمله اسنادی است که پس از مطالعه میبایستی پس داده میشد (و معلوم نکردند چرا) مراجعه به آن امکان پذیر نیست. از آنجائیکه شخصا در هیچ برخورد یا تماس و آشنائی تشکیلاتی در مدت فعالیتیم در "ساحت" بسا لاشائی مرتد در نیامده بود، لذا قادر به بررسی ضعفهای مشخص آن عنصر نیز نیستم. ذکر دو سه مورد از ضعفهای شخصی آن عنصر خائن که توسط یکی از کادرهای نسبتاً آشنا به روحیات و خصوصیات و ضعفهای او بیان میگردد - البته در سطح کاملاً محدود و دو سه نفری و به گوش سایر کادرها، اعضا و طرفداران "ساحت" هیچگاه نرسید - با اینکه گویای همه جانبه ضعفهای گوناگون آن عنصر کیف و خائن نمی‌تواند باشد، لیکن بنوع خود نشاندهنده‌ی برخی از ضعفهای شخصی اوست که نشانه‌ای از دل‌بستگی او به زندگی بورژوازی و خود خواهی فراوان در آنها نهفته است. نمونه اول: لاشائی خائن تحت عنوان ضرورت تماس داشتن با انسانهای متفاوت بوقت خود را در موارد متعدد، صرف تفریحات بورژوازی میکرد. شاید منطبق سیاسی آنزمان - نئ‌اش حکم میکرد که "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها" بدان تفریحات بپردازد و در واقع ارزش نام توده‌ها، لذت زندگی بورژوازی را برای خود محفوظ نگهدارد. بهر صورت

از جمله تفرجات او این بود که هر ساله چندین هفته به اسکی بازی میرفت و آخر کار هم همراهان این تفریح اش کناهار میدند که او بخاطر حرمت از سطح آنها مجبور به چنین اقدامی بوده است! آیا در زمانیکه برای رهبری يك سازمان سیاسی بقول معروف از آسمان کار می بارد، میبایست يك "رهبر" هر ساله، چندین هفته از وقت خود را صرف این تفریح بکند؟ مسلماً نه. و مسلماً اگر چنین اقدامی شود، حتماً نشانه‌ای شدید از دل‌بستگی به زندگی بهرژوئی در آن نهفته است. استالین کیبر بما می آموزد: "آیا شایسته است در این هنگام، که برای ما بلشویکیها باصطلاح کار از آسمان میبارد، وقت خود را صرف کارهای تفریحی بکنیم. بمعنیه من که شایسته نیست. اما بمعنیه لاشائی مرتد کاملاً شایسته بود و هیچ اعتراضی هم باو نمیشد. نمونه دوم: لاشائی خائن در جامطلبی و خودخواهی حدی نداشت. او خود را مرکز عالم می پنداشت و بدیگران بعنوان انسانهای "درجه دوم" می نگریست. او درایسن موردحتی مجبور به اصطلاح انتقاد از خود هم در "جلسه کارها" قبل از بروز جریان انحلال طلبی در "ساحت" شده بود. ولی انتقاد از خود صادقانه و گوشه‌در رفع عیوب کجا و لاشائی جامطلب و خودخواه کجا. جامطلبی و خودخواهی او حتی در برخی از داستانهای که گامگاه می نوشت و چندین از آنها در نزد دوسه تن از کارهای "ساحت" باقی ماند ماست، عیان بود. آنچه که در برخی از نوشته‌های او بیش از هر چیز توجه را جلب میکند، تك قهرمانهای داستانهاست که همه کاره هستند، عاری از هر اشتباه و اشکالی، اندهم شناگوی آنها هستند و بالاخره هم تك قهرمان باقی می ماندند و هیچکس استمداد "ارتقا" تا آن سطح را ندارد. این چند داستان در انبارها ضبط اند و هیچگاه در اختیار فردی برای مطالعه گزارده نشده‌اند. اشاره به ضمون آنها برضنی برداشت یکی از افراد رهبری "ساحت" که برخی از آنها را قبل از خیانت لاشائی مطالعه کرده بود و مدت‌ها پس از ارتداد لاشائی، در سطحی بسیار محدود بازگو نمود، انجام گرفت. نمونه سوم: دوسن از کسانی که در یکماهه آخر اقامت لاشائی در اروپا او را چندین بار دیده بودند اظهار می داشتند که همیشه در خود فرو رفته بود و آنطور ناپایان بوده که مستلماً برای پنهان نگه داشتن دارد و افکارش بخصوص با آن درگیر است. سئوالها، چند در بساب جویاً شدن این حالت اش، همگی بدون پاسخ می مانند. در جمع بندی رفیق واعظ زاده نیز به این مطلب اشاره‌ای رفته است. بهر صورت در ماههای آخر فعالیت اش، در

"ساحت" افکارش با مسایلی درگیر است که تلاش فراوان در پنهان نگه داشتن آنها دارد و بالاخره هم بران کسی بازگو نمیکند تا زمانیکه از پشت بلندگوهای ساواک سر در می آورد.

لاشائ خائن از نام و مشخصات بعضی از اعضا و کادرهای "ساحت" بدون آنکه با آنها آشنائی یا تماسی داشته باشد، اطلاع داشت. بالاخره روشن نگردید که آیا اطلاعات لاشائی مرتد در این مورد بر صیای پرسشها و جستجوهای گنجگاوانه او یا در اثر عدم رعایت موازین تشکیلاتی و مخفی کاری بود است. بعنوان نمونه پس از روشن شدن خیانت این عنصر، گردانندگان "ساحت" بنویسنده اطلاع دادند که او از نام و مشخصات من باخبر است و لذا انتقال علنی به ایران که در همان روزها میبایست انجام میشد، امکان پذیر نیست. با اینکه هیچ تماسی یا آشنائی در "ساحت" با لاشائی به پیش نیامده بود، بالاخره بطور دقیق روشن نشد علت اطلاع او از نام و مشخصات نویسنده در چیست.

هنوز چند ماهی از خیانت لاشائی نگذشته بود که جاسی، عنصر کیفی کم نظیر و بدافع علنی از رژیم سرسپرد شاه و ساواک پرداخت. جاسی خائن از کادرهای قدیمی و بالای "ساحت" بود. هر فرد انقلابی ای در چنین موقع، دیگر انتظار بی حد داشت که "ساحت" به جمع بندی از علل خیانت این عنصر بپردازد. اما گردانندگان "ساحت" نه تنها به چنین جمع بندی ای دست نزدند، بلکه به یکی از بیشترین شیوهها برای فرار از این امر مبادرت ورزیدند. اینبار آنها تا بدان حد از سایر نیروهای ضد رژیمی طلبکار از کار درآمدند که اگر اوضاع کمی برایشان مساعد میبود، حتما دعای میکردند که جاسی نه تنها هیچگاه از کادرهای "ساحت" نبوده بلکه از رهبران دیگر تشکیلات ضد رژیمی بوده است. آنها بجای جمع بندی از انحرافات عدیده سیاسی و شخصی جاسی خائن به بیشترین وجهی بدروغ متوسل شده و در "ستاره سرخ" شماره ۳۳ (بهمن ۱۳۵۲ برابر با فوریه ۱۹۷۴) مدعی شدند: لازم به تذکر است که سازمان ما از دو سال و نیم پیش، به علت انحرافات سیاسی و ضعف شخصی، این فرد را کنار گذاشت. این دروغ گاملا بیشتر نمای بود که بتوانند بدانشیله جلوی صدای اعتراضی اعضا و طرفداران صادق "ساحت" را گرفته و بنا بر تفکر بورژوازی شان پهنیروها سیاسی ضد رژیم را در انتقاد به "ساحت" خلع سلاح کنند. واقعیت اینست که جاسی مرتد با وجودیکه دچار انحرافات عدیده سیاسی - در این مورد با گردانندگان

"ساحت" اتفاقاً اشتراک نظر داشت - و همچنین دارای ضعفها و انحرافات شخصی بسیار بود، اما تا روز علنی شدن خیانت اش در "ساحت" عضویت داشت. تصویر نیروی احتیاجی بذکر انواع فعالیت‌های مخفی او در آن مدت باصطلاح "موسال و نیم" در "ساحت" باشد و تنها اشاره بیک فعالیت علنی اش که در زمان کنونی نیز امکان بررسی آن برای هر فردی موجود است کاملاً کافی و گویا خواهد بود. در سال ۱۹۷۳ یک‌کتابی بنام "جنبش کومینستی ایران" بزبان آلمانی از طرف بنگاه طبقاتی "بیمت مامسه" انتشار یافت. در صفحه ششم این کتاب تاریخ چاپ آن همان سال ۱۹۷۳ آمده است. در همانجا ذکر گردیده که کتاب مذکور ترجمه‌ای از "شماره ۱۵ ارگان "ساحت" در گذشته می‌باشد. این بنگاه انتشاراتی از همان زمان تا کون بصورت علنی نشریات "ساحت" را پخش میکند و نشانهای دیگر - علاوه بر ترجمه "شماره ۱۵" - سر ارتباطش با "ساحت" است. ترجمه "شماره ۱۵" تهیه و مقدمه و تنظیم کتاب در زیر نظر جاسمی خائن که از طرف "ساحت" وظیفه همکاری با آن بنگاه انتشاراتی را داشته انجام گرفته است. تنها همین یک نمونه‌گرایی دروغ‌بیشمارانه گردانندگان "ساحت" در مورد اخراج جاسمی خائن از آن سازمان است. چگونه ممکن است کسی که گویند او اواسط سال ۱۹۷۱ (یعنی دو سال و نیم پیش از فوریه ۱۹۷۴) از "ساحت" اخراج گردیده در سال ۱۹۷۳ وظیفه انتشار آن کتاب برعهده او واگذار شود؟ از قرار معلوم گردانندگان "ساحت" می‌پندارند که گویا دروغ هر چه بزرگتر باشد باور کردنش ساده‌تر است. علل و ریشه‌های خیانت جاسمی را گردانندگان "ساحت" نشکافتند و با همان جمله دروغین سرورته مسئله را بهم آوردند. آنها حتی "زحمت" این را هم بخود ندادند که آن "انحرافات سیاسی و ضعف شخصی این فرد را" برای اعضا و طرفداران و مبارزین دیگر بر ملا سازند. و اما آن انحرافات و ضعفها چه بودند؟ جاسمی خائن از همان زمانیکه گردانندگان "ساحت" بطرح نظریات اگوست-نومینس، شان در مورد جنبش کارگری و دهقانی و نظریات راست‌روانه و فرار از مبارزه حاد و قاطع در مورد جنبش دانشجویی خارج از کشور پرداختند، از پرچمداران این انحرافات بود. او مدافع سرسخت مبارزه در چارچوب قوانین حکومتی بود و فراتر رفتن از آنها شکستن مرزهای "حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن" مورد نظر و تفسیر "ساحت" میدانست. او تحت عنوان "حرکت از سطح توهمها" برگزاری مجالس خوشگذرانی را پیشنهاد میکرد و خود به پیش میرد. از نظر اخلاقی

جاسمی خائن بمعنای تمام گمه گتف بود . عیاشی پیشه همیشی؛ بود . و بر سر بیست و شش ساعتها در روز را به عشق بازی و هرگاه با افرادی متفاوت - میگذراند ، در برابر بر تودها چنان جلو مگر میساخت که گویا از فراوانی مشغله سیاسی ، وقت صحبت کردن با آنها را هم ندارد . او حتی برفقای دختر تشکیلاتی اش و به همسران و خواهبران رفقای پسر تشکیلاتی اش نیز نظر سو' داشت . او شهوت ران و عیاشی بنام معنی بود و گردانندگان "ساحت" هم تمام این ضعفهای او را نه تنها تحمل کرده بلکه رویبوسی هم میکردند . او تا بدان حد خود خواه و جاه طلب بود که در هنگام صحبت با جابزین جوان گوئی از بالای ابرها بسوی آنها دست تکان میدهد . او فراوان دروغ میگفت . خلاصه در یک کلام او نمونه کثافت سیاسی و اخلاقی بود و جای هیچگونه تعجبی هم ندارد که با آن انحرافات و ضعفهای سیاسی و اخلاقی و رشد آنها بالاخره بعلیاس جارجی علی سناوک درآمد .

اما گردانندگان "ساحت" از این خیانتها و علل و ریشههای سیاسی و شخصی آنها بصورت مشخص و نه در عا گوئی ، چه جمع بندی ای را تحویل جنبش ما دادند تا از این نمونههای منفی هم آموزش گرفته شود ؟ آنها در این باره حتی یک سطر هم ننوشتند و تنها کاری که کردند آن بود که از دیگران خواستند ، تا هکی بگویند خیانت امر بدی است . تو گوئی کسانی یافت میشوند که معتقد بودند ، گویا خیانت امری خوب است !! که لذا گردانندگان "ساحت" بایستی آموزش از نمونه منفی را در همان یک جمله خلاصه و تکرار کنند .

از آن زمان تاکنون مدتی سپری شده است و هنوز هم "ساحت" جمع بندی ای از انحرافات و ضعفهای سیاسی و شخصی مشخص آن عناصر خائن را به جنبش ما ارائه نداده است . آیا بالاخره "ساحت" روزی در صدد بررسی مشخص و عمیق از آنها برخواهد آمد ؟ چنین انتظاری را باز هم از "ساحت" داشتن اگر احقانه نباشد ، حد اقل خوش بآوری کودکانای بیش نیست .

یکی از آخرین شاهکارهای گردانندگان "ساحت" دفاع جانانه شان از سرورس نبانندی خائن است . این خائن یکی از کارهای اولیه "ساحت" در پیش بود . او مدتی پس از بازگشت با بیان بمللی چند و از جمله پیش آمدن جریان انحلال طلبی در "ساحت" و گویا برخی اختلافات سیاسی ، بسازماندهی مستقل و جدا از "ساحت" اقدام میکند . این عنصر فرومایه پس از دستگیری راه ارتداد و خیانت را پیشه کرده و در خدمت

ساواک در می آید. ساواک این عنصر خود فروخته و خائن را بمنظور شناسایی افراد مبارز از زندان "فراری" میدهد و بدست او "سازمان آزاد بیخس خلقهای ایران" را بر پا میکند.

چند هفتهای پس از باصلاح فرار نهایندی گسرداننده اصلی "ساحت" مرططحی محدود مدعی میشود که نهایندی در حین "قرار" زخمی شده و احتیاج به عمل جراحی برای معالجه دارد، لیکن مسئله در همین حدود سکوت گزارده میشود، و بالاخره معلوم نشد که آیا زخمی شدن ساختگی نهایندی خائن صحت داشتست یا نه و در صورت صحت مسئله چگونه بوده و بکجا کشیده شده است. سئوالانیکدر باره چگونگی "قرار" و "مجرور شدن" نهایندی خائن از گرداننده اصلی "ساحت" به عمل آمده همگی تحت عنوان اینک "مخفی کاری ضرورت دارد"، مسئله مربوط به رهبری کل است، بدون پاسخ ماندند! ! نتیجتاً مجموعه اطلاعاتیکه از طریق گرداننده فاضلی "ساحت" در اختیار من قرار گرفتند، تا این اندازه محدود و کنگ بودند.

بهر حال نهایندی خائن موفق میگردد که حقیقت فرار ساختگی اش را برای مدتها از انظار تمام مبارزین در ایران پنهان نگهدارد و در نتیجه اعتماد کسانی را که می شناخته یا با آنها آشنا میشده جلب کند. بهمین ترتیب موفق میگردد برای مدتی اعتماد رفیق شهید واعظ زاده و یارانش را جلب کند.

تا زمانیکه چهره خائنه و نقش ساواکی سیروس نهایندی مزدور شناخته نشده بود، تصور میرفت که شهید شدن و دستگیری بیماری از مبارزین گروهها و سازمانها در اثر عدم هشجاری آنان بوده است و نه در اثر جاسوسی آن عنصر کثیف.

بهر حال آنچه که مربوط به نهایندی جاسوس و خائن است روشن میباشد. دادگاه خلق از هم اکنون این عنصر خائن را بمرگ محکوم کرد مویسج روحیانت وی بدین کیفیت نخواهد ماند. ولی آنچه که اساساً در مورد "ساحت" بایستی بدقت بررسی شود، دفاع این جریغ از نهایندی خائن پس از بر ملا شدن چهره ساواکی اوست. گردانندگان "ساحت" در این زمان بجای اینکه اطلاعاتی در اختیار جنبش بگذارند تا آشنائی بیشتر به بُعد خیانت این عنصر کثیف حاصل آید، دفاع از این خائن و سازمان ساخته ویرشته شده او را پیشه می کنند. آری آنها بجای چنین اقدامی، بجای اعلامیه ارتجاعی آن سازمان گذاشتن در مورد ضرورت "دفاع ملی" و شناساندن دانشجویان مبارز دانشگاههای ایران به ساواک از طریق علم کردن سازمانهای دانشجویی علنی در

ایران و ... مبادرت میورزند و مبلغ نوطئه دیکه ننده به نپاوندی خائن میگرددند. این دفاع وتبلیخ را جنبش ما باید با دقت بشکافد و بجوانب گوناگون و زوایای متعدد ناشی از آن دقیقاً برخورد کند تا بتوان دید روشنتری - از آنچه که امروز داریم - از دلایل آن دفاع بدست آورد.

دیدیم که برخورد "ساحت" به خائنین خلق چگونه است. "ساحت" اگر تا بحال سه ستوالات انبوهی که در مورد جریان خیانت پارسا نژاد لاشائی و جاسوسی وجود دارند پاسخ نداد است حد اقل میبایست به جنبش ما اعلام دارد که تحت چه لایلهای خاصی پس از اعلام علنی خیانت نپاوندی در سطح جنبش بعد فاع از این عنصر جاسوس پرداخت و پیروانش را نیز بد فاع از وی برانگیخت؟

"ساحت" و بورژوازی ملی

چگونگی برخورد به بورژوازی ملی در جوامع تحت ستم و استثمار امپریالیسم یکس از معیارهای سنجش سیاستهای درست یا نادرست تشکیلهای واقعی کمونیستی و آنهایی که چنین ادعائی را دارند، می باشد. توجه به جوانب مثبت ضد حکومتی و ضد امر - یالیستی بورژوازی ملی و مبارزه با جنبه های ارتجاعی و ضد کمونیستی او و تزلزل اش در قبال حکومت و امپریالیسم امریست که میبایست در این جوامع در مد نظر کمونیستها باشد. در چنین جوامعی، بورژوازی ملی دارای خصلتی دوگانه است و بر همین مینا مائوتسه دون میگویند" در مورد بورژوازی متوسط متزلزل و جناح راست آن ممکن است بدشمنان ما و جناح چپ آن ممکن است بدستان ما بدل گردد. ("تحلیل طبقات جامعه چین). رفیق مائوتسه دون بمنظور مبارزه با تزلزل و نظریات راست روانه و انحرافی بورژوازی ملی در تمام دوران انقلاب چین پیشنهاد انتقاد بی پروا از آنها برای رسیدن به وحدت عالیتر را داشت. همین سیاست در مورد تعالی کشورها تحت سلطه امپریالیسم که بخشی از بورژوازی آن یعنی بورژوازی ملی در صف خلق قرار دارد، صادق است. بورژوازی ملی ناپاینده مناسبات تولیدی سرمایه داری است. او در ضمن اینکه با امپریالیسم در تضاد قرار دارد با گارگران و سایر زحمتگهان نیز در تضاد است. بورژوازی ملی خواهان حکومتی است که در آن فقط خودش قدرت سیاسی را در دست داشته باشد و مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری را بنفع خودش بر تمام نشئون جامعه حاکم گرداند. بورژوازی ملی در ضمن اینکه با امپریالیسم بعلت قرار داشتن در زیر فشار آن تضاد دارد لیکن بعلت مخالفت شدیدی با حاکمیت

پرولتاریا و از بین رفتن مناسبات استثمارگرانه، در برخی صایل و موارد نزدیکی خاصی با امپریالیسم دارد که در نتیجه نه میخواید و نه قادر است که گلبه بندها و روابط را با امپریالیسم کاملاً قطع کند. تضاد او با امپریالیسم نه بخاطر آزادی زحمتکشان و مجموعه خلق از بندهای استعماری و استثمار است بلکه بخاطر گرفتن قدرت در دست خود و کسب مقامهای امپریالیسم در درون کشور میباید. کوشش بورژوازی ملی برای جلب توده‌های وسیع خلق در زیر برنامه‌ها و شعارهای خود نه بنظر آزادی خلق از قید و بند استعمار و استثمار است بلکه بخاطر استفاده از توده‌ها در مقابلش با امپریالیسم و جایگزینی قدرت خود بجای قدرت امپریالیسم میباید. بنابراین بورژوازی ملی اولاً بهیچوجه ضد استثمار نیست که هیچ‌یکمخواهان بقای هرچه بیشتر مناسبات استثمار است و ثانیاً خصلت ضد استعماری پیگیر ندارد و بهمین علل است که "جرات‌آنها ندارد که تا پایان علیه امپریالیسم و فئودالیسم مبارزه کند. این وضع بخصوص در موقعیکه نیروی انقلابی خلق مقتدر میشود کاملاً آشکار خواهد شد" (مائوتسه‌دون انقلاب چین و حزب کمونیست چین). این خصلت دوگانه بورژوازی سبب آن میگردد که در دوره‌های معینی، با وجود ناپیگیری‌اش در انقلاب، بتواند فقط تا درجه معینی در انقلاب شرکت کند. وظیفه کمونیست‌هاست که با توجه به این خصلت دوگانه بورژوازی ملی هیچگاه هوشیاری خود را در قبال او از دست ندهند. عدم کوشش در وحدت با جنبه‌های مثبت بورژوازی ملی به چپ‌روی و عدم کوشش در انتقاد بی‌پروا و مبارزه با جنبه‌های منفی او به راست‌روی خواهد انجامید. گذشته حزب توده در سالهای قبل از کودتای ننگین و خائنانه ۲۸ مرداد مطلقاً از راست‌روییها و چپ‌روییهای رهبران آن در برابر بورژوازی ملی است.

زندگی سیاسی "ساحت" در سالهای اخیر مطلقاً راست‌روی در قبال بورژوازی ملی است. بر روی یکی از صایلی که معادله داخلی در سطح رهبری و برخی کادرهای "ساحت" در خارج تمرکز یافت همین سیاست راست‌روانه غالب بر "ساحت" در برابر بورژوازی ملی بود.

در چند ساله اخیر نمایندگان فکری بورژوازی ملی در خارج از کشور یعنی بقایای تکه پارهای "جبهه ملی" دوم و سوم با انواع حیل و از طرق گوناگون به پخش ترهات ضد کمونیستی پرداختند. پیروزی مارکسیسم-لنینیسم چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی از یکسو و تجزیه هرچه بیشتر بورژوازی ملی در ایران بر اثر حمله شدیدتر

سرمایه‌های خارجی به ایران علی هستند که بخشی از این بقایا را به گزینش شیوه‌ها جدیدی برای مقابله با سوسیالیسم علی وارد است. اگر هنوز عدای همچنان بشمار راست روانه "راه ما راه صدق است" چسبیده بودند، عدای دیگر که شام طبقاتی "تیزی" داشتند بی بردند این شمار باصطلاح بُرائی سابق خود را ندارد و پستی شیوه جدیدی را برگزید. به تن پوشیدن قبای دروغین مارکسیسم در این یا آن مورد از طرح سایل‌ولی در واقع امر تبلیغ نظریات گوناگون ارتجاعی و انحرافی از ترس کمیسر و روینویسم گرفته تا رفرمیسم پوسیده و گندیده و بورژوازی ملی شدن، شیوه‌ای بود که تکه و پارهای مروانده‌یش "آن بقایا در پیش گرفتند". و این نیز نمی‌بایست تعجبی داشته باشد چه اینکه: "دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری، دشمنان او را وارد مینماید که بلیاس مارکسیست در آید" (لنین - مقدرات تاریخ آموزش کارل مارکس).

وظیفه مارکسیست‌لنینیست‌ها در برابر تبلیغات ضد کمونیستی و مسموم نظریات انحرافی این تکه و پارهای ادا شده دهنندگان "راه صدق" و برخی مارکسیست‌های جدید چه بود؟ آیا می‌بایست در برابر آنها سکوت میشد تا مسموم نظریات و افکار ضد کمونیستی و رفرمیستی خود را در همه جا بپراکنند و یا اینکه می‌بایست به انتقاد بی پروای آنها پرداخته میشد؟ مسلم است که سکوت مجاز نبود و اکنون نیز نیست و هیچگاه نخواهد بود. در اینجا بدون آنکه ضرورتی داشته باشد بسکوت یا کم کاری سایر تشکلهای خارج از کشور جنبش کمونیستی ایران برخورد گردد، زیرا که بحث بر روی "ساحت" است، مختصراً به‌گونگی برخورد این جماعت پرداخته میشود.

در زمانیکه هنوز "ستار سرخ" آغاز به حیات نکرده و "توده" یگانه نشری مرتب "ساحت" بود که مدتی بحلی انتشارش تاخیر داشت، در نشریه "ایران آزاد" بعنوان تبلیغ نظریات یکی از بقایای تکه و پاره شده "جیبه ملی" دوم مقالاتی علیه "ساحت" نگارش یافت. زمانیکه انتشار مجدد "توده" از سر گرفته شد در آن مورد چنین آمد: "نشریه ایران آزاد هم که تا وقتی توده منتشر میشد نامی از ما نمیبود، با مقاله این هنوز تکرار گذشته است، به پلمیک با ما برخاسته است. در این مقاله مطالب نادرستی در مورد گذشته جنبش کمونیستی بین‌المللی، اتحاد شوروی و حزب توده آمد، است که در موقع خود به آن خواهیم پرداخت" (توده شماره ۱۰ مهر سنه ۱۳۴۷).

"ساحت" از یکسوز این طریق به خوانندگان خود قول میدهد که به نظریات نادرست

۳. «ایران آزاد» در مورد گذشته جنبش کمونیستی بین‌المللی و... برخورد خواهد کرد. «ساحت» در این مورد وفا بعهده نکرد و تا کنون آن «موقع خود» قوی داده شده فرا نرسیده است. «ساحت» از سوی دیگر برخورد به آن نظریات را اساساً از آنجهت ضروری بیان می‌کند، چون با «ساحت» یلیمک شده است و گرنه در غیر اینصورت ضرورت برخورد طرح نبوده است. این نشانه بی مسئولیتی کامل در قبال جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران و جهان است. مارکسیست لنینست واقعی در برخورد به نظریات و تبلیغات ضد کمونیستی، از منافع مجموعه جنبش کمونیستی جهان حرکت میکند و از اینرو حتی اگر به خود او و یا سازمان و گروه‌های نیز برخورد نشده باشد، در انتقاد از آن نظریات و تبلیغات ضد کمونیستی و در بسیار موارد حتی افشای آنها کوتاهی نمی‌کند؛ لیکن برای گردانندگان «ساحت» این مهم طرح نیست.

«ساحت» که از موضع نادرستی در این مورد حرکت میکرد حتی به این قول نیز وفا نمی‌کند. سال‌های گذرد و در این سال‌ها تبلیغات ضد کمونیستی چه علیه جنبش نوین کمونیستی ایران و چه علیه جنبش کمونیستی جهان در گذشته و حال توسط تکه و پارچه‌های متعدد بقایای «جبهه ملی» دوم و سوم افزایش می‌یابد. در تمام این مدت «ساحت» در صد انتقاد از آنها بر نمی‌آید و بصورت نظاره‌گر باقی می‌ماند. بهنگام خیانت‌ناشای کیف و مرتد برخی از آن تکه و پارچه‌ها «ساحت» را آماج حمله خود قرار میدهند. در این موقع «ساحت» ب فکر دفاع از خود و نه دفاع از مجموع جنبش کمونیستی جهانی چه در گذشته و حال می‌افتد و مقاله‌ای در شماره ۲۶ «ستاره سرخ» آورده می‌شود. مقاله‌نویسته شده که وظیفه‌نگارشان برعهده نویسنده گزارده شده بود تخفیر فراوان می‌یابد و بجز سه ستون اول درج شده در «ستاره سرخ» بقیه مقاله که به طرح مواضع ضد کمونیستی «ایران آزاد» و «باختر امروز» پرداخته بود حذف گشته و مطالب انتقاس‌آمیز آمده شده در مقاله بدان افزوده و چاپ میگردد. بیگانه دلیل این اقدام در آن زمان این بود که: «با بوزوازی ملی و خرده بوزوازی مبارزه ایدئولوژیک نداریم». چند ماهی می‌گذرد و در این مدت حمله آن دو نشریه بر علیه «ساحت» بلاانقطاع ادامه می‌یابد. اکثریت اعضا و هواداران «ساحت» خواهان برخوردی جدی هستند، برخوردی که پا را از سرحد دفاع از خود فراتر نهد و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و انتقاد از مواضع و تبلیغات ضد کمونیستی آن دو نشریه نیز بپردازد. بدین ترتیب مقاومت مخالفین مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی در هم شکسته شده و دو مقاله در

"ستارسخ" ۳۴ و ۳۶ آورده می‌شود.

چند روزی از آخرین مقاله نیگذرد که یکی از مخالفین مبارزه ایدئولوژیک با نظریات ضد کمونیستی و انحرافی نیروهای غیر کمونیستی چنین نظر میدهد: "بنظر میرسد که ما در عرض چند ماه گذشته بعضی سیبها را روی هم انداختیم که مهترین مسئله قاطعی کردن مبارزه درون جنبش کمونیستی و مبارزه درون جنبش دگرآتیک است. ما نتوانستیم خوب میان مبارزه دو خط که مبارزهای است در درون حزب کمونیست و جنبش کمونیستی و مبارزه برای کسب هژمونی که مبارزهای است در درون جنبش دگرآتیک تمایز بگذاریم. . . هنگامیکه کسی این مسئله کاملاً متفاوت را با هم یکی بگیرد و مبارزه برای کسب هژمونی را بخواهد از طریق مبارزه ایدئولوژیک و مبارزه میان دو خط شی حل نماید سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت. . . در بعضی جاها بجای تأکید همه جانمروی بسط و توسعه نیروهای شرقی، تأکید را روی مبارزه ایدئولوژیک با جبهه ملی گذاریم، از اینظریه بعلت خصلت مبارزه ایدئولوژیک، ما منافع اساسی بوزروازی ملی را رعایت نکردیم و در نتیجه آنها را از خود دور ساختیم" بنابراین حکم "راهپایانه" ! اولاً: مبارزه میان دو خط شی - یعنی مبارزه بین ایدئولوژی پرو- لتری و ایدئولوژی بوزروازی - مبارزهای میشود خاص درون حزب کمونیست و جنبش کمونیستی و با بوزروازی که بایستی خارج از حزب کمونیست باشد. مبارزهای ایدئولوژیک در همان نیست. چنین ادعائی هیچگونه قرابتی با مارکسیسم-لنینیسم ندارد. زیرا مبارزه دو خط شی مبارزهای است بین دو ایدئولوژی متفاوت. در درون حزب کمونیست میباید فقط یک ایدئولوژی و آنهم ایدئولوژی پرولتری حاکم باشد. قانونیت حزب کمونیست حاکمیت ایدئولوژی پرولتری است و نه مبارزه بین دو ایدئولوژی که هر دو نیز به خط بایستی تبدیل گردند. در اینکه در حزب کمونیست میتواند در مواردی بر اثر رخنه ایدئولوژی بوزروازی دو خط شی پرولتاریائی و بوزروازی در مقابل هم قرار گیرند شکی نیست. لیکن از وجود این موارد نمیتوان و نمیباید قانونیت ساخت و مدعی شد که مبارزهد و خط شی خاص حزب کمونیست است و بدین ترتیب بر ضرورت وجود چنین مبارزه دو خط شی ای صده نهاد. چنین ادعائی یعنی راه را برای رخنه و موجودیت بوزروازی در حزب بازگازرن. مبارزه ایدئولوژیک درون حزب نمیتواند در شرائط و مواردی به مبارزه میان دو خط شی - که بین دو ایدئولوژی ود و سیاست متفاوت طبقاتی در فرمولترین شکل خود می باشد - تبدیل گردد و آن همانگونه که

گفته شد در زمانی است که بهرژوازی در حزب رخنه نموده، مقامهایی را در اختیار گرفته، کادرها و اعضای را فریفته و بدور خود جمع نموده و برنامه و سیاست خود را در تمام یا حداقل اکثر زمینها ارائه داده است. وظیفه حزب کونیست در این نیست که به چنین مبارزهای قانونیت بدهد و بدین عنوان امری خاص حزب بنگرد بلکه بایستی در همه حال کوشا و هشیار باشد که نظرات غیر پرولتری نتوانند بعضی تبدیل گردند و آنها را قبل از اینکه شی شوند در هم کوبد. در صورتیکه چنین موردی پیش آمد وظیفه آنست که به سان مبارزه میان مرگ و زندگی در طوطی کمال بی غیرولتزی از هیچ مبارزهای فروگذار نکند. زمانیکه "ساحت" مدعی میشود که مبارزه بین دو خط شی، خاص احزاب کونیست است با زیرکی تمام به تبلیغ رویزونیسم میپردازد. بنا بر آن حکم "ایه یانه"؛ "ثانیا"؛ "ساحت" مدعی میشود که مبارزه ایدئولوژیک علیه بهرژوازی نبایستی طرح باشد و مبارزه برای کسب هرزومنی بایستی عاری از هرگونه مبارزه ایدئولوژیک باشد. این نیز تزی رویزونیستی و توجیه ضرورت دنباله روی از بهرژوازی است. زیرا بهرژوازی و خرده بهرژوازی بنا بر ضایع طبقاتی شان و خارج از اراده پرولتاریا به انواع حیل به تبلیغ نظریات ضد کونیستی خود میپردازند. آنهاحتی زمانیکه ضروری تشخیص دهند قیای در زمین ملکسیم را نیز به تن برخی از تایندهگان خود بمنظور مبارزه با کونیسم می کنند. اگر پرولتاریا بخواهد زمینهای از جابزه اش را علیه نظریات غیر پرولتری به کنار بگذارد، در واقع امر را برای نفوز افکار غیر پرولتری و ضد پرولتری باز گزارده است و هرگاه کسی بخواهد این بی توجیهی را امری ضروری و بعنوان قانونندی نشان دهد، چهارمائی نیست جز اینکه گفته شود حداقل اینست که نقض جاده صاف کن بهرژوازی با خرده بهرژوازی را برعهده گرفته است. مبارزه ایدئولوژیک با بهرژوازی همیشه بعنوان یکی از زمینهای مبارزاتی پرولتاریا علیه بهرژوازی بوده و تا زمانیکه مبارزه طبقاتی بین این دو در جریان است همچنان باقی خواهد ماند. هرگونه انصراف از مبارزه ایدئولوژیک علیه بهرژوازی ظهوری جز خلع سلاح نمودن پرولتاریا و دعوت او به سازش با بهرژوازی ندارد. رفیق ماوتسهدون حتی در زمانیکه وحدت با بخشی از بهرژوازی بنا بر خصلت انقلاب در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال وجود داشت خاطر نشان میکرد: "یکی از اجزاء" مهم شی سیاسی حزب کوم - نیست چنین سیاست وحدت و مبارزه با بهرژوازی است. . . از ظهور وحدت در اینجا جبهه متحد با بهرژوازی مستفاد می شود. و مقصود از مبارزه در اینجا 'مبارزه

مسئله آهیز و 'بدون خونریزی' ایدئولوژیک و سیاسی و سازمانی است که تا زمانیکه ما با بورژوازی ملی در وحدتیم، ادامه خواهد داشت و زمانیکه مجبور شدیم بورژوازی بپریم، بهبازره مسلحانه تبدیل میگردد (بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست تکیه از من). اما گردانندگان "ساحت" را با این احکام مارکسیستی-لنینیستی کاری نیست. بزم آنها اگر کسی بهبازره ایدئولوژیک با بورژوازی اقدام کند "مروتستی" جز شکست نخواهد داشت.

و ثالثاً: بنابراین حکم "دایمانه" "ساحت" بایستی "ضافع اساسی بورژوازی ملی را رعایت کرد" تا سبب دور ساختن آنها نشویم. ضافع اساسی بورژوازی ملی را کسی معین میسازد که چیست تا مراعات گردد؟ اگر قرار باشد بورژوازی ملی خود شخصاً معین سازد بایستی بدین ترتیب فاتحه پرولتاریا را خواند و "ساحت" هم همین را می خواهد. ضافع اساسی بورژوازی ملی بنابراین مصالح مرحله انقلاب معین میگردد و این درست آن ضافعی است که از نظر بورژوازی ملی قانع کننده نیست. زیرا او میخواهد رهبری انقلاب را داشته باشد به استثنای زحمتگان همچنان ادامه دهد، سرمایه داری را پابرجا نگهدارد، مناسبات دوستی خود را با سرمایه جهانی بماندند و دو شریک - ونه ارباب و فرمانبر - برقرار کند. . . . مسلم است که این نوع ضافع که از نظر بورژوازی ملی اساسی هستند هیچ وجه مشترکی با مصالح مرحله انقلاب ندارند و نمی توانند مورد پذیرش پرولتاریا قرار گیرند. پرولتاریا را دعوت به مراعات این نوع ضافع اساسی بورژوازی ملی نمودن چیزی نیست جز دعوت پرولتاریا به پذیرش پیوغ بندگی بورژوازی. رفیق مائوتسه دون میگوید: "ویژگی اپورتونیسیم راست چپ دوسیور در این بود که پرولتاریا را به تطابق با ضافع آزمندانه یک ضت بورژواهدایت میکرد" (همانجا) و رهبران اپورتونیسیم حزب توده نیز در زمانیکه میبایست ضافع و مصالح اساسی انقلاب را در نظر میگرفتند و با تزلزلات بورژوازی ملی به رهبری همدق که به این مصالح و ضافع لطمه جدی میرزد مبارزه میکردند، به راست روی کامل در غلطیدند و دنباله روی از بورژوازی ملی را موعظه نمودند. گردانندگان "ساحت" نیز چیزی جز ایسمنی خواهند. و سیاست کاملاً راست روانه امروزی شان در قبال لایمهای فوقانی بورژوازی ملی که شدیدا به راست گرائیده و کبابیش در مرز بین خلق و ضد خلق قرار گرفته اند، تکامل آن نظریات دیروزی است.

نا گفته روشن است که در انقلاب د مکرانیک میبایست ضافع بورژوازی ملی را در محدود

صالح انقلاب در مد نظر گرفت و به چپ روی در قبال بهروزوی ملی گرفتار نیامد . سیاست چپ روانه رهبران اپورتونیست حزب توده در قبل از کودتای ۲۸ مرد برای مدت کوتاهی در برابر صدق میابستی در سرعبری باشد . لیکن اگر بهروزوی ملی بخواهد منافع اساسی اش را خود تعیین کند و پرولتاریا را نیز مجبور به تبعیت از آن گرداند و در صورت عدم چنین تبعیتی ، تهدید به شکستن مبانی وحدت خلق کند ، مسلم است که مارکسیست - لنینیستها مجاز نیستند بر این خواست و اعراب صحنه بگذرانند و وظایف انقلاب را تا سطحی که بهروزوی ملی خواهان آن است تنزل دهند . لنین در تبیح کسانی که نظرات مشابه "ساحت" را در مورد بهروزوی داشتند میگفت: "نویسگرانیها این موضوع را ازبر گردماند که انقلاب بهروزوی سپایه اقتصادی انقلاب دمکراتیک است ولی آنها اینطور فهمید مانده که باید وظایف دمکراتیک پرولتاریا را تا سطح افتدال و میانه روی بهروزوی و تا حدی که بهروزوی نرسد تنزل داد . " (دو تاگیك سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک) . "ساحت" بجای پیروی از نظریات لنین و انطباق آن بر شرایط ایران به پیروی از نظریات نو ایسکرائیها پرداخته و این یکی را بر شرایط ایران منطبق میگردد و در نتیجه مدعی میشود که نیابستی با بهروزوی ملی مبارزه ایدئولوژیک کرد و منافع اساسی او را ایدزید خود بهروزوی ملی مراعات نمود تا اینکه از "ساحت" دور نشود . چنین سیاستی ارزانی "ساحت" باد و نمی تواند مورد تأیید انقلابیون صادق پرولتری قرار گیرد در تبعیت از این سیاست راست رونه و ضد پرولتری است که امروزه نامه های فرمیهنجا رنگارنگه ضروجه طلب و حتی جناب حاج سید جوادی معروف نیز زینت بخش صفحا "ستاره سرخ" میگرددند .

برگردیم به ادامه مطالب گذشته . این نظریه یکی از گردانندگان اصلی "ساحت" به زودی بوضع اکثریت رهبری و کادرهای خارج که مایه از سابق برای پندیزش آن داشتند تبدیل میشود . با اینکه در نوشته فوق در مورد عدم ضرورت مبارزه با بهروزوی ملی در تمام زمینهها صحبتی نیست ، لیکن در عمل چنین موضعی در درون "ساحت" تبلیغ و پیاده میشود . با اینکه مخالفین مبارزه با نظریات انحرافی و ضد کمونیستی بهروزوی ملی در یکی از عالیترین مراجع سازمانی در اوت ۱۹۷۴ مجبور میشوند به این مطلب تن در دهند که "باید با تزلزلات آنها [مظهور بهروزوی ملی و خرده بهروزوی است] مبارزه کرد" لیکن این مطلب تنها در سطح سند درونسی



برای رهبری و برخی کادرها می ماند و نه در درون تبلیغ میگرد و نه در بیرون از "ساحت" پیاده میشود. نویسنده در این زمان اشتباهها دچار خوش بینی بیش از اندازه به مخالفین که مجبور به رای دادن به این مطلب شده بودند گردیده و تصور میکند که واقعا به ضرورت مبارزه با نزولات بهروزواری و خرده بهروزواری قانع گردید مانند رویدادهای بعدی باطل بودن این پندار نویسنده را روشن می سازد. از ماه مارس ۱۹۷۵ تا سپتامبر همان سال بیش از ۷ مورد شخص-علاوه بر مباحث دو یا چند نفره در سطح رهبری خارج و یا هیئت تحریریه "ستاره سرخ" - به پیش می آید که از بر خوردی انتقادی به بهروزواری طی عاقدانه ابا می ورزند. ذکر چند نمونه بهینست نخواهد بود. ۱- مقالهای در بزرگداشت از رفیق شهید کلانتری به "ساحت" رسیده بود. در این مقاله اشاره گردیده بود که وی در سالهای ۴۰ و ۴۱ چگونه با عناصری ضد کمونیست و وابسته به جبهه ملی دوم در ایران برخورد داشته و این افسرد چگونه تلاش در به لوٹ کشیدن مبارزات شهید کلانتری و منفرد نمود او داشته اند که موفق نمی گردند. تحقیق در این مورد صحت آنرا به اثبات رسانید. مقاله با ذکر این مسئله به تصویب رسید و قرار گردید در "ستاره سرخ" شماره ۴۴ درج گردد. چند روزی قبل از به اتمام رسیدن تمامی مقالات آن شماره، تقاضای طرح مجدد مقاله مذکور برای تصحیحات انشائی شد. تحت عنوان تصحیحات انشائی در عمل آنچه را که مربوط به مقابله رفیق شهید کلانتری با طرفداران جبهه ملی دوم بود، بدلیل صخره عدم ضرورت برخورد به گذشته بهروزواری طی حذف نمودند. درج این مقاله بحالت ضرورت طرح آن در سطحی بالاتر به تعویق افتاد که سپس بصورت ناقص و حذف موارد برخورد به جبهه ملی دوم در "ستاره سرخ" شماره ۴۶ چاپ گردیده است. ۲- جلوگیری از برخورد شخص و ستقیم به اهداف و برنامه های بهروزواری طی و خرده بهروزواری راست در به انشعاب کشانیدن گفتفدراسیون جهانی در مقاله ضد رجه در "ستاره سرخ" شماره ۴۴، در این مورد حتی بحث بر روی برخورد کاملاً غیر ستقیم چند گنمای نداشتن "خیال واهی نسبت به انشعابگران" مدتی شد با جریان داشت که سبب تاخیر در انتشار آن شماره گردید. ۳- مقالهای در مورد برخورد به نزول بهروزواری طی در برابر این با آن امپریالیسم و نا درستی تئوری تکیه بر یک امپریالیسم در مبارزه علیه امپریالیسم دیگر. در این مقاله قرار بود به بهروزواری طی چه در حال و چه در گذشته برخورد ستقیم گردد. تهیه مقاله بمعهد نویسنده

واگذار شده بود که می‌بایستی در "ستاره سرخ" شماره ۴۴ درج گردد. لیکن از آن جهت که به زلزله بوزوازی طی چه در گذشته و چه در حال بر خودی انتقادی شد، مورد اجازه چاپ نیافت و بحثهای شدیدی را بدنبال داشت. نتیجه اینکه این مقاله در مجموع سرا پا تشبیه یافت و مقاله‌های دیگر با ضمون و محتوی دیگری که در یافتن نمونه‌های مثبت به دامان شاهان آویزان شد است، توسط یکی از راست روان‌کهنه‌کار نوشته و در "ستاره سرخ" شماره ۷۲ مارج گردید. دلایل مخالفین مبارزه با نظریات ضد کمونیستی و انحرافی بوزوازی طی و خرده بوزوازی در مقاله اولیه این بود که: "با جبهه بصورت مستقیم مبارزه‌ای نداریم. جوهر مبارزه ما با جبهه مبارزه با کیمته مرکزی است" و یا "بر خورد به جبهه می‌باید از طریق زدن انحرافات کیمته مرکزی انجام گیرد". ۴۰ - مقاله "دو تاکتیک در خدمت یک هدف" که در "ستاره سرخ" ۴۶ درج گردیده است برای شماره ۴۳ "ستاره سرخ" در نظر گرفته شده بود و در آن هنگام نیز آماده بود. لیکن چاپ آن بعلت "تصحیحاتی" که بحث‌های زیادی را بدنبال داشت به تعویق افتاد. این "تصحیحات" مربوط به بخش‌هایی از مقاله می‌شوند که به تلاشهای دارودسته خائن کیمته مرکزی حزب توده بمنظور رخنه‌اش در آویزیسیون سترق اشاره شده و از نیروهای سترق خواسته شده بود که بر هشیاری خود بیفزایند و این توطئه را درهم شکنند و به کیمته مرکزی خائن اجازه ندهند که در صفوف آنها نفوذ سیاسی یا تشکیلاتی بکند. ^{۴۱} تمامی این بخشها در مقاله حذف گردید مانند و استدلال آقایان این بود که این بحث سبب رنجش بوزوازی طی و خرده بوزوازی میگردد.

چند مورد فوق فقط نمونه‌هایی از موارد متعدد بودند. در مجادلات بر روی این مسئله اساسی مورد اختلاف، زمانیکه دیگر توجیه‌گرهای متعدشان بر ملا میگردد

۴۱ - در این هنگام مدتی از استعفای نویسنده از هیئت تحریریه میگذشت.

۴۲ - امروزه متأسفانه رخنه دارودسته خائن کیمته مرکزی حزب توده به درون نیروها سترقی تا حدودی عطفی گردیده و لطامات جدی وارد ساخته است. از آنجمله آنست جدا کردن بخش از "سازمان چریکهای فدائی خلق" و بردن آنها بزیر پرچم ژنده "مبارزه با دیکتاتوری" و دفاع صریح برخی از تک‌پاره‌های بقایای جبهه طی دوم در خارج از کشور از این دارودسته.

در ظاهر می پذیرفتند که "با انحرافهای بهرژوازی ملی در اوضاع کنونی باید بر خورد کرد" لیکن نوری برای فرار مدعی می شدند که: "باید روی ترم روزیونیتی تمرکز داده شود و آن یعنی تزلزل در مقابل سوسیال امپریالیسم است" (سند جمعیت از اختلافات). معلوم نیست از کی تا بحال در بر خورد به بهرژوازی ملی که هیچ گونه هم فکری با کمونسم و جایی در جنبش کمونیستی ندارد. بایستی بدنبال ترم روزیونیتی او گردید. این فرمول بندی "ترم روزیونیتی" و تفسیر نمودن آن همچنان تزلزل در مقابل سوسیال امپریالیسم از یکسوره فراری با اصطلاح منطقی بود که جلوی هرگونه بر خورد برگشته دور بهرژوازی ملی را بعلت نبودن سوسیال امپریالیسم در آن زمان بگیرند و از سوی دیگر انتقاد بهر انحراف دیگر بهرژوازی ملی از جمله تزلزلشان در قبال امپریالیسم تلاش برای مبارزه در چارچوب قانون اساسی، عرضه نهیهای امروزیاش به عاقلین امپریالیسم در هیئت حاکمه و غیره را مانع گردند. سخنمتر اینکه حتی همان تفسیر ادعائی شان را نیز در عمل پیاده نکردند، زیرا بدان نیز اعتقاد نداشتند. بعنوان مثال هم که شده باشد در هیچ يك از مقالات "ستاره سرخ" از آن پس تا بحال بر خوردی به بهرژوازی ملی، حتی خجولانه و حتی تنها در آن زمینه مورد تفسیرشان دیده نمی شود. در مقاله "انگه" به نیروی خود برای آزادی صیبن (شماره ۴۷ ستاره سرخ) که در واقع امر میبایست به زدن ترم روزیون- نیستی بهرژوازی ملی می پرداخته تنها در تمامی مقاله کلامی در مورد انتقاد به بهرژوازی ملی و یا سازمانی از آن نیست بلکه حتی بر روی اشتباهات حکومت صدق در عدم شناختن آن از امپریالیسم امریکا و چشم امید به این امپریالیسم قهار داشتن برده استنار کجیده شده است درست است که دکتر صدق چهارم ملی و مبارز بسود و خدمات چندی به خلقهای ایران نمود، لیکن او بنا بر ماهیت طبقاتی اش، در برابر امپریالیسم جهانی بطور عام و امپریالیسم آمریکا بصورت خاص قاطع نبود و حتی قاطعاً یاری از این امپریالیسم را داشت. اشاره به این اشتباه صدق در آنزمان از جهت آموزش از خصالت بهرژوازی ملی و ضرورت مبارزه قاطع علیه تمامی امپریالیستها ضروری است. کسی که بخواهد این را بیوشاند تلاش در نقاشی نمودن انحرافات بهرژوازی ملی دارد. بخصوص در شرایط کنونی که حتی برخی از تکپارهای بقایای جبهه ملی دوم نیز خود معترف به این اشتباه صدق هستند و مدعی اند که راه صدق را بدون انجام مجدد آن اشتباه، می پیمایند، پرده میبوسی بر روی آن انحراف بهرژوازی ملی،

واقعا که وقاحت بیش از حد می خواهد. بگذریم از اینکه مقاله مذکور در یافتن نمونه های مثبت تکیه بخلق عامدا دچار کمبود نمونه شده مو به شاهان یعنی جلال‌الدین خوارزمشاه پناه برد است. آیا منظور از اشاره به شاهان آنروزی که سبب ترکگی " خلق میشوند و "کانون مقاومت" بودند (کلمات درون گیومه از مقاله مذکور است) نمی تواند بطور غیر مستقیم هشداری به شاهان امروزی باشد؟ مسلما چرا و بخصوص اگر تئوری ارتجاعی و روینویستی "سه دنیا" چراغ راهنا باشد، چیزی جز این نمی تواند از آن بترآود.

هم اکنون لایمهای فوقانی و راست بورژوازی ملی در ایران به تکیه برای گشایش در جنبش خلق به مجرای رفرمیستی و سازش افشا داند. اینان که اکثر قریب بماتفاقان در زمان پس از خرداد ۱۳۴۲، حتی میدان مبارزه پارلمانی را نیز بوسیله وبه کنار گزارده و در گاخهای خود در صفرانیه و مناطق شابه به امید فرا رسیدن روز مساعدی براضی نمودند، اکنون با اوج گیری بیمانند مبارزات خلق سر از ویلاهای خود بیرون آورده و تلاش دارند مبارزات خلق را که در بسیار موارد به قهر انقلابی متوسل میشوند و بایستی از آن آمیخت و جاننداری کرد، به گنداب مبارزه در چارچوب قانون اساسی منحرف گردانند. د مکرانیم این عناصر در محدوده دموکراسی قانون اساسی و مشروطه مانده است و این دموکراسی زنگرده دیگر نمیتواند خواست زحمتکشان میهن ما باشد. د مکرانیم پیگیری خلق در امروز تنها و تنها میتواند خهوم سرنگونی قهری رژیم فاشیسمی و سرسپرده شاه، بیرون راندن کامل اهریالیستها و استقرار جمهوری تودهای و دکرانیک خلق را داشته باشد. هر حرکتی برخلاف این د مکرانیم پیگیری خلق، عملی است در جهت ضربه زدن به آن. امروزه شعارهایی از قبیل "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" و برنامههایی از قبیل "مبارزه با دیکتاتوری" جدا نمودننده از تمامی موجودیت رژیم بوسیله کنونی، برقراری مشروطه، حکومت بورژوازی ملی و انواعیم تلاشهای مدبوحنای برای جلوگیری از رشد طوفان آسای مبارزات تودهای هستند. بنابراین نمیتوان مدعی دفاع از مبارزات تودهای خلق بود ولی به افشای نظریات عقبگرا و نسخههای منسوخ نپرداخت.

"ساحت" نه تنها به افشای این نظریات نمی پردازد بلکه مدافع این مواضع لایم های فوقانی و راست بورژوازی ملی در روی مرز بین خلق و ضد خلق قرار گرفته نیز می باشد و صفحات زیادی از نشریه ارگان اش ("ستاره سرخ") را نیز به درج

عرضه‌های آنها اختصاص می‌دهد^{۱۱}. از این بدتر، تبلیغ نظریات و زندگی احمد شاطو که در ضروری‌ترین مواقع تاریخ دوده اخیر میهن ما بجای دیدن مچ خروشان اعتراضات خلقی، وقت "گرانهای" خود را بدیدن "آبدا در آینه" و آنهم در عالم بهروت پس از دهننگ و یک شیشه سبکی سیری می نمود و تبلیغ نظریات و "بهاره" جناب حاج سید جوادی معروف میشود. مسلماً گردانندگان "ساحت" در هم فکری و هم نظری با این عناصره کتاب "آبدا در آینه" شاطو و نامه ۲۲۰ صفحهای جناب سید جوادی را بعنوان مانیفست خود به کارها و اعضا کاملاً وفادارش به آنها هدیه خواهند کرد. سخن کوتاه: از گردانندگان "ساحت" انتظاری دیگر داشتن جز تکامل بیشتر آنچه که دیدیم، انتظاری بهبوده و احفظانه است.

"ساحت" و سوءاستفاده از حیثیت مبارزاتی شهیدا

از روز شهادت رفقا بهر ویز و اعظم زاده، خسرو صفائی، معصومه طوافچیان، گرسبوز برومند، مهوش جاسمی و تقی سلیمانی، گردانندگان "ساحت" با توسل به انبوع شیوه‌های کهنه شده و رسوا شده تلاش دارند تا حیثیت سیاسی این مبارزین انقلابی را وثیقه نوده فریبی خود بکنند. سوءاستفاده این جماعت از حیثیت سیاسی و مبارزاتی این رفقای شهید هرگز برآ بیاد سوءاستفاده‌های دارودسته کمیته مرکزی حزب

۱۱ - بهنگام بالا گرفتن اختلافات در مورد ضرورت یا عدم ضرورت انتقاد به انحرافات و نظریات ضد کمونیستی بورژوازی ملی که بر اختلافات عدیده سابق و از جمله آنچه که تا کتون آمده است افزوده گشت، در استعفای خود از هیئت تحریریه "ستار سرخ" در اوت ۱۹۷۵ نوشتیم: لطماتی که از سیاست "ساحت" در این زمینه ناشی خواهد گردید اگر بیشتر از راست روی و دناله روی حزب توده از بورژوازی ملی در بروانی از حکومت دگر صدق نباشد، مسلماً کمتر نخواهد بود. سپس با بالاتر گرفتن مسئله که بسط رهبری "ساحت" در خارج رسید، در مورد آن حوزه نظر در ادم که "راست روی و دناله روی از بورژوازی و خرده بورژوازی بر آن حاکم گردیده و سیستم تیزه میشود". این انحراف نیز مانند سایر انحرافات از رهبری خارج نشأت میگرفت و مواضع و زندگی امروزی "ساحت" دلیلی بر صحت ارزیابی‌های آنروزی از "ساحت" هست.

توده از حیثیت سیاسی و مبارزاتی شهید قهرمان خسرو روزبه می‌اندازد. در شیوه‌های که این جماعت برگزیده ماست تشابهاتی بسیار با شیوه دارو دسته کمیته مرکزی در سوء استفاده‌اش از نام بلند پایه خسرو روزبه بچشم می‌خورد. خسرو روزبه عضو حزب توده ایران بود و تا آخرین روز زندگی بر افتخار شرفی شهادت در میدان اقدام نیز عضو حزب توده باقی ماند. اما میان روزبه و رهبران رفرمیست حزب توده حتی در آن زمان - از امرورشان سخن نمی‌گوئیم چونکه خائنینی بمنافع خلق و جاسوسی بیش نیستند - بی‌نهایت تفاوت وجود داشت و نظریات روزبه نیز با اپورتونیسیم و رفرمیسم حاکم بر حزب توده در تضاد آشکار و کامل بود. روزبه عاشق سوسیالیسم و عاشق صادق آن بود و از بیان صریح آن حتی در بیدارگاه‌های محمد رضا شاه‌ی اباشی نداشت در حالیکه رهبران رفرمیست و اپورتونیسیت حزب توده بنا بر اقرار خود ششان مدعی بودند که "حزب توده ایران برای سرمایه‌دار و مالک از دیاد ثروت و امنیت و راحتی وجدان را فراهم می‌کند". بین موضع، خواست و هدف روزبه تا اپیدئولوژی و شی و سیاست حاکم بر حزب توده تفاوت بی‌نهایت بود. در اینجا نیت بر ایمن نیست که به بررسی اختلاف نظرات و اختلاف عملکرد روزبه با رهبران بزدل و فرومایه حزب توده در تمامی موارد پرداخته شود و این چند سطر تنها از آنجهت بود که تشابه شیوه‌های گردانندگان "ساحت" و دارو دسته کمیته مرکزی از نام و حیثیت شهید روشن گردد. بهمان‌سان که اختلافات فراوانی ما بین نظرات و عملکرد روزبه با رهبران پارلمانتاریست حزب توده وجود داشت، اختلافات فراوانی نیز ما بین نظرات و عملکرد رفقای شهید عضو "ساحت" با شی و سیاست غالب بر این سازمان که در مواردی نیز تحمیلی بود ماند - موجود بود. به بررسی چند نمونه بپردازیم:

۱ - رفقای شهید در مورد ساخت اقتصادی ایران اعتقاد داشتند: "بنظر می‌رسد که سیر تحولات اخیر زیر بنای اقتصادی ایران در جهت جایگزین کردن سرمایه داری وابسته است بجای خود الیسم. این تحولات در شهرها سبب تقویت رشد سرمایه داری وابسته و بهر و کراتیک شد ماست. در روستاها از یک طرف در بسیاری از نقاط به ایجاد خرده مالکی قدری از دهقانان منجر شده که این خرده مالکی فعلا بطرف سلب مالکیت از دهقانان و تبدیل به سرمایه داری در حال رشد است"^{۱۱۰}

۱۱۰ - گزارش سیاسی رفقا بهروز واعظ زاده، خسرو صفائی، معصومه طوافیچیان، بکر سبزو -

رفقای شهید در نامه ۱۰ مهر ۱۳۵۴ این موضع خود را مجدداً تأیید می‌کنند. گردانندگان "ساحت" در مورد ساخت اقتصادی جامعه ایران نظر بر حاکمیت فئو - دالیسم دارند.

۲- در بخش "ساحت" و حزب دیدیم که گردانندگان آن در خارج از کشور معتقد بودند "اینکه در چه مظهری از این پروسه (یعنی پروسه‌ی در پیش گرفتن سمت روستا از طرف تشکلهای مارکسیستی - لنینیستی، نفوذ در روستا، آگاه، بسیج و تشکیک کردن دهقانان، تدارک قیام دهقانی و مبارزه مسلحانه و بالاخره درگیر شدن جنگ تودهای در روستا) حزب تشکیل و اعلام می‌شود (مثلاً در مرحله‌ی نفوذ در روستا یا در آستانه قیام تودهای) . . . مسئله‌ی نیست که بتوان در حال حاضر تعیین کرد " (توده ۲۲) و دیدیم یکی از گردانندگان اصلی "ساحت" در خارج از کشور که نقش تعیین کننده‌ی نیز در غالب نمودن و مواردی تحمیل نمودن نظریات متعدد انحرافی اش بر "ساحت" دارد، برای اثبات انحراف بالا نظر دارد که: " تجربه نشان می‌دهد در کشورهای مثل کشور ما طبقه کارگر در شهرها بعلمت شرایط خفقان معمولاً از لحاظ سیاسی و تشکیک بطور نسبی از مناطق روستائی عقب ماند تر است " گردانندگان "ساحت" در خارج هیچگاه این مواضع را پس نگرفتند و از خود انتقاد نکردند و حتی " توده ۲۲ " را هنوز هم می‌فروشند. رفقای شهید در نامه ۱۰ مهر ۱۳۵۴ می‌نویسند: . . . تأکید دارند که رشد و گسترش وسیع سازمانهای مارکسیستی

بر روند و مهوش جاسمی به خارج در ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۱۳۵۳. این گزارش نظر مشترک تمامی این رفقا در تمامی موارد بود. رفیق شهید تقی سلیمانی در آنوقت سه عضو "ساحت" و نه در ارتباط با این رفقا بود. بخشی از این گزارش سیاسی را "ساحت" تحت عنوان تحقیقی درباره اوضاع کنونی ایران و وظایف ما " بنام " توده شماره ۴ " در دیماه ۱۳۵۶ انتشار داد. با اینکه برخی تغییرات جزئی در گزارش داده شده است و گلفانی اضافی و مواردی چند جملهای حذف گردیده‌اند، لیکن بدلیل عدم تغییر مهم در محتوی مسئله به آنها بنظر جلوگیری از طولانی شدن این بحث اشاره نمی‌گردد. بخش چند صفحه‌ای از گزارش که در ارتباط با اوضاع جهانسی و حاوی مطالب بس‌مهی است در " توده " شماره ۲۴ شامل سانسور گردیده که در اینجا بدان اشاره خواهد شد.

– لننیستی و وحدت آنها با یکدیگر پس از آنکه جنگ خلق در نتیجه تدارک یک سازمان مارکسیستی – لننیستی و تحت رهبری آن در یک منطقه روستائی شروع شده امکان پذیر خواهد بود و نه قبل از آن. بدین دلیل ایجاد حزب کمونیست پس از شروع جنگ خلق است. تا آنوقت سازمانهای مارکسیستی – لننیستی باید هرگز ام در جهت نفوذ در مناطق روستائی و تدارک جنگ بکوشند. این بیش چنانکه معلوم است انطباق نا صحیح تئوری ایجاد پایگاه میبندد که ما خود مانیم با تفاوتی جزئی بدان معتقد بودیم و مدتها روی آن پافشاری کردیم (آخرین موردش مقاله معروف توده ۲۲ که در واقع تشریح سیستماتیک همین خطاستم). در اینجا نخستین روی نا درستیهای این خط کت کنیم ولی بد نیست که بطور خلاصه بینش فعلی خود را از مسئله شن دهیم (تکیه از من). این نامه از جانب رفقای شهید برای بخش خارج ارسال شد بود که در آن علاوه بر نظر دهی در مورد مسایلی چنده از جمله در اینمورد نیز توضیح برای خارج کشور داده میشود که برای آخرین بار از این نظر در " توده ۲۲ " دفاع کرده اند و از آن پس آنرا قبول ندارند و بینش فعلی خود را که متفاوت با بینش غالب بر خارج است شرح میدهند و بالاخره نتیجه مس گیرند که " خلاصه یعنی باید قیلا حزب بوجود آمده باشد " .

۳ – رفقای شهید در گزارش سیاسی خود بتاريخ ۲۹ تیر ۱۳۵۲ می نویسند: " در حال حاضر حکومت ایران از نظر طبقاتی نماینده بورژوازی کمزور و بوروکرات است که شاه در راس آنها قرار دارد. از لحاظ اقتصادی، نظامی و فرهنگی با امپریالیست های غرب و در درجه اول به امپریالیسم امریکا وابسته است. از لحاظ سیاسی همسز در وابستگی آن به امپریالیسم امریکا جای تردید نیست و اگر اینجا و آنجا در رابطه با مسایل بین المللی و یا داخلی و هم چنین در رابطه با کشورهای سوسیالیستی و یا کشورهای مترقی دیگر شواهدی دال بر استقلال عمل آن مشاهده می شود، به هیچوجه در تضاد با وابستگی سیاسی آن به امریکا نیست بلکه با توجه به سیاستها نو استعماری امریکاه استقلالی است در نحوه پیاده کردن وابستگی خود و در جهت منافع امریکا و نا جائی که به این منافع صدمه اساسی نمی خورد. نوسانات روابط ایران و شوروی در سالهای اخیر که مستقیما تاثیر نوسانات روابط امریکا و شوروی بوده است دلیلی است بر این مدعا " (تکیه از من). بدین ترتیب رفقای شهید بد رستی از ماهیت رژیم بزر سیرده محمد رضا شاهی ارزبایی نموده و این رژیم را بد انصورتی

که واقعا هست یعنی تابعی از متغیر امپریالیسم آمریکا بود، نشان میدهد که گردانندگان "ساحت" در خارج نظری کاملا دیگر دارند. بریم اینبار رژیم محمد رضا شاهی در انتخاب ارباب استقلال!! دارد. هم زمان با گزارش سیاسی رفقای شهیدیه یکی از گردانندگان "ساحت" در خارج اظهار نظر میکند که "هم اکنون در ایران رقابت میان امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا، سوسیال - امپریالیسم شوروی، امپریالیسم متحد اروپائی چشمی خورد و هر روز بر شدت آن افزوده میگردد. رژیم شاه تلاش دارد که ضافع همه آنها را بنوعی بطور "متعادل" در نظر بگیرد. اما بنا بر ماهیت رقابت طلشی امپریالیسم، دیر یا زود رژیم شاه مجبور است به یک طرف تمایل کند و از یک بلوک یا دو بلوک علیه یک یا دو بلوک امپریالیستی دیگر دفاع نماید".

می بینیم که از این حملات چقدر مزخرف می بارد. اولاً بجای دو بلوک امپریالیستی در جهان، سه بلوک ساخته میشود و امپریالیستهای اروپا که در وحدت - درعین داشتن تضاد - با امپریالیسم آمریکا هستند، بلوک دیگری را تشکیل میدهند (نطفه بند پکا تئوری ارتجاعی سه جهان که اروپا، دنیای دوش را تشکیل بایستی بدهد). ثانیاً تلاش رژیم شاه در این بوده که ضافع هر سه "بلوک" را بطور "متعادل" نگهدارد و گویا رژیم در وابستگی اقتصادی، نظامی و سیاسی و فرهنگی به "امپریالیستهای غرب و در درجه اول به امپریالیسم آمریکا" که رفقای شهیدیه به درستی بدان اشاره کرده اند، نبود ماست و ثالثاً بشرطمانه ادعا می شود که "دیر یا زود رژیم شاه مجبور است به یک طرف تمایل کند" یعنی با حرکت از نقطه "بیطرفی" به یک طرف تمایل نماید و با پیشروی تمام فراموش میشود که رژیم سر سپرده شاه در یک طرف یعنی طرف امپریالیسم آمریکا قرار داشته و حرکت اش به آن سو باز هم شدیدتر شده است. بدین ترتیب بین نظریه رفقای شهیدیه و این کلمات قصار!! گردانندگان "ساحت" در خارج سه اختلاف نظر اساسی و بزرگ در زمینه بلوک بندی بین امپریالیستها، در زمینه نسبت و چگونگی وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم جهانی و بالاخص امپریالیسم آمریکا و در زمینه نقطه حرکت رژیم سر سپرده شاه برای جهت گیری بیشتر و یا بقول گرداننده "ساحت": در خارج به یک طرف تمایل پیدا کردن دیده میشود. ناگفته روشن است که اختلاف نظر در این موارد اساسی همانند اختلاف نظر در موارد دیگر بیان شده سیاستها متفاوت را نیز به همراه خواهد داشت. این نظر گرداننده اصلی "ساحت" در خارج بصحیح تمام کادرها و گردانندگان آن در خارج تبدیل میشود و در "ستاره سرخ"

شماره ۹۹ بصورت زیر تبلور خود را می‌یابد: " رژیم ضد خلقی و مزدور محمد رضاشاه که بوش از استقلال نهرده و برطبق تغییر قوا در درون اردوگاه امپریالیسم عمل میکند از یکسو عمدتاً نوکر امریکاست و از سوی دیگر برای امپریالیسم نو خاسته و سرکرد مگر روس چشمک میزند ". بدین ترتیب بزعم اینان رژیم شاه بر طبق تغییر قوا بین امپریالیسم امریکا و سوسیال - امپریالیسم روس در حرکت است و همانند نظر درست رفقای شهید که معتقد بودند رژیم شاه چون تابعی از متغیر امپریالیسم امریکاست تعهد نمی‌کند و دیگر اینکه بر همان صیغ زده‌نی "ستاره سرخ" رژیم شاه خود در صدر چشمک زدن به امپریالیسم نو خاسته و سرکرد مگرانی روس برآمده است زیرا بزعم اینان در مورد رژیم مغرب و سرسپرده پهلوی تغییر جهت دادن مطابق با تغییر موازنه نیروهای امپریالیستی (" همان ستاره سرخ) صادق می‌باشد . خواست این ارزیابی قلابی از حرکات رژیم وابسته شاه، این سنگ زنجیری امپریالیسم آمریکا مقایسه شود با نظر رفقای شهید مبنی بر اینکه: "نوسانات روابط ایران و شوروی در سالهای اخیر مستقیماً تاثیر نوسانات روابط امریکا و شوروی بوده است" .

۴- در بحثهای گذشته دیدیم که "ساحت" در مورد سندیکاها یزد دولتی معتقد بود هدف آنست که موقعیت قانونی آنها حفظ گردد و نیابستی تغییر ماهیت دهند و به سازمانهای دموکراتیک تبدیل شوند . و با دید محدود نمودن مبارزه در این سندیکاها یزدی که بایستی چارچوب قانونی خود را حفظ نمایند بوده که مدعی شد "حق داشتن یعنی اینکه خواستها و تمایلات خود را در چارچوب دایره قوانین موجود و فرامین و سنتها بعمل در آورند" . رفقای شهید در گزارش سیاسی خود در مورد این سندیکاها یزد قلابی می‌نویسند: " سندیکا و نمایندگانش مورد تنفر کارگران بوده و از نظر آنها اعتباری ندارد" و با توجه به همین مطلب است که در مورد ضرورت فعالیت در آنها هیچ صحبتی نمی‌کنند تا چه رسد به جلوگیری از حفظ موقعیت قانونی آنها و غیره . زیرا محلی که مورد تنفر کارگران است و در نظر آنها اعتباری ندارد، جای مناسبی برای فعالیت انقلابیون نخواهد بود بلکه تنها میتواند محلی برای فریبستهای مشتاق فعالیت "در چارچوب و دایره قوانین موجود" باشد اگر در ابتدای "رفرمهای" قلابی و نواستعماری امپریالیسم آمریکا بنام "انقلاب سفید" بخش عظیمی از کارگران میهن ما به ماهیت این سندیکاها یزد و قلابی دولتی پی نبرده بودند اکنون آن زمان کم‌خبری از برنامه‌ها و اقدامات ضد کارگری رژیم شاه

سپری شده و آنها آگاهانه باین سند پلها و نمایندگان منتخب ساوت سر داور سه برای رفقای شهید محدود نمودن مبارزات در "چارچوب و دایره قوانین موجود" نیز بهیچوجه طرح نموده و نه تنها هیچ اشارهای به ضرورت آن ندارند بلکه برعکس معتقد به "ایجاد پیوند تودمائی و شرکت در مبارزات کارگران، دهقانان و سایر طبقات و احتراف خلق، سعی در دادن رهبری سیاسی به آنها و ارتقا سطح این مبارزات" (گزارش سیاسی رفقا ستکیه از من) میباشند. رفقای شهید در نامه ۱۰ مهر ۱۳۵۰ خاطر نشان میکنند: "بعقیده ما مسئله بد نینفراز است که سازمانها و گروههای مل باید بیرون در مبارزات تودمائی شرکت کنند، در راس آنها قرار گیرند، آنها را از نظر کیفی و کمیتی رشد دهند (یعنی وسیعتر کنند و سطح سیاسی شان را ارتقا دهند) و در جریان آن از یکطرف برای همسوی مبارزات و از طرف دیگر برای وحدت گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی رهبری کننده (وحدت مارکسیست لنینیستها) بکشند". و بدین ترتیب می بینیم که این رفقا قلم بطلان بر تزهائی اکونومیستی "ساخت" مبنی بر تنزل دادن سطح پیشروها به سطح عقب مانده ها و غیره و همچنین بر لاطاللات "ساخت" در مورد محدود نمودن مبارزه "در چارچوب و دایره قوانین موجود" میکشند.

ه - "از جانب دیگر شاهد آنیم که اخیرا دولت ایران با جمهوری تودمائی چین روابط حسنه برقرار کرده و مناسبات گرمی بین آنها برقرار شده است. اینبار نیز رژیم شاه این مناسبات و تأیید دولت چین از بعضی اقدامات و سیاستهای رژیم را دلیلی بر سیاست مستقل و ملی خود قلمداد کرده و آنرا وسیله تبلیغات قرار داده است. در حالیکه کاملاً عیان است تغییر سیاست ایران نسبت به چین در چارچوب عام تغییر سیاست امپریالیسم آمریکا و اقار و نسبت به چین صورت گرفته" است (از گزارش سیاسی - تکیه از من ۴). رفقای شهید بخاطر پرافتخاری عمیقاً انقلابی نشان بر سرمواضع خلق بهیچ عنوان بمانند دارودسته گرداننده "ساخت" بدنبال جستجوی استقلال "برای رژیم تاشقزاستخوان وابسته و خائن شاه نرفته و با آگاهی پرولتری شان از خصلت و ماهیت رژیم سرسپرده شاه که در همه زمینه ها به امپریالیسم آمریکا وابسته است مناسبات ایران و چین را دل بر "مستقل و ملی" بودن شاه خائن رزایی ننمودند. این موضع گیری روشن نشاندهنده فاشستگرفقای شهید بر خلاف گردانندگان "ساخت" و دیگر دافعین تئوریک رنجاعی "سند نیا" معتقد نبودند که

برسیت شناختن چین تود های توسط رژیم وابسته محمد رضاشاهی د لیلی بر حرکت مستقل رژیم شاه و برخلاف میل امپریالیسم آمریکا میباشد، بلکه کاملاً برعکس نظر داشتند که " در چارچوب عام تغییر سیاست امپریالیسم آمریکا و اقطار او نسبت به چین و در تطابق کامل باحفظ منافع این امپریالیسم " صورت گرفته است . می بینیم این موضع گیری رفقای شهید با موضع مدافعین تئوری روزیونیستی " سه دنیا " که رژیم سرسپرده محمد رضاشاهی را ، " مستقل " و جز " نیروی محرکه انقلابی " که چرخ تاریخ جهان را به پیش میرانند " میدانند، صد و هشتاد درجه تفاوت دارد . رفقای شهید در توضیح سیاستهای رژیم وابسته محمد رضاشاهی ، این سنگ زنجیری امپریالیسم آمریکا در همان گزارش مینویسند : " او در بلندگوهای خود روابط سیاسی و اقتصادی خود را با بلوکهای مختلف و از جمله چین و سایر کشورهای سوسیالیستی که اگرچه واقعا جدا از سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا نیست ، بعنوان سیاست مستقل طی خود تبلیغ میکند . و طراحان و مدافعین تئوری روزیونیستی ضد انقلابی " سه دنیا " نیز همین تبلیغ را میکنند ، لیکن علی رغم تمام این تبلیغات دروغین ، آنچه که رژیم سرسپرده شاه انجام میدهد " واقعا جدا از سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا نیست " .

۶- " ملتها آزادی و کشورها استقلال می خواهند ، این يك جریان رشد یابنده سال گذشته بود " (ستاره سرخ - شماره ۱۷ - تکیه از من) . کشورها استقلال میخواهند " (جزوه جهان سوم و دوا بر قدرت از انتشارات "ساخت" - اردیبهشت ۱۳۵۳) تکیه از من) . این یکی از صایبل نا درست طرح شده در سطح جهانی در چند ساله اخیر بود که خیلی بخوبی و راحتی می توانست مورد استفاده و بهره برداری طراحان و مدافعین تئوری ارتجاعی " سه جهان " قرار گرفته و اینان یکی از ارگان تئوری روزیونیستی خود را بر آن بنا نهند ، علیرغم این تصور رایجند آکسه طرح خواست استقلال کشورهای با یستی مربوط به مبارزه بحق چند کشور آزاد شده و مستقل مورد حمله * امپریالیسم قرار گرفته باشد و در نتیجه طرح شعاری درست خواهد بود . لیکن بسزوی روشن شد که منظور آوندگان این شعار اینچنین نبود بلکه منظورشان تمامی کشورهای

*** - مراجعه شود به هفته نامه خبری یکن شماره ۲ سال ۱۹۷۲ که منظر از کشورها را و بتنام ، گامیج و لائوس که جنگ تود های خلق در آنها جریان داشت اعلام میشود .

سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین میباشد. بعدها تنهائوپین مرتد و مرتجع که رفیق مائوتسه دون در باره اش می گفت^۳ این مرد تفاوتی بین امپریالیسم و سارکسیسم قائل نیست^۴ آفریننده تئوری ارتجاعی "سه دنیا" شد و بر پایه همان طلب نادرست و غیر واقعی "کشورها استقلال میخواهند" مدعی شد: کشورهای جهان سسوم در گذشته سرنخت مشترکی داشته و امروز با وظیفه مشترک مبارزه علیه استعمار نوین و کهن و سیادت طلب کشورهای بزرگ و همچنین پیشرفت اقتصاد ملی و ساختمان کشور خویش رویرو هستند^۵ (نطق در سازمان ملل متحد^۶ ۱۰ آوریل ۱۹۷۴). او بدین ترتیب علاوه بر تبلیغ سازش با ارتجاعیون، به زیر ستوان کشیدن سیستم سوسیالیستی، نقاشی چهره رژیمهای فاشیستی و سرسپرده مانند شاه، مویوتو، ملک حسین سوهارتو، گابریل و غیره و... مدعی وجود راهی سوم بجز راه سوسیالیسم و راه سرمایه داری بوجود جبهه سومی بجز جبهه سوسیالیسم و جبهه امپریالیسم شد.

گردانندگان "ساحت" با حیل گوناگون کوشیدند نظریات ارتجاعی تن سیائوپین را بر "ساحت" غالب گردانند که در این باره نیز اگر چه نه بیکباره ولی به تدریج، اما با سرعتی سریع - زیرا که اکنونیم "ساحت" زمینه مساعد برای پذیرش آنها بوده موفق گردیدند. گردانندگان "ساحت" که شیفته استقلال رژیمهای ارتجاعی و سرسپرده کشورهای وابسته شده بودند، نطق تن سیائوپین مرتجع را با چنان سرعتی در عرض چند روز ترجمه و چاپ کردند^۷ که آن زمان در هیچ موردی سابقه ندانست و بطور علنی و روشن به تبلیغ "راه سوم" جهان سوم پرداختند. رفقای شهید با نظریه رویزیونیستی "راه سوم" طرح شده از جانب طراحان و مداحان تئوری ارتجاعی "سه دنیا" و مورد پذیرش قرار گرفته از جانب گردانندگان "ساحت" هیچگونه توافقی نداشتند. این رفقا در گزارش سیاسی خود در اینمورد می نویسند: "جبههگیری ضد

۳ - این جزوه در خارج از کشور بنا بر ابتکار فردی یک تن از اعضا "رهبری کل" "ساحت" بیرون داده شد، در حالیکه بعنوان مسئله مورد توافق مجموعه رهبری اعلام گردید. لیکن هم تاریخ سریع انتشار آن و هم مواضع رفقای شهید - بنا بر اعلام "ساحت" - دو تن از این رفقا در سطح رهبری کل بودند - که در مخالفت ۱۸۰ درجهای با مطالب جزوه است نشان میدهند که هیچگونه مشورتی با آن رفقا نبوده و انتشار خودسرانه آن برای تحمیل مواضع بعدی بوده است.

اصول‌گرایان و روشنفکران، از دید دولت ناصر و سونارو بی‌ای از ویژگی‌های سال‌های ۶۰ بود. در حال حاضر... دیگر تقریباً چنین دولت‌هایی وجود ندارند. کشورها غیر متعهد، بطرف قطبی شدن و وابستگی به بلوک‌های مختلف رفتند. امروزه بیش از هر زمان دیگری روشن است که 'راه سوسی' ممکن نیست. یا باید در جبهه سوسیالیسم بود یا به زائیده امپریالیسم تبدیل شد* و بدین ترتیب بدین‌تنه‌ها نظریات و مواضع رویزیونیستی، مدافعین امروزی تئوری ارتجاعی "سه دنیا" موضع گرفتند.

۷- "ساحت" مدافع بی‌چون و چرای تئوری ارتجاعی و رویزیونیستی "سه دنیا" است. این تئوری اساس سیاست جهانی چین است که بعنوان استراتژی تمامی جنبش‌ها در سطح جهان تبلیغ گردیده و طراحان و مدافعین آن تمامی پرولتاریا و خلق‌های ستم دیده گیتی را به تبعیت از آن دعوت می‌کنند. در بخش بعدی در مورد این تئوری ضد انقلابی و تبعیض‌آمیز بی‌چون و چرای "ساحت" از آن توضیح داده خواهد شد. اساس این تئوری بشکل تنظیم شده توسط تن سیاست‌پویان مرتجع به بازار آمد. قبل از تدوین کامل این تئوری ارتجاعی توسط دار و دسته تن سیاست‌پویان، برخی تغییرات در سیاست خارجی چین نمودهای نسبت به سال‌های پیش‌تر بوجود آمد. مورد که نمیتوانست شباهتی با سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی داشته باشد* این تغییرات تبلورات نظریات راستی بود که در رهبری حزب کمونیست چین شکل بندی می‌یافت، از آنجمله‌اند تقلیل پشتیبانی چین از جنبش‌های آزاد بیخوش و بعنوان نمونه در

*- این نقل قول و بعدی آن از بخش اوضاع جهانی در گزارش سیاسی رفقای شهید می‌باشند که گردانندگان "ساحت" آن را مشمول سانسور نموده و در "توده ۲۴" چاپ نکردند.

*- نویسنده در آن زمان و حتی تا زمان آغاز مبارزه بزرگ علیه تئوری رویزیونیستی "سه دنیا" به اشتباه از جمله کسانی بود که به بررسی عقلی و دقیق از این تغییر سیاست و نتایج آن نپرداخته و آنرا بحساب روابط دیپلماتی می‌گذاشت و با وجود تا روشنی‌هایی چند در بسیار موارد، بجای تحقیق و بررسی و برخورد مسئول و علمی به آنها، از کنار صبایل گذشته و تنها با حرکت از اعتقاد به چین تودهای ایسین سیاست را در مجموع انقلابی می‌خواند.

ظفار و ارتیره، نزدیکی به امپریالیسم آمریکا، پشتیبانی و شنا خوانی و تسکین زنجیری امپریالیسم آمریکا و اکثریت مرتجعین سه قاره آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، دعوت سرشناسترین فاشیست‌ها مانند اشتراوس به چین و پشتیبانی از آنها و

تن سیائیهین در ۱۰ آوریل ۱۹۷۱ برابر با فروردین ۱۳۵۳ نظریات بغایت ارتجاعی خود را که در تکاملش بعنوان تئوری سه دنیا "موسوم شد" سازمان ملل متحداً برابرز داشت. گردانندگان "ساحت" با توضیحی که قبلاً رفت آن نطق را در اسرع وقت ترجمه نموده و در اواسط اردیبهشت بفارسی انتشار دادند. رفقای شهید در تیر ماه همانسال موضع مشترک خود را این چنین اعلام کردند: "اخیراً در سیاست جهانی چین تحول اساسی رخ داده است که تظاهرات برجسته آن عبارت‌اند از: نزدیکی نسبی به امپریالیسم آمریکا، حدت تضاد با شوروی، تقلیل پشتیبانی و دفاع بی چون و چرا از مبارزات سلححانه خلقها، برقراری مناسبات حسنه و در مواردی پشتیبانی از حکومتهای ارتجاعی دست‌نشانده (بخصوص وابسته به آمریکا) و شرکت فعال در محافل و مجامع پارلمانتاریستی بین‌المللی.

این سیاست جدید به نفع مبارزه خلقهای جهان علیه امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم نیست:

- هرزندی دقیق بین جبهه انقلاب و ضد انقلاب را در سطح جهانی مخدوش می‌سازد و سمت‌اساسی مبارزات ضد امپریالیستی را در مقیاس جهانی نا مشخص کرده و خلقهای جهان را دچار سردرگمی می‌نماید.
- با ایجاد وجهه برای حکومتهای دست‌نشانده و تقویت آنها بار امپریالیسم آمریکا را سبک میکند و بدین ترتیب از تضادهای امپریالیسم آمریکا میگاهندو به اوانگان می‌دهد که مواضع خود را آسانتر تحکیم کند.
- مبارزه ضد رویزونیستی و ضد سوسیال‌امپریالیستی حزب کمونیست چین و سایر احزاب مارکسیستی - لنینیستی را که میرفت نتیجه خود را آشکار سازد نا موجه و بی اعتبار جلوه میدهد، چه این توهم را بوجود می‌آورد که چین خود در ابتدای آن راهی قدم گذارده که شوروی رفته و برای پذیرش تبلیغات مرتجعین دایر بر اینکه اختلافات چین با شوروی بر سر قدرت و کسب هژمونی در جنبش کمونیستی بود، ماست، زمینه فراهم می‌کند.
- اعتماد خلقها را به جمهوری تودهای چین و در نتیجه راه سوسیالیسم و امر کمونیسم

ضعیف می‌گردد

— ماطلی در جهت خنرد کردن احزاب مارکسیستی — لنینیستی است که له چپسین موضع گرفته‌اند .

— زینه تبلیغات برای ارتجاعیون جهان فراهم میسازد و مبارزه مردم بویزه م سل ها را مشکل تر می‌کند^{۱۸} (از بخش اوضاع جهانی گزارش سیاسی) .

رفقای شهید چه بخوبی در آن زمان اساس تئوری ارتجاعی و رویزیونیستی "سه دنیا" را بیاد افتاد گرفته و با آن خط کسی قاطع می‌کنند . با اینکه در این نوشته ارتئوری "سه دنیا" نام برده نشده ولی کیست که متوجه نشود، ضمن این تئوری ارتجاعی افتاد گرفته است . روشن است که در آنزمان امکان نداشت از یک تئوری نام برده شود، چون طراحان و مدافعين آن در آنزمان نام تئوری بر آن ننهادند و بمنسوان تئوری دست به تبلیغ اش نمی‌زدند . در آنزمان از سیاست جهانی چپین نام می‌بردند و بهمین علت نیز این می‌بایستی مورد بررسی قرار میگرفت که مورد بررسی نقادانه و علمی رفقای شهید قرار گرفته است . طراحان این تئوری رویزیونیستی تنها پس از در گذشت رفیق مائوتسه دون بود که بر آن نام تئوری نهادند و استراتژی پرولتاریا و خلقهای ستمدیده خوانند ندش و با شهادی تمام بمنظور فریب پرولتاریا و خلقهای جهان در عدد انتصاب اش به رفیق مائوتسه دون برآمدند .

چند مورد اساسی فوق‌کمبیش مرده شد از جمله سایل مهم مورد اختلاف رفقای شهید با ضی و سیاست غالب بر "ساحت" بود . پس بی‌بینیم بهمان اندازه که ادعای "موافق" قهرمان شهید روزه با اپورتونیسیم و رفریسیم تاریخی حزب توده و رهبران بزرگ و پارلمانتاریست آن بهعلت عضویت روزه در حزب توده، می‌تواند "صحت داشته

— بنا بر توضیحی که در پاروقی صفحه ۱۸ آورده شد بنویسند در آنزمان بهاشتباه ، سیاست خارجی چپین تودهای را در مجموع انقلابی میدانست . با حرکت از ایمن نقطه نظر بود که بهنگام قرائت گزارش سیاسی رفقای شهید و تا مدتی پس از آن ، این ارزیابی رفا را نا درست و غیر واقعی می‌دانستیم . بعدها در جریان مبارزه بزرگ علیه تئوری رویزیونیستی "سه دنیا" ، کد تالی موفق دارو دسته تنسیاتیونین برای حاکمیت بر حزب کمونیست چپین و روشن‌تر شدن جنبه‌های بیشتری از سیاست جهانی چپین بود که به نا درستی و غیر واقعی بودن نظر آنروزی خود بی‌بردم .

باشد، ادعای "توافق" رفقای شهید عضو "ساحت" با ضیاء انقلابی و ارتجاعی "ساحت" و گردانندگان آن در خارج "صحت" خواهد داشت. ادعای اول را دارو-دسته خائن کمیته مرکزی حزب توده می‌کند و ادعای دوم را گردانندگان "ساحت" دارند. اما همانگونه که ادعای اول همیشه به پوزخند انقلابیون گرفته شده است، ادعای دوم نیز سر نشینی جز آن نخواهد داشت.

از روز شهادت رفقا پرویز واعظ زاده، خسرو صفائی، معصومه طوافجیان، گرسیوزیرونده، مهوش جاسمی و تقی سلیمانی، گردانندگان "ساحت" این "مشتریان" نام و حیثیت رفقای شهید اجماد بی‌جان آنها را به خانه خود می‌برند تا با شهادی تمام برای خود کسب حیثیت کنند و توده فریبی را برای چند صباحی دیگر آرام دهند. لیکن مواضع محکم و قاطع رفقای شهید، اختلافات اساسی و مهم آنها با مواضع غالب بر "ساحت"، برداشتی بغایت ارتجاعی گردانندگان "ساحت" توسط آنها و عطفکردن انقلابی آنها بر همان کافی هستند در تفاوت بی‌نهایت بین رفقای شهید و ضعیف حاکم بر "ساحت" و گردانندگان آن. و اینهمه را هر انقلابی صادقی می‌بیند و میدانند که این حنای گردانندگان "ساحت" رنگی نخواهد گرفت.

ساحت‌مدافع حکومت‌های ارتجاعی و وابسته

کسی یا جریانیکه سابقه‌ای ملو از راست‌روپها و نظریات ارتجاعی دارد، آینده این نیز در صورت عدم تصحیح انقلابی و صادقانه انحرافاتش در خدمت بمبارزه خلق نخواهد بود. کسی یا جریانی که در چشمتاش انبانی از سیاست‌های راست‌روانسو ارتجاعی پر است، در صورتیکه بطرد کامل آنها نپردازد، آینده‌ای بس کیف را در پیش خواهد داشت. بی‌مورد نبود که استالین کبیر همیشه این اندرز لنین بزرگرا گوشزد میکرد که: "هرگز از چیز کوچک چشم نیوشیده، چون از خرد است که کلان بسر میخیزد". در مورد "ساحت" بایستی گفت که انحرافات و اشتباهات خرد چندین سال پیش تره مدتی است بکلان تبدیل شده‌اند و امروزه از آن نیز به مراتب فزاینده تره شده‌اند و تا بدان حد که شی‌ای کاملاً ارتجاعی بر آن حاکم گردیده است. اگر در سالیانی پیش تر بحث با گردانندگان "ساحت" بر روی چگونگی ایجاد حزب کمونیست و انتقاد از انحرافات آنها در این زمینه بود و اگر در سالیان بعدش بحث با آنها بر روی سیاست‌های راست‌روانه اکونومیستی شان و افشای این سیاست‌شان بوده، امروزه دیگر با آنان اساساً بحثی در میان نیست، زیرا دیگر انحرافات آنها تنها مربوط باین یا آن زمینه نمیشود بلکه تمامی موجودیت "ساحت" بنزیر سئوال است و لذا افشای بسی پرهای شی ارتجاعی آن جایگزین بحث‌های گذشته‌ی برای تصحیح شده است.

سیاست‌های راست‌روانه و نظریات بغایت انحرافی در پیروزی گردانندگان "ساحت" زمینه سلعهدی برای تئوری ارتجاعی "سه دنیا" بود و اینان از همان اوانسی که جوانه های این تئوری ضد انقلابی سر از مرداب رویزیونیسم بیرون آورده‌اید تا تکوین یافته خود را یافتند و با سرعتی عجیب آنرا پذیرا شدند.

بررسی و افشای یکایک نشخوارهای "ساحت" از استفرافات طراحان تئوری ارتجاعی "سه دنیا" صفحات بیشماری را احتیاج دارد و خود میتواند موضوع جزوه قطور جداگانه ای باشد. لذا اساساً به بررسی یک زمینه از طلاطات "سه دنیا" ها در مورد حکومتها ارتجاعی باصطلاح "جهان سوم" و دفاعی چون و جرای "ساحت" از آنها میرد ازیم و در متن همین مطلب بموارد دیگر تا آنجا که ضرورت دارد پرداخته خواهد شد و همین شدت نمونه‌ای است از خرواروشانده هندی آن، که گردانندگان "ساحت" در چه منجذاب متعقنی در غلتید مایند و این در غلتیدن را آگاهانه و باینیت انتخاب کرده‌اند. طراحان امروزی تئوری ارتجاعی "سه دنیا" قبل از اینکه باطرح رویزیونیستی خود بمعنوان

شعری بیدار آید، آغاز به زمینه سازی برای آن کردند که از آنجمله طرح **شعرا** **کشورها** استقلال می‌خواهند" بود. منظور از **کشورها** که می‌توانست تفاسیر متفاوتی را به همراه آورد و برای مدتی نیز به همراه داشت، هیچ چیز نمی‌توانست باشد جز قائل شدن حرکت "استقلال" خواهان در حکومت‌های ارتجاعی و دست نشانده. هر چند که در آن زمانها با این تفسیر روبرو بودیم که منظور از "کشورها" کشورهای آزاد و مستقل مورد حمله قرار گرفته یا در خطر حمله امپریالیسم قرار گرفته است - همانگونه که ذکر شد هفته نامه خبری پکن شماره ۲ سال ۱۹۷۲ نیز این تفسیر را تقویت و تأیید میکرد - لیکن منظور آورندگان اصلی این طرح یعنی طراحان **شعری** ارتجاعی "سه دنیا" چیز دیگری بود که آنرا نیز کم‌کم جا افتاد ختنند و تفاسیر دیگر از این شعار کاملاً نادرست‌نمی‌توانست ماهیت ارتجاعی آنرا و عاقبت پیروی از آن را تغییر دهد. پس از طرح این شعار نادرست، گردانندگان "ساحت" که راست روی اگونیومستی را پیشه کرده بودند بغیریت به تبلیغ آن پرداختند و در "ستاره سرخ" شماره ۱۷ نوشتند: "طنپها آزادی و کشورها استقلال می‌خواهند. این يك جریان رشد یابنده سال گذشته بود و پرولتاریای جهانی قاطعانه از این خواست ملل و کشورها پشتیبانی کرد و بدینوسیله جبهه متحد ضد دوقدرت مافوق بزرگ را توسعه بخشید و باز هم بیشتر آنها را منفرد ساخت" (تکیه از من). اگر در آن زمان تفاسیر گوناگونی از مفهوم **کشورها** میشد، لیکن تفسیر گردانندگان "ساحت" همان چیزی بود که این شعار منظور داشت و امروزه بسیار بسیار روشنتر و بازنر بیان میکنند و آنهم دفاع از حکومت‌های مرتجع دست نشانده میباشد. گرداننده اصلی "ساحت" و نوجهایش نطق تن سیاثوپین خائس در "سازمان ملل متحد" را در سال ۱۹۷۴، زمان مناسب تشخیص دادند و در عرض مدتی بسیار کوتاه این نطق را ترجمه و چاپ کرده و خود در مقدمه آن بازم آوردند که: **کشورها** استقلال می‌خواهند". همانگونه که آورده شد، رفتای شهید واعظ زاده و یارانش با تعامی ظنون سیاست‌جدید خارجی چین و ضامین بغایت مرتجعانه نطق و تزهائی تن سیاثوپین مخالفت داشتند و نظر خود را نیز بخارج نوشتند. نوشته این رفقاء تنها در اختیار افراد انگشت‌شماری گزارده شد و بدنه "ساحت" و حتی کارهای آن نیز از آن نوشته کاملاً بی‌اطلاع ماندند. اما در عرض نطق تن سیاثوپین به تعداد چندین هزار چاپ و پخش گردید و ککهم به سیاست‌حاکم بر "ساحت" تبدیل شد. بر شعار **کشورها** استقلال می‌خواهند" و اراجیف دیگر تن سیاثوپین حتی بسر

اینکه آنها [کشورهای جهان سوم] نیروی محرکه انقلابی هستند که چرخ تاریخ جهان را به پیش می‌رانند و در مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم بویژه علیه ابرقدرتها نیروی عمده را تشکیل می‌دهند "افزوده گشت و گردانندگان "ساحت" بصورت مشخصتر به تطهیر چهره حکومت‌های مرتجع و وابسته پرداختند. چند نمونه بیاوریم.

۱- تطهیر مرتجعین عرب توسط "ساحت":

طابق با تئوری ارتجاش "سه دنیا" از آنجائیکه مرتجعین سفاره آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین بنا بر گفته تن‌سیاٹوین "نیروی محرکه انقلابی هستند که چرخ تاریخ را به پیش می‌رانند" سادات خائن و اسد مرتجع بعنوان دست خلق‌های عرب جا زده شده "رهبران" خلق‌ها خوانده شده و مبارزه علیه آنها و همچنین سایر مرتجعین وابسته عربی از قبیل ملک حسین و ملک خالد و انواعهم از دستور کار خارج میگردد. فارسته گرداننده "ساحت" نعل به نعل به تبلیغ اراجیف باند تن‌سیاٹوین - هوآ کوافنگ میبرد - دازد و نقاشگر چهره‌ی خیانت‌بار مرتجعین عرب و سگان زنجیری امپریالیسم در منطقه خاورمیانه عربی میشود. این دارو دسته بنظر فریبکاری و ادعای دروین منسی بر اینکه گویا از جنبش آزاد بیخش فلسطین و خلق‌های عرب "مرفاع" میکند به انتشار شعاره ۵۷ "ستار صرخ" که بایستی ویژه‌نامه فلسطین میگردد. لیکن ویژه‌نامه تطهیر خائنین و مرتجعین عربی و توهین به خلق‌های عرب است. اقدام میکند. هر انسان صادقی که این "ویژه‌نامه" را در دست گیره قبل از قرائت آن، انتظار دارد که هم از مبارزات خلق‌های فلسطین و عرب بزرگداشت شده و از نکات مثبت آنها آموخته شود و هم دشمنین خلق‌های عرب افشا گردیده و بررو، مبارزه علیه آنها پافشاری گردد. لیکن این انتظار برآورده نمیشود. گردانندگان "ساحت" در حالیکه چند کلامی برای خالی نبودن هر ضمه به توضیح و "مرفاع" از جنبش فلسطین می‌نویسند ولی آنجائیکه بایستی پافشاری خیانت‌های سادات مرتجع بپردازند و آنجائیکه بایستی پافشاری اسد مرتجع که دستش تا مرفی بخون خلق قهرمان فلسطین آفشته است، برسند، تاریخ برایشان قطع میشود و توگوشی اصل در این موارد طالبی و مسئله‌های وجود نداشته است. در تمام نشریه "ویژه‌نامه" چهار صفحه‌ای کلامی در مورد سادات خائن نیست. ساداتی که مواظقت‌ها خائنانه سینا را با اسرائیل بسته ساداتی که در حوادث لبنان بر علیه خلق فلسطین بوده ساداتی که صهیونیست‌های اسرائیلی را بر سمیت شناخته است و ساداتی که ریزریز با بهتری بهتری در راه انقلاب فلسطین سنگ اندازی میکند.

بزعم تاریخ نویس "ساحت"، بایستی از ذکر این نکات خودداری شود تا چهره خائنانه
 "قهرمان" که نمای سوم این حضرات در برده استوار بماند. در تمام "ویروانه" از
 برخورد به جنایتهای بیشتر اسد مرتجع خبری نیست و گویا این مرتجع نبود که بیاری
 فالانژیستهای لبنانی در سرکوب قهرمانان فلسطین در تل کتر شتافت. تنها نکته‌ای
 که تاریخ نویس "ساحت" در این مورد آورده آنست که خواهان "بیرون راندن نیروهای
 دولت سوریه از لبنان" شده است. زهی بیشری، چون گردانندگان "ساحت" حتی از
 بکاربرد لغت ارتجاعی بدنیال دولت سوریه که بیانگر ماهیت این حکومت است نیز
 خودداری کرده‌اند. چرا تاریخ نویس "ساحت" این چنین جنایتهای و خیانتهای
 مرتجعین عرب را بدست "مراحمی" می‌سیارد؟ زیرا بزعم دارودسته گرداننده "ساحت"
 سادات خائن و اسد مرتجع نیروهای پیش برنده چرخ تاریخ و قهرمانان مبارزه ضد
 دوا بر قدرت هستند. همان گونه که تاریخ نویسان مرتجع درباری بهنگام بسررسی
 سلطنت انوشیروان، کلامی در مورد قتل عام دهها هزار زحمتکش ایرانی که در زمر
 پرچم مزدک علیه ظلم و استثمار حکام و معبدان مبارزه میکردند، بیان نمی‌آورند و
 انوشیروان خونخوار و سنگترا "عادل" و "رعیت پرور" جلوه میدهند، تاریخ نویسان
 "ساحت" نیز جنایتهای و خیانتهای بیشتر سادات و اسد را آگاهانه از قلم می‌اندازند
 و در پیروی از رهبران رویزیونیست چینی خود، آنها را "قهرمان" مبارز ضد دوا بر
 قدرت نشان میدهند. بیشترمانه تراز این، این دارودسته در همان "ویژه نامه"
 دفاع از مرتجعین عرب طبعی میشود: "چهارمین شمار که شمار حمله است لبه
 تیزش بسوی امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم و صهیونیسم میباشد. اینها
 دشمنان قسم خورده‌ی خلقهای عرب و جنبش مقاومت فلسطین هستند. اینها اگر به
 نابودی انقلاب فلسطین بسته و وحدت و استقلال خلقهای عرب را در تضاد با
 منافع خود در خاورمیانه می‌بینند. چنانچه امپریالیسم امریکا، سوسیال امپریالیسم
 شوروی و صهیونیسم تجاوزگر اسرائیل از صحنه خاورمیانه خارج شوند، خاورمیانه
 مسئله‌ای برای حل نخواهد داشت". در اینکه امپریالیسم امریکا، سوسیال امپریالیسم
 روس و صهیونیسم اسرائیل، دشمنان سوگند خورده خلقهای عرب و جنبش انقلابی
 فلسطین هستند و تلاش فراوان در نابودی انقلاب فلسطین و ادامه‌ی دریند نگهدار
 شدن خلقهای عرب دارند و بایستی برای بیرون راندن آنها قاطعانه مبارزه نمود
 شکی نیست. اما آیا این تمام طلب است؟ بهیچوجه. این درست آن چیز است

است که مدافعین بی پایه تئوری ارتجاعی "سه دنیا" میگویند و از این طریق تلاش دارند اولاً مبارزه علیه حکومت‌های مرتجع و وابسته عربی را از دستور کار خارج کرده و وحدت با آنها را جایگزین مبارزه سازند و ثانیاً راه را برای ایجاد "جبهه واحد" جهان دوم و سوم "و یا بقول "ستاره سرخ"، "جبهه متحد ضد دوا بر قدرت طاغوت بزرگ" هوار نمایند. دارودسته گرداننده "ساحت" در اینجا پیشروی را تا بدان حد میرساند که دیگر نه تنها از سادات و اسد بعنوان مرتجع و دشمن انقلاب فلسطین و خلق‌های عرب نامی نمی برد بلکه ملک حسین و ملک خالد را نیز جزو دشمنان خلق بحساب نیاورده و آنها را در جبهه خلق قرار میدهد و از آنها نامی برده نمیشود. تنها کسانی که بوی از شرافت سیاسی نبرده و تمامی چشم و امیدشان را به مرتجعین بمتفانده می‌توانند چنین ادعائی کنند. نام این خائنین و سگان زنجیری امپریالیسم در اثر فراموشکاری نا بخردانه از قلم گردانندگان "ساحت" نیتفاده است. آنها با نیت و برنامه وظیفه تطهیر این مرتجعین و دفاع از اینان را بعهده گرفته‌اند و وقتی مدعی میشوند "چنانچه امپریالیسم آمریکا، سوسیال امپریالیسم شوروی و صهیونیسم تجاویزگر اسرائیل از صحنه خاورمیانه خارج شوند، خاورمیانه مسئله‌ای برای حل نخواهد داشت" جای هیچگونه شبیهه‌ای را در مورد خیانت بار بودن وظیفه - شان که ارزانی خودشان با مدعی‌گذازند. آیا در شکل ادعائی گردانندگان "ساحت" واقعا "خاورمیانه مسئله‌ای برای حل نخواهد داشت"؟ اگر اینطور است پس مسئله سگان زنجیری امپریالیسم از قبیل ملک حسین و ملک خالد و مرتجعین و همکاران امپریالیسم زقبیل سادات و اسد چه میشود که دیگر احتیاج به "حل" نداشته باشد؟ بزعم گردانندگان "ساحت" در زیر پرچم این خائنین بایستی سینه زد و صام است، اگر این چنین شود و خلق‌های عرب به در بوزگی سگان زنجیری امپریالیسم و مرتجعین حاکم بر کشورشان برونده مسئله‌ای نیز برای "حل" نمی‌ماند. به جنبه دیگر نسخه‌بندی دارودسته گرداننده "ساحت" نگاه کنیم. آیا بجز دوا بر قدرت آمریکا و روس، امپریالیست‌های دیگر و بقول طراحان و مدافعین تئوری ارتجاعی "سه دنیا"، کشورهای پیشرفته "جهان دوم"، منافعی در خاورمیانه عربی ندارند و در پی کسب سود سرشار و وابسته بودن کشورهای این منطقه بخود نیستند؟ آیا این کشورهای امپریالیستی از دوستان خلق‌های عرب هستند که جزء دشمنان قسم خورده "بحساب آورده نشدند"؟ هر آنکس که در خونخواهی تجاویزگری و غارتگری این امپریالیست‌ها شک کند و بخواید مبارزه علیه آنها را از دستور

کار خارج سازد، پای در راه خیانت نهاده است و مدافعین تئوری "سه دنیا" و از جمله گردانندگان "ساحت" اینچنین می‌کنند. بزعم اینان کشورهای امپریالیستی اروپائی و ژاپن و کانادا یا باصطلاح خودشان "جهان دوم" نیروی بینابینی و دوست هستند که بایستی آنها را جلب نمود و با آنها متحد شد و بزبان ساده بشری بایستی بند قیوت آنها را برگردن گرفت تا بتوان "جبهه واحد ضد دوا بر قدرت" ادعائی "سه دنیا" میمها را تشکیل داد. پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان از جمله خلقهای عرب و خلق قهرمان فلسطین به اینان و از جمله د اردو سته گرداننده "ساحت" پاسخ می‌دهند، چنین جبهه‌های ارزانی خودتان باد و چنان بارانی و متحدینی نیز زبینه خودتان باشند. سادات خائن و مرتجع به خیانت جدیدتری دست می‌زنند و به پابوسی بگین با اسرائیل میروند. منافع امپریالیسم جهانی و صهیونیستهای اسرائیلی ایجاب می‌کند که سادات به دیورگی از صهیونیستها به اسرائیل بروند و این دشمن خلقهای عرب و فلسطین را به رسمیت شناخته و بستانید. گردانندگان "ساحت" در شماره ۶۸ "ستار صرح" در این مورد مقاله‌ای مینویسند و نه تنها باز افزایش سادات ابا میوزند و با هیت مرتجعانه‌ها پره‌ه پوئی می‌کنند بلکه باز هم بیشتر مانه مدعی میشوند: "جربه مبارزه خلقهای عرب نسیان داد هاست که تنها مشی راستین، تنها اساس استوار وحدت این خلقها مرزندی روشن و قاطع با دوا بر قدرت و صهیونیسم است. بر این اساس است که میتوان وسیعترین و قدرتمندترین جبهه‌ی واحد علیه دشمنان خلقهای عرب را بوجود آورد". زمی پیشروی ه باز هم امپریالیستهای "جهان دوم"، سگان زنجیری امپریالیسم در کشورهای عربی و مرتجعین و خائنینی چون سادات و اسد از قلم می‌افتند و مرزندی با آنها ضرورتی پیدا نمیکند. و "تنها" کافیسیت با دوا بر قدرت و صهیونیسم در لفظ باصطلاح "مرزندی" شود تا "وسیعترین و قدرتمندترین جبهه واحد" که در آن از امپریالیستهای اروپائی و ژاپن و کانادا گرفته تا ملک حسین و ملک خالد و بالاخره سادات و اسد جای میگیرند، بوجود آید. اینچنین نسخ‌مندی برای خلقهای عرب چیزی جز خیانت به خلقهای عرب نیست. خلقهای عرب نه تنها با دوا بر قدرت آمریکا و روس و صهیونیسم مبارزه دارند بلکه با امپریالیستهای "جهان دوم" و سگان زنجیری امپریالیسم دیگر و مرتجعین عربی نیز در مبارزه‌اند و نمیتوانند با آنها سرآشتی داشته و با آنها "جبهه واحد" صورت خواست "سه دنیا" میمها را تشکیل دهند. خلقهای عرب و بخصوص خلق قهرمان فلسطین به این رویزونیستهای جدید پاسخ می‌دهند، بروید روزتان را جای دیگری جستجو کنید.

۲- تظہیر مترجمین آفریقا توسط "ساحت":

دارودسته گرداننده "ساحت" با حرکت از همان تزارتجائی تن‌سیائوپہن منی براینکہ مترجمین سه قاره پیش برنده چرخ تاریخ هستند، در باره اوضاع آفریقا نظر میدہد . این برہر جہہ مکتبی کہ بوئی از سیاست بردہ باشد روشن است: کمبیساری ازحکومتہای آفریقا، دست نشانده امپریالیستہا، ہنگاران و متحدین آنها و با تمام تاروپودارتجائہا و ضدخلقہی هستند . بعنوان نمونہ حکومتہای مرجع و وابستہ زئیر، مراکش، موریتانی، تونس، چاد و . . . از این جملہ اند . و ہرکسی کہ عشق بہ آزادی خلقہای آفریقا داشته باشد، از هیچ امکانی برای افشا و مبارزہ با این حکومتہای وابستہ و مرجع و حتی آن حکومتہای بظاہر آزاد و ضدامپریالیست^۱ بمانند سودان و صروانواعہم کوناہسی نیکنکہ و خواہان سرنوشتی این حکومتہا، بیرون راندن تمامی امپریالیستہا از آفریقا و پیروزی کامل خلقہای آفریقا ست، ولی مدافعین تئوری ارتجائی "سہ دنیا" و از جملہ گردانندگان "ساحت" چنین خواستی را نداشته و اینچنین عمل نیکنند . در قاموس این تئوری سخیفانہ و رویزونیستی، تمامی مترجمین و عمال امپریالیسم غرب در آفریقا تبدیل بہ "قہرمانان" باصطلاح ضد امپریالیست و "رہبران" خلق میگرددند . زمانیکہ دارودستہ مرجع تن‌سیائوپہن - ہوا کرافنگ، خلق زئیر را دعوت بہ بندگی و پرستش موبوتو خائن میکند، دارودستہ گردانندہ "ساحت" نیز با تبعیت از گفتہی معروف، آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم، بہ تمجید از موبوتو خائن و دیگر مترجمین و سگان زنجیری امپریالیسم غرب در آفریقا ہی پردازد . در "ستار صرخ" شماره ۶۴ مقالہای تحت عنوان "آفریقا؛ مبارزہای بزرگ علیہ دو ابرقدرت" آمدہ است . شخصی بی اطلاع از منی ارتجائی "ساحت" با نگاهی بعنوان مقالہ تصور میکند در این مقالہ بایستی از مبارزات درخشنا خلقہای آفریقا بزرگداشت و از آن آموزش شدہ باشد، تمامی امپریالیستہا و از جملہ دو ابرقدرت روس و امریکا افشا شدہ باشند، چہرہی کثیف و خائنانہ حکومتہای وابستہ و ارتجائی افشا گردیدہ و تاکید بر روی ضرورت مبارزہ قہراً میز تودہای عنیہ تمامسی امپریالیستہا، تمامی سگان زنجیری امپریالیسم و تمامی مترجمین آفریقا گزاردہ شدہ باشد . لیکن آنچه کہ در مقالہ یافت نمیشود همین مطالب است . مقالہ در بییش از دو سومش بہ تہاجم سوسیال امپریالیسم روس اختصاص دادہ شدہ و در حاشیہ آن بہ امپریالیسم امریکا برخورد میکند و آنہم منی بر اینکہ "امپریالیسم امریکا در حال دفاع و حفظ موقعیت خویش است" . از برخورد بہ غارتگرہای سایر امپریالیستہا

از جمله فرانسه، آلمان و انگلستان هیچ خبری نیست و در اینجا هم افشای متحدین "جهان دومی" همان بدست "فراموشی" آگاهانه سپرده میشود. از بر خورد به حکومتها ارتجاعی افریقا نه تنها خبری نیست بلکه این حکومتها بعنوان قهرمانان " مبارزه" ضد امپریالیستی مورد تمجید قرار میگیرند. خلاصه اینکه مقاله دو نکته مورد بحث دارد: اول اینکه حکومتهای مرتجع و وابسته افریقا، مستقل و ملی و ضد امپریالیست هستند و دوم اینکه، سوسیال امپریالیسم روس در حال تهاجم است و امپریالیسم آمریکا در حالتی دفاعی* و نزار که دل دارودسته گرداننده "ساحت" را نیز برحم آورده است در مقاله مذکور در مورد افریقا چنین می آورند: " ۹؛ کشور استقلال یافته و سه کشور تحت سلطه نژاد پرستان که عنقریب با مبارزه خلقها آزاد خواهند شد، ۲؛ صندلی خالی اند که دو ابر قدرت بویژه سوسیال امپریالیسم که دیرتر از سایر امپریالیستها بر سر خوان غارت جهان آمده است سعی در اشغال آنها دارند". اینچنین آب به آسیاب امپریالیستها و مرتجعین افریقا ریختن واقعا که پیشروی بی اندازه می- خواهد. آیا از ۲؛ کشور افریقائی آنطوریکه دارودسته گرداننده "ساحت" مدعی، است ۹؛ کشور بطور واقعی آزاد و مستقل هستند و صندلی خالی میباشند؟ واقعا یک شخص بایستی در چه لجنزاری غرق شده باشد و چه افکار و اهداف پلیدی در سر داشته باشد تا مدعی شود که گویا حکومتها بی مانند رژیمه، مراکش، تونس، چاد، موریتانی، آنگولا و انواعهم کشور استقلال یافته" و "صندلی خالی اند". اینچنین ادعائی هیچ چیز جز" نقاشی چهره رژیمهای وابسته به امپریالیسم و مرتجعین نیست. این چنین ادعائی هدف خائنانانه دعوت خلقهای افریقا به سازش با ارتجاع حاکم

* - در حالت دفاعی نشان دادن امپریالیسم قهار و خونخوار امریکا یکی از اساسی تئوری ارتجاعی "سه دنیا" است که دو هدف دارد یکی بزرگ نشان دادن سوسیال-امپریالیسم روس و در حال فنا نشان دادن امپریالیسم امریکا و در نتیجه عمده نمودن سوسیال امپریالیسم روس در سراسر جهان و تمامی کشورها و دیگری اینکه از طریق مظلوم و در حالت تدافعی نشان دادن امپریالیسم امریکا آب تظهير بر روی او ریختن و آماده نمودن زمینه برای سازش با او تا بتواند جبهه واحد "جهان دوم" علیه سوسیال امپریالیسم روس بوجود آید. چیزیکه رویونیستهای چینی تحت عنوان " وحدت" جهان دوم با جهان سوم و تمامی متحدین احتمالی برای مبارزه علیه دشمن مشترک" (خبرنامه یکن شماره ۵؛ سال ۱۹۷۷) طرح میکنند.

را دارد. گردانندگان فرومایه "ساحت"، علاوه بر این مدعی اند که هر و ابر قدرت ... سعی در انفعال آنها [صندلیهای خالی] دارند" و باین ترتیب باز هم آب تظهير بر روی امپریالیستهای باصطلاح "جهان دوم" شان میریزند و آنها را مظلوم و بی آزار نشان میدهند. آیا دارودسته گرداننده "ساحت" نمیداند که امپریالیستهای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و سایر امپریالیستهای باصطلاح "جهان دوم" سالیانه میلیاردها دلار از افریقا می چایند و هر روزه نیز تلاش در افزایش چپاولگریهای خود دارند؟ چرا این دارودسته از این سایل کاملاً مطلع است ولی بر روی آنها دیده فروری بندد زیرا خواهان وحدت مترجمین افریقا بمنوان بخشی از "جهان سوم" با امپریالیستهای "جهان دوم" و اطاعت خلقهای افریقا از همه این مترجمین و خونخواران است. این جماعت پریشانی می بیند که امپریالیستهای آلمانی و فرانسه چگونه روز بروز بر غارتگریهای خود از جمله در ژئیر و سومالی افزودنند نسبت سر... ماینگداریهای تنها این دو امپریالیسم "جهان دوم" در این دو کشور در عرض چند سال گذشته رشد سرسام آور داشته است. این جماعت به پریشانی می بیند که امپریالیستهای فرانسوی، آلمانی و بلژیکی چه تلاشی در نگهداری ژئیر دارند و چگونه قوای نظامی یا مبعوث جنگی سرازیر آنجا کرده اند. آری، این جماعت تمام اینها را می بیند ولی وظیفه اش خدمت به خلقها و انقلاب نیست و هر چند هم که در لفظ به دروغ دم از دفاع از خلقهای افریقا بزند، کم در خدمت به ضد انقلاب افریقا بسته است. بنابراین اتفاقی نیست که مدافع حکومت مویوتو، کسی که در خدمتگذاری با امپریالیستها و جاسوسی برای "سیا" بقول معروف شهره آفاق است، میشود و مقام او در برابر تهاجم امپریالیستی ابر قدرت روس را و همچنین لشکرکشی های امپریالیستها و سگان زنجیری امپریالیسم آمریکا به ژئیر را برای حفظ حکومت مویوتو خاشاک ستایش میکند. موضع انقلابیون در برابر تهاجم امپریالیستی ابر قدرت روس به ژئیر چه میتواند باشد؟ محکوم نمودن تجاوز سوسیال امپریالیسم روس، محکوم نمودن کمکهای امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای آلمانی و فرانسوی، محکوم نمودن لشکرکشی حکومت ارتجاعی و وابسته مراکش، محکوم نمودن حکومت وابسته و فاشیستی مویوتو و خواهان پیروزی خلق ژئیر در مبارزه علیه تمام دشمنان داخلی و خارجی شدن. اما سردمداران "ساحت" بمانند تمامی مدافعین تئوری ارتجاعی "سه دنیا" تحت عنوان محکوم نمودن تهاجم سوسیال امپریالیسم روس، به شناختن از مویوتو و امپریالیسم ر

اروپائی پرداختند و در جنگ بین در گروه امپریالیستی، جانب یک طرف را گرفته و مبلغ این گروه امپریالیستی و سگان زنجیری آنها شدند. در مقاله مذکور در این مورد چنین میخوانیم: «اول یعنی سوسیال امپریالیسم روس کشورها را به انقلابی و ارتجائی تقسیم میکند در حالیکه معیار او در این تقسیمندى خود سرانه فقط منافع خود او میباشد. او از این تقسیمندى خود سرانه برای تیرش تجاوز و مداخله خود در امور کشورهای دیگر استفاده میکند. در کشورهاییکه آنها را ارتجائی مینامد کودتا میکند و یا با اجبر کردن گروههای مزدور و تعلیم فنون نظامی آنها را برای تجاوز بخاک کشورها گسیل میدارد و این دسته مزدوران را ارتش آزاد بیختر میخواند. چنین است تجاوز سوسیال امپریالیسم به خاک زئیر که در نتیجه هوشیاری و همبستگی آفریقا توطئعاتش با شکست مواجه گشت» (تأکید از من). «می بینیم که سرمداران "ساحت" چگونه کسر به تطهیر موبوتو و سایر مترجمین آفریقا و امپریالیستهای با اصطلاح "جهان دوم" و حتی امپریالیسم امریکا و خدنگداری به آنها بستند و هیچ چیز هم جلوگیری نیست. در اینکه سوسیال امپریالیسم روس مانند امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیستهای تجاوزگر است شکی نیست و اینکه این امپریالیست نوحاسته بنا بر منافع خود عمل میکند و بنا بر منافعش از مترجمین حکومتها دفاع میکند و تلاش در نفوذ در جنبشهای آزاد بیختر و حتی ایجاد گروههای قلابی و مزدور تحت نام "سازمانهای آزاد بیختر" دارد شکی نیست موبوتو تنها کسانی میتوانند از این اقدامات امپریالیستی ابرقدرت روس و ارتجالی خواندن موبوتو توسط او چنین نتیجه گیرند که موبوتو این مزدور رسوای "سیاه" فردى انقلابی است که در لجنزار خیانت به پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان تنزل کرده باشند. واقعا در آورده شده گرداننده "ساحت" بایستی تا چه حد بی اندازای بهشرم باشد که علاوه بر این مدعی میشوند تجاوز ابرقدرت روس به زئیر در نتیجه هوشیاری و همبستگی آفریقا "با شکست مواجه گشت". چه کسی است ندانند که تجاوز سوسیال-امپریالیسم روس در نتیجه ککهای نظامی امپریالیستهای امریکائی، فرانسوی و آلمانی و گسیل ارتش وابسته مراکش به زئیر در هم شکسته شد و خلق زئیر و سایر خلقهای آفریقا نه در حاکمیت امپریالیستهای غربی و وجود موبوتو خائن منافع داشتند و نه در حاکمیت ابرقدرت روس که در این جنگ امپریالیستی طرف یکی از گروهها را بگیرند. آفریقا از جمله خلق زئیر در آن جنگ منافع نداشتند و جانب هیچیک از طرفین مرتجع جنگ را نگرفتند. لیکن مدافعین تئوری ارتجالی "سه دنیا" و از آنجمله داروین

گرداننده "ساحت‌جان‌بیک طرف‌یعنی امپریالیست‌های غربی و مویتو‌خائن و دیگر
سگان زنجیری امپریالیست‌های غربی را گرفتند و به شناگرتی از "جیبه واحد‌جهان
دوم و جهان سوم"شان نیز افتخار میکنند . این افتخار ارزانی خودتان و هم
پایاله‌گان بین‌المللی‌تان باد .

۳- تطهیر رژیم فاشیستی و وابسته‌شاه توسط "ساحت":

دارودسته‌گرداننده "ساحت" رژیم سرسپرده محمدرضا‌شاهی را با شیوهای خجولاً
تطهیر میکند و مهر استقلال بر آن میزند . این دارودسته به‌نگام بررسی از رژیم تا
مغزاستخوان وابسته و مرتجع‌شاهه‌جسارت‌آنها ندارد که بدانند بررسی‌اش از سگان
زنجیری و متحدین امپریالیست‌های غربی در افریقا و خاورمیانه‌عربی ، از خود صراحت
نشان دهد و بدانند دارودسته‌تن سیائو‌پین - هواکوفنک‌شاه‌خائن و قاتل‌هزاران
ایرانی‌میهن‌پرست‌را با صراحت‌تمام "رهبر" خلق‌های ایران و " مبارز" ضد امپریا -
لیست و "قهرمان" استقلال‌خواهی و غیره بخواند . ترس و واهمه این دارودسته از
این است که مشت‌های گره‌کرده مبارزین ایرانی بر دهان پرازیا و مگوی‌شان فرود آید
و توده فریب‌خورده‌ای که بدور خود جمع‌گرمانده‌زود‌تر به نظریات واقعی و مقاصد
پلیدشان پی برده و به طرد این دارودسته بسپردازد . لذا این دارودسته برای به
تاخیر انداختن روز مرگ خود و تحمیق کامل افرادی برای خدشگداری به مرتجعین
"جهان سوم" و امپریالیست‌های غربی که هنوز زمان احتیاج دارد در حالیکه زیرکانه
و با برنامه به تطهیر رژیم‌شاه مشغولند همراه با آن نیز به شمار دادن و "ادعای"
مخالفت با رژیم‌شاه میپردازند . اما بنا بر گفته‌لنین کبیر " دکرات‌های بی‌وزوا بسرای
فریب‌خلق همواره هرگونه شعاری را که خواسته باشند داد‌ماند و همواره هم خواهند
داد . ولی طلب در این است که صادقانه بودن آنان تحقیق گردد گفتار با کردار
مقابله شود و به عبارت‌پردازای ایدئالیستی یا شیادانه‌تقاعدت‌نگرد بلکه واقعیت
طلبانی مورد تفحص قرار گیرد " (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد) . حال با آن‌همین
از این گفته‌لنین و بدون توجه به ظاهرمان‌ینها و شعارهای صلح‌گراوندگان "حسناً"
بنهینیم آنها در واقعیت امر چه نظری . در باره رژیم‌شاه دارند . گردانندگان "ساحت"
در شماره ۸ "ستارسخ" مدعی هستند که رژیم‌شاه "سیاست‌رشته‌دادن در بعین‌امیر
یالیست‌نوخاسته [منظور سوسیال امپریالیسم روس است] را تعقیب میکند" . اینسان از
همین جا هسته استقلال را در رژیم میکارند و معتقدند که رژیم نه بنا بر تشریح و اصلاح

امپریالیسم امریکا یعنی ارباب‌بلا واسطه‌اش، امتیازاتی نیز در اختیار سوسیال‌امپریالیسم می‌گذارد بلکه برای حفظ موجودیت خودش و حتی اگر برخلاف تمایل امپریالیسم امریکا باشد "سیاست رضوه دادن" به سوسیال امپریالیسم روس را پیشه کرده است. در شمار ۹ "ستارصرخ" مدعی میشوند که رژیم ضد خلقی و مزدور محمد رضاشاه که بسوی از استقلال نبرده و برطبق تغییر قوا در درون اردوگاه امپریالیسم عمل میکند از یکسو و عمدتاً نوکر امریکاست و از سوی دیگر برای امپریالیسم نوحاسته و سرگرد مگرانی روس چشک میزند و از خوان‌بغای ایران نیز بی‌بهرمایش نمیگذارد. "با اینکه بمنظور ظاهر سازی در این جملات از نوکری رژیم شاه صحبت است ولی این جملات در متن خود همان هسته استقلال رژیم وابسته شاه را می‌پروراند که گویا دیگر تابعی از تغییر ابرقدرت امریکا نیست بلکه تابعی از تغییر قوا بین دو ابرقدرت است و بنابراین انتخاب و استقلال خود هم با امپریالیسم امریکا کنار می‌آید و هم با سوسیال امپریالیسم روس. این جملات با زبان بی‌زبانی می‌خواهند بخواننده بفهمانند که شاه خائن بنابراین او امریالیسم امریکا عمل نمی‌کند بلکه او در انتخاب ارباب استقلال دارد. این موضع استقلال شاه خائن در انتخاب ارباب در شمارهای بعدی "ستارصرخ" نیز تبلیغ میگردد تا نوبت به "ستارصرخ" شماره ۶۸ میرسد که رک تر صحبت کند. در آنجا پس از اشارهای به برخی مسائل تحت نام "خطوط اساسی" "رفرم سیاسی" امپریالیسم امریکا در ایران می‌آورد: "امپریالیسم امریکا در پیاده کردن چنین برنامه‌ای با اگر شاه خائن روبروست. پس بدین ترتیب شاه خائن و این سگ زنجیری امپریالیسم امریکا در برابر او مقاومت نموده و به برنامه‌های او با اگر می‌نگرد و بر موضع با اصطلاح مستقل خود پافشاری میکند که بزعم گردانندگان "ساحت" عبارتست از "خواست منحصر کردن تصمیمگیری مسائل مهم در دست شاه و گروه دور و اطرافش" (ادامه همان جمله).

با اینکه گردانندگان بی‌مایه "ساحت" نتیجه‌ی استقلال کامل شاه را اینبار گرفتارند و استقلال انتخاب ارباب را به درجه تک‌اطلی رسانیده‌اند و مدعی‌اند که امپریالیسم امریکا با اگر شاه روبروست و شاه نمی‌خواهد که ابرقدرت امریکا برای او تصمیم‌گیرد بلکه میکوشد تصمیم‌گیرهای مهم را در دست خودش منحصر کند؛ لیکن در سنسور بعدی مقاله کمی رک‌گوتر میشوند و پیرای یک ستون مقدمه جینی "آخرین نتیجه گیری خود را چنین می‌آورد: "آری هر دو ابرقدرت امریکا و شوروی تلاش میکنند میان خلق نسبت باهیت ضد مردمی و سیاستهای خود افکار واهی پخش کنند. هر دو بسرای

اینکار عامل و ستون پنجم دارند. یکی از طریق آدمهائی چون وزیر دارائی کابینه کودتا (زاهدی) و دیگری از طریق آدمهائی چون اسکندری دبیر کل حزب توده، وزیر اسبق کابینه قوام السلطنه گفتار پیر استعمار". از این دیگر صریحتر نمیتوان گفت. نویسنده مقاله زودتر از آنچه گردانندگان "ساحت" میخواستند گویا بند را بگایب داده است. چه چیزی میتواند سبب این شده باشد که شاه خائن این بزرگترین عامل و جاسوس امپریالیسم آمریکا، این چاکر و فرمانبردار بدون چون و چرای امپریالیسم آمریکا، نقش خود را از دست داده و امینی خائن جای او را گرفته است؟ آیا امپریالیسم آمریکا از طریق رژیم شاه خائن نیست که قدرت خود را اعمال میکند و آیا شاه مرتجع بزرگترین عامل آمریکا در ایران نمیشد؟ بدیده "ساحت" خیر. علت این ادعای "ساحت" بزعم گردانندگان آن "استقلال" شاه است که گویا به برنامه‌های امپریالیسم آمریکا با اکره‌ها نگاه میکند و گویا میخواهد تصمیم‌گیری مسائل مهم را در دست خود و گروه دور و اطرافش منحصر کند. این چنین ادعائی واقعا که اوج وقاحت است و چیزی جز سابقه گذاشتن با دارودسته خائن کمیته مرکزی حزب توده نباشد. علی‌رغم تلاشهای گردانندگان "ساحت" در "استقلال" نشان دادن شاه خائن و واقعیات میهن ما، ماهیت رژیم سرسبیده شاه و عملکردهای این حکومت راهزنان نشان میدهند که شاه خائن همچنان سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا، عامل و ستون پنجم او در ایران بوده و هیچ اقدامی نیز برخلاف منافع امپریالیسم آمریکا نمیتواند و نه میخواهد انجام دهد. تنها کسانی که بخلق پشت میکنند میتوانند مدعی شوند که شاه خائن این سگ زنجیری، امپریالیسم آمریکا حرکت استقلال خواهانه دارد و با امپریالیسم آمریکا در افتاده است و "خواست منحصرا کردن تصمیم‌گیری مسائل مهم در دست" خود را دارد. تراویدن چنین لاطائلاتی از چننه ه افصین تئوری ارتجائی "سه دنیا" امری روزمره و بدیهی است و از آنان هرگونه انتظار دیگری داشتن احمقانه و بی مورد است.

حال که بزعم دارودسته گرداننده "ساحت" رژیم سرسبیده شاه باهمد "استقلال" خطاب و تبلیغ میشود و طبایق با تئوری ارتجائی "سه دنیا" که این دارودسته نیز از پیروان و مجریان پروپاقرص آنست - رژیم ارتجائی و خائن شاه جز نیروی پیش‌برنده چه سرخ تاریخ به حساب می‌آید و بایستی در صد هموار نمودن راه همکاری خنثی با آن برآمد. دارودسته گرداننده "ساحت" برای اینکار نیز برنامه تدوین شده قدم بقدمی دارد و

کوشش در برداشتن موانع میکند. بزعم گردانندگان "ساحت" برای اینکار بایستی اولاً رژیم خائن شاه را معتقد به ضرورت تکیه بخلق نمود و ثانیاً شیوه حکومتی دیکتاتور ی فاشیستی را تغییر داد و بجای شاه فاشیست و دیکتاتور با شاه "موکرات" روبرو شد. در مورد اول سرنخهای برنامه از "ستار سرخ" شماره ۷۷ داده میشوند و آن اینگونه: "حکومت فئودالی خوارزشا هیان با تکیه به ارتش غیر متحرک و پراکنده فئودالیستی نتوانست در مقابل مفلان مقاومت کند و از مسلح کردن توده‌ها نیز هراسان بود چه می‌توانید پس از شکست مفلان نسبت خودش فرارند. مقاومت جلال‌الدین نیز بی‌سخت اینگونه بتوده‌های خلق تکیه نداشت و آنان را بسیج و مسلح نداشت نتوانست مفلان را شکست دهد. در تمام دوران حمله‌ی مفلان توده‌های خلق با رسیدن کوچکترین دلگرمی و با ایجاد یک کانون مقاومت بها خاستند و مار از روزگار تجا و زرگان بدر آوردند. چه بطور مثال پس از رسیدن خبر شکست دستمای از ارتش مفلان بدست نیروهای جلال‌الدین در نزدیکی کابل، مردم هرات که از این پیروزی دلگرم شده بودند بدون وجود رهبری در سطح کشور و بدست خالی در هرات قیام کردند و گل‌پادگان مفلانی این شهر را نابود کردند. توده‌ها همه جا نشان دادند که در صورت وجود بهترین رهبری قاطع و اصل، قادرند مفلانی که سبعیت‌شان آنچنان به رؤسایان گسیده می‌شد را نابود سازند و از سرزمین خود دفاع کنند". پاسخ به این سؤال که چرا تاریخ نویس "ساحت" تمامی مثالهای فراوان مقاومت خلق علیه ارتجاعین حاکم و نیروهای متهاجم را نادیده گرفته و دست به دامان جلال‌الدین خوارزشاهی شده است روشن می‌باشد و بزعم دارودسته گرداننده "ساحت" حکمتی در آن است. ایشان بدر می‌زنند که دیوار بشنود. نمونه از شاهان جبار انتخاب شده است و همسرداری است به شاهی که بخلق تکیه ندارد، از بسیج خلق بخاطر آینده خود می‌ترسد و سعی "مستقل" است و میخواهد "مقاومت" در برابر امپریالیسم کند و "خواست ضحصر کردن تصمیم‌گیری مسائل مهم در دست شاه و گروه دور و اطرافش" را دارد. انتخاب این مثال کاملاً با برنامه معینی در تطابق است و "ساحت" جهت اجرای کامل آن و از طریق این مثال شاه را مورد خطاب قرار داده و به او میگوید که: بخلق تکیه کن، بخلق را بسیج کن، یک کانون مقاومت ایجاد کن، دلگرمی باش، رهبری قاطع و اصل باش، نسا مار از روزگار تجا و زرگان برآورده شود و اگر جلال‌الدین "مار از روزگار تجا و زرگان" مفلان بدر آورد تو مار از تجا و زرگان روسی درآور. زهی ننگ بر کسانیکه تا این حد

پستی و نائت سقط گردانند .

در مورد دوم یعنی تقلیل مبارزه بخاطر سرنگونی رژیم طبقات ارتجاعی حاکم مبارزه برای تبدیل دیکتاتوری فاشیستی شاه به دموکراسی " شاه اگر ستارسخ " های دو سال اخیر گویا هستند . در " ستارسخ " شماره ۱۰ گردانندگان "ساحت" می آورند " در مبارزهای که اکنون میان مارکسیست - لنینیستها از یک جانب و روزبونیستها از جانب دیگر جریان دارد مارکسیست - لنینیستها واقفیت جنگ افروزی و سیطره جگه دوا بر قدرت امپریالیستی را افشا میکنند و خلقهای جهان را در مبارزه علیه آن رهبری مینمایند و با مساعد تر شدن شرایط برای انقلاب کردن خلقها را در رشد و گسترش جنبش انقلابی شان علیه امپریالیسم و ارتجاع یاری رسانده و رهبری میکنند " (تکیه از من) . بدین ترتیب گردانندگان "ساحت" با سوء استفاده از نام مارکسیست -

لنینیستها و انتصاب بی مورد و ضیاع دانه خود به این عنوان به طبقات ارتجاعی حاکم و شاهای که بایستی بزعم ایشان " مسیح و " دلگرم " کننده خلق باشند و در پی ایجاد یک قانون مقاومت برآید قول میدهند که فعلا امر انقلاب در دستور کار نیست و رشد و گسترش جنبش انقلابی مسئله امروز نیست بلکه تنها " با مساعد تر شدن شرایط برای انقلاب کردن " میتواند احیانا مورد توجه قرار گیرد . با زهم زهی بیشری . مادرزگ " بسر میبریم که یکی از مساعدترین شرایط برای انقلاب کردن در سطح جهانی و ایران موجود است و آنوقت اگر کسی بگوید که بایستی منتظر " مساعد تر شرایط " شد آیا حق نداریم بگوئیم که اهداف پلیدی را در سر میبریزاند ؟ مسلما چرا . بزعم گردانندگان "ساحت" شرایط برای انقلاب کردن فعلا مساعد نیست زیرا بایستی به ایجاد " جبهه واحد جهان دوم و سوم " پرداخت و با شاهای که " در پایتخت آذربایجان شرقی در هم مری شوروی به آماجگی برای یک جنگ دفاعی طی و میهن پرستانه علیه تجاوز خارجی فراخوان داده است " (خبرنامه یکن شماره ۶ سال ۱۹۷۷) و بقول " ستاره

سخ " ۶۸ نه ستون پنجم امپریالیسم امریکا ست و نه ستون پنجم سوسیال امپریالیسم روس در مقاله مذکور همانطور که گفته شد صحبت از امینی و کمیته مرکزی اسد - پاشا در آن جبهه ضد خلقها متحد شد . در " ستاره سخ " ۶۵ مبارزه خلقهای ایران به سه زمینه تقسیم شده اند و در این موارد اینچنین آمده است " مردم ما علیه امپریالیسم در سطوح مختلف مبارزه برخاسته اند . . . مردم ما علیه وضع بسیار بد زندگی خود بجارزه برخاسته اند . . . مردم ما در سطحی وسیع علیه دیکتاتوری فاشیستی حاکم

بجایز مبرخاستماند " و رهنمود در هر سه مورد این است: که " ما باید بیان آنها رویم و کفک ناثیم تا این مبارزه را رفته رفته جلو ببرد و به پیروزی رسانند ". آنچه که در اینجا آگاهانه از قلم افغانده و اساسی ترین صئله است همانا مبارزه سه خاطر سرنگونی رژیم طبقات ارتجالی حاکم و استقرار جمهوری د مکرانیک خلق می باشد که به مبارزه علیه " دیکتاتوری فاشیستی حاکم " تقلیل داده نشده است . آیا این از قلم افغانده کی اتفاق است ؟ اهدا . در تمامی " ستاره سرخ " های دوسال اخیر اصلا صحبتی از سگ زنجیری بودن شاه در میان نیست و در شماره ۶۸ هم دیدیم که این خاشن تا چه اندازه " مستقل " از آب در آمد و در اکثر قریب با اتفاق " ستاره سرخ " - های از مدتها قبل تا بحال همه جا سخن از مبارزه ضد دیکتاتوری ضد فاشیستی است و بر سرنگونی طبقات ارتجالی حاکم بعنوان نخستین و مبرترین وظیفه و مسئله - جدا نا پذیر از مبارزه ضد دیکتاتوری ضد امپریالیستی تکیه نمیشود . چرا این چنین است ؟ زیرا بزعم دارودسته گرداننده " ساحت " شاه کی ستون پنجم هیچیک از ابر قدرتها نیست و نه تنها " مستقل " عمل میکند بلکه " منحصر کردن تصمیم گیری صایل مهم " را در دست خود پیشه کرده و با امپریالیسم امریکا با اکراه روبرو میشود در " جیبه واحد جهان دوم و جهان سوم " جای دارد و از متحدین در این جیبه است . بزعم این دارودسته فقط بایستی او را به سر عقل آورد که هم به خلق تکیه کند و هم از اعمال دیکتاتوری فاشیستی دست بردارد و گردانندگان " ساحت " هم قول میدهند و اتفاقا در این یک مورد کاملا وفا بعهده میکنند که از محدوده " حلق داشتن " و " اندازه نگهداشتن " فراتر نروند و بزعم اینان " حلق داشتن یعنی این که خواستها و تمایلات خودها را در چارچوب و دایره قوانین موجود و فرامین و سنتها به عمل در آوردن . انداز نگهداشتن یعنی اینکه مبارزه سیاسی و اقتصادی را از حد دایره قوانین موجود ، فرامین و سنتها ی اجتماعی بالا نبرند " (سند در مورد کار مخفی و علنی) .

خلقهای مبارز سپهن ما و در پیشاپیش همه پرولتاریای قهرمان ایران به این ناصحین رژیم پاسخ میدهند . راهی را که انتخاب کرد باید ارزانی خودتان باد و طغش تپیه همانگونه که توطئه های دارودسته مرتجع کمیته مرکزی حزب توده در کشاندن خلق به مسلخ رژیم محمد رضا شاهی و تائید " نکات مثبت " حکومت ناموفق ماند و با شکست مختصانه و رسوائی بیشتر مواجه شد شما نیز در این راه تنها نیستید و کسی که

در وجودش آتش عشق به خلق و آزادی شراره میگذرد، بهیچوجه همراهی تان نخواهد کرد. انقلابیون میهن ما به این دارودسته پاسخ میدهند: "ما بشکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یگدیگر را محکم گرفته و به پیش می‌رویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفتارند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ما است، تصمیمی که همانا برای آن گرفته‌ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در نخلطیم که سنگناش از همان آغاز ما را بعلت اینکه بصورت دسته خاصی مجزا شده‌اند، نه طریق صالحه بل طریق مبارزه را برگزیدیم سرزنش نمود مانند. و حالا از میان ما بعضی‌ها فریاد میکنند: به این منجلاب برویم! وقتی هم که آنها را سرزنش میکنند به حالت اعتراض میگویند: شما عجب مردمان عقب مانده‌ای هستید! خجالت‌نیکسید که آزادی ما را برای دعوت شما براه بهتری نفی میکنید! آری آقایان، شما آزادید نه تنها دعوت کنید بلکه هرکجا هم دلتان میخواهد بروید ولو آنکه منجلاب باند، ما معتقدیم که جای حقیقی شما هم همان منجلاب است و برای نقل مکان شما به آنجا حاضریم در حدود توانائی خود کشت نمائیم. ولی در اینصورت اقل دست از ما بردارید و با نجسبید و کلمه بزرگ آزادی را طوط نکسید زیرا که آخر ما هم آزادیم، هرکجا میخواهیم برویم و آزادیم نه فقط علیه منجلاب بلکه با هر کس هم که راه را بسوی منجلاب گسج میکند مبارزه نمائیم" (لنین - چه باید کرد؟)

آخرین کلام

"ساحت" امروزه به جریانی روینویستی که تطهیر رژیم شاه و تطهیر امپریالیسم آمریکا و دیگر امپریالیستهای غربی، تطهیر مرتجعین سه قاره و سگان زنجیری امپریالیسم را بر عهده دارد تبدیل شده است. اما این جریان با وجود رسوائی گامش قیای "مارکسیستی" خود را بر زمین نخواهد نهاد چه اینکه این قیای در زمین را برای فریب و خدعه به تن کرده و از آن نیت پلید بهره‌برداریهائی را دارد. لنین کبیر در مورد این چنین جریانات چه خوب میگفت که "دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری، دشمنان او را وادار می نماید که بلباس مارکسیست در آیند. لیبرالیسم میان پوسیده و کوشش میکند به شکل اپورتونیزم سوسیالیستی خود را احیا نماید" (مفدرات تاریخی آموزش کارل مارکس). دارودسته گرداننده "ساحت" میخواهد با این ماسک در زمین نان بخورد. این ماسک را باید از چهره کره آن درید و منی ارتجاعی اش را در هم کوبید.



"من هرگز از تکرار اینکه عوام فریبها بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهم شد. اینکه گفته میشود بدترین بد انجمن است که آنها محرک تحریریه های ناپسند در جماعت میباشند و برای کارگران عقب مانده میسر نیست این دشمنان را که بسخت در ستان آنها بیدان می آیند و گاهی هم صحیحانه بیدان می آیند بشناسند. بدترین - بد انجمن است که در دوران پراکندگی و تزلزل و در درونی که جنبش ماتازه دارد در صورت بخود میگرد چیزی آسانتر از آن نیست که جماعت را عوام فریبانه برای سوق دهند که بعد از فقط تلخ ترین آزمایشها میتواند وی را به خطای خویش آگاه سازد" (لنین - چه باید کرد ؟)